

«به راه بادیه^۱ رفتن به از نشستن باطل
که گر مراد نیابی به قدر وسع بکوشی»
"سعدی"

بررسی انتقادی فصلنامه علوم اجتماعی از آغاز تا اکنون (۱۳۷۰-۱۳۹۴)

(ربع قرن تلاش جمعی پیگیر و دشوار برای پیشبرد دانش
اجتماعی بومزاد!، اما...)

مرتضی فرهادی*

نوشته پیش رو که به مناسبت چاپ هفتادمین شماره فصلنامه علوم اجتماعی نگاشته شده است؛ نگاهی دوباره به راه رفته و طرح بخشی از کف داده‌ها و برخی اندک دست آورده‌های این مجله است. از آنجا که این فصلنامه در این مدت از «بازترین پنجره» با پژوهشگران علوم اجتماعی ایران مرآوده داشته و از آنان مقاله خواسته و به نسبت دیگر مجلات علوم اجتماعی دانشگاه‌های ایران بیشترین درصد مقالات خارج از دانشگاه

۱- مولوی گوید: «دوست دارد دوست این آشفته‌گی / رفتن بیهوده به از ماندگی».

و یا: دوست دارد یار این آشفته‌گی / کوشش بیهوده به از خفته‌گی

Farhadi_kaveh2002@yahoo.com

* استاد مردم‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی.

علامه طباطبائی را پذیرفته و به چاپ رسانده است؛ پس این مجله نه تنها برآیند نیروهای موجود و یا بالفعل دانشکده و دانشگاه ما است، بلکه به دلیل راه داشتن به دیگر منابع تولید علوم اجتماعی در ایران؛ هم در دانشکده‌ها و هم در خارج از آن، سطح و کم و کیف مطالب، برآیند و نماینده و گرانگاه دانش اجتماعی رسمی و دانشگاهی ما در حوزه علوم اجتماعی می‌تواند باشد.

طبیعتاً این درهای باز و پذیرش مبتنی بر داوری‌ها غیرشخصی - بین چه گفت! نه آنکه، که گفت؟ ° واقعیتی است که می‌تواند ما را در کاستی‌های کارمان ما را دلداری دهد. اما نباید ما را از ترازهای آرمانی مطلوب، در ساخت و پرداخت یک دانش تحقیقی و نه تقلیدی و تولیدی و نه مصرفی و وارداتی، فعال و نه منفعل، کارآمد برای توسعه و تعالی پایدار فرادادی و فتوتی و نه پرآوازه نمایشگاهی و ویتیرینی و درخور یک جامعه کهن فرهنگ، در جهان غافل کند. با چنین نظرگاهی، ما با مسئله سمت و سو و محتوایی و کیفی هفتاد شماره مجله، در طی حدود ربع قرن برخورد کرده‌ایم. بر آن بوده‌ایم که کاستی‌های این فصلنامه علوم اجتماعی را بریشماریم و غالباً خود انتقادی کرده‌ایم اما به دلیل پیوستگی این برکه با برکه‌های دانش اجتماعی موجود در ایران و جهان، خودبه‌خود این نقد و نظر از مرزها و از محتوای فصلنامه به‌کل علوم اجتماعی ایران نیز ساری و جاری شده است.

فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه، دومین مجله ایران در حوزه علوم اجتماعی در سطح ملی و افزون بر آن نخستین فصلنامه علوم اجتماعی پس از انقلاب اسلامی است و تا پیش از شروع کار فصلنامه حاضر، تنها یک فصلنامه پرآوازه، در این زمینه با نام **نامه علوم اجتماعی** در ایران و پیش از انقلاب

بررسی انتقادی فصلنامه علوم اجتماعی از ... ۳

وجود داشته است که مربوط به دانشگاه مادر و از دانشکده علوم اجتماعی و تعاون دانشگاه تهران بوده است.^۱

به هر حال نخستین شماره فصلنامه علوم اجتماعی در پاییز و زمستان ۱۳۷۰ (۱۳ سال پس از انقلاب) و پس از حدود دو سال کار پیوسته و پشت سر گذراندن مشکلات و کمبودهای گوناگون که غالباً در شروع کارها دیده می‌شود، از جمله نبود مقاله و انگیزه برای نوشتن آن، ناباوری از امکان چنین کاری در شرایط آن روز دانشکده، کمبود بودجه، نادیدگی و عدم طراحی مجله در ساختار دانشکده و غیره، منتشر شد.

اکنون ربع قرن از آن زمان می‌گذرد و ۷۰ شماره از این فصلنامه با تعداد بیش از ۴۰۰ عنوان مقاله و مقاله نامه موضوعی و معرفی و نقد کتاب در بیش از ۱۳۵۰۰ صفحه (معادل ۳۳ جلد کتاب چهارصد و چند صفحه‌ای) به چاپ رسیده است،^۲ که مشترکین نسبتاً زیادی هم دارد و توانسته مشارکت

۱- شماره ۱ دوره ۱، نامه علوم اجتماعی (پاییز ۱۳۴۷)، ده سال پیش از انقلاب به چاپ رسیده است. مجله با سردبیری داریوش آشوری و مدیرمسئولی دکتر احسان نراقی و باقیمت ۶۰ ریال و با تخفیف ۳۳ درصدی برای دانشجویان، منتشر گردیده است.

۲- چند مقاله‌شناسی که معمولاً در پایان دوره شماره از مجله به شکل موضوعی نخست در پایان مجله و بعداً به شکل جداگانه و جزوه‌هایی به کوشش نخست سرکار خانم افقی و سپس تا به امروز به همت آقای مرتضی سالمی قمصری مدیر داخلی مجله به پیش رفته است که آخرین آن مربوط به ۶۰ شماره بوده و پس از این شماره نیز تکرار خواهد شد. نک به: شماره ۶۱ فصلنامه (تابستان ۹۲).

مرتضی سالمی. «مقاله‌شناسی موضوعی شصت شماره فصلنامه علوم اجتماعی»، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۶۱ (تهران، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، صص ۲۹۸-۲۵۷). البته اطلاعات شماره‌های ۶۲ تا ۷۰ هم برای این مقاله محاسبه شده است.

نویسندگان و اعضاء هیأت علمی دانشگاه‌های گوناگون را نیز به خود جلب نماید.^۱

در چنین مختصات زمانی و مکانی جای آن دارد که با نگاهی به پشت سر، کمی به تأمل بنشینیم و به جای "تعجیل فرهنگی" به "تأمل فرهنگی" پردازیم و این پرسش را نخست از خویش بپرسیم که: آیا می‌توانیم از این ۱۳۵۰۰ صفحه به مثابه سیزده هزار و پانصد خشت خام، آسیایی بسازیم که بشود گندم مردمان را در "دیلیان"^۲ آن ریخت و در "آرتیلان"^۳ آن به آرد و بلغور مبدل کرد. یعنی به وسیله آن به کار و معاش و توسعه پایدار مرز و بوم و مردمان کمکی کرده باشیم؟ آیا توانسته‌ایم از این ۱۳۵۰۰ صفحه میلی و فانوسی ساخته باشیم که راهنما و چراغ راه کاروانی و گم کرده راهی شود؟ آیا توانسته‌ایم با این ۱۳۵۰۰ صفحه بر نردبان تا به ثریای علم و شناخت بشری، یکی دو پله "کارگزران"^۴ اضافه کنیم و شاخ و برگ و غنچه و میوه‌ای نورسته و خود پیوند زده بر درخت علوم اجتماعی وارداتی و روش‌های وارداتی و مضامین وارداتی و شیوه کاربرد و استفاده وارداتی برویانیم و از آن آسیابی درست کنیم که برای ما بچرخد و فانوسی که مردم ما و کشورهای نظیر را پرتوافکنی کند و میوه‌ای پروریم که داروی دردهای ما باشد و با آن دیگی را گرم کنیم که برای ملت‌های توسعه نیافته بجوشد؟! *پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

۱- بر خلاف برخی مجلات که نویسنده باید مشترک مجله بشود، در فصلنامه علوم اجتماعی، علاوه بر آن که ۵ نسخه از مجله‌ای که مقاله نویسنده در آن چاپ شده به وی اهداء می‌شود، نویسنده از آن پس، به عنوان مشترک اهدایی به حساب آمده و مجلات به صورت رایگان برای وی ارسال می‌شود [مرتضی سالمی، مدیر داخلی فصلنامه].

۲- دیلیان (deliyân): انبارک گندم آسیاب.

۳- آرتیلان (ârtîlân): محل ریختن آرد از میان دو سنگ در چاله گرد آمدن آرد.

۴- کارگزران: کاربر، کافی، برآورد نیازهای مردم.

اما چگونه می‌شود به این پرسش‌ها، پاسخ داوری درست و منصفانه‌ای برای ربع قرن کار و کوشش و رفتن و رفتن، اما در راهی پر سختستانی و پرسنگلاخ و با باد روبروی پر از ریزگرد، به مقصدی حتی خُرد دست یافت و مقیاسی برای رفتن و رسیدن و رفتن و کمی رسیدن و رفتن و رسیدن به ترکستان و رفتن و حتی به ترکستان نرسیدن و دلایلی برای کامیابی و ناکامی ربع قرن کوشش جمعی به دست داد؟ به ویژه آن که موفقیت یا عدم موفقیت یک حرکت جمعی ربع قرنی، حرکتی مستقل و جدا از جامعه علمی و کلیت و برآیند همه نیروهای جامعه ما نیست. شک نیست که داوری کاری جمعی به داوران جمعی نیز نیازمند است، اما تا کی باید منتظر این داوری جمعی و خیل داوران نشست؟

اکنون تا داوری جمعی و مهم و معتبر آیندگان؛ به نظر سزاوار و بایسته آمد که فصلنامه خود برای آغاز کار و به مناسبت هفتادمین شماره که یکی از اعداد شاخص و کامل فرهنگ ما است، به این کار بپردازد.

اما باز برای آن که به علوم اجتماعی که نسبت به علوم دقیقه و تکنولوژی‌های مربوط به آن، خود بسیار ستم‌دیده و با بی‌توجهی روبرو بوده است، منصفانه‌تر بتوانیم به داوری بنشینیم باید گفت آیا این کاستی‌ها و کژی‌های برخاسته از آن، تنها مربوط به علوم اجتماعی ما بوده است و یا در استفاده از علوم و تکنولوژی‌های برخاسته از آن نیز اتفاق افتاده و این نه به دلیل ماهیت علم محض و علم نابسامانش، بلکه به دلیل تجویزات و نسخه‌های نادرستی بوده که با قدرت سخت استعماری چهارصد ساله و اتفاقات و تلقینات و قدرت نرم آن بر ما و جامعه ما تحمیل شده است! تحمیل کشاورزی مدیترانه‌ای به جغرافیای کویری و نیمه‌کویری ما و تکنولوژی‌های ظاهراً پیشنهادی اما باطناً اجباری آنها بر نظام دهقانی با روستاها و جمعیت پراکنده و سیستم‌های آبیاری و کودورزی و آیش‌بندی چندین و چند هزار ساله حساب

شده و موفق ما و نابودی حدود ۵۰ تا ۶۰ هزار کاریز و چندین هزار کی و چشمه‌های باستانی و پیش از تاریخی ما و بحران آب و خاک زراعی ما نمونه‌ای از این کژفهمی و کژروی‌های خطرناک می‌تواند باشد. که در اصل ضد پایداری بوده و توسعه ما را تقریباً ناممکن کرده است. اما شاید علوم اجتماعی پیشرو و بومزاد می‌توانست از خسارات دیدگاه مهندسی در مکتب نوسازی توسعه‌ای کاسته و تا اندازه‌ای آنرا مهار کند.

اما از مسائل کمی و عینی که با سرعت قابل محاسبه و با مجلات علمی^۰ پژوهشی هم سطح، قابل مقایسه است، که بگذریم لازم است به چند نکته کیفی کوچک که به راحتی قابل مشاهده نیست اشاره کنم: اما پیش از آن نخست باید به برخی کمبودهای کار در این فصلنامه اشاره کنم که البته این به معنای نادیده گرفتن نقایص کلی و ضعف بنیه علوم اجتماعی در ایران از سویی و از سویی کلیت فریبده و مغلظه‌بار علوم اجتماعی اروپامدار و شرق‌شناسانه و قدرت سخت و زور پوشیده نظام سوداگری^۱ استعماری و تأثیرات آن نیست، که در مقالات این فصلنامه نیز خود را به خوبی باز می‌تاباند، و ما در صفحات آینده به این موضوع خواهیم پرداخت.

کاستی‌ها و کژی‌های کلی مادرزادی! مطالعات فرهنگی

گفتنی است برخی از این کاستی‌ها و کژی‌های کلی مادرزادی در ذات علوم اجتماعی بوده و ساخته و پرداخته فصلنامه‌ها و یا علوم اجتماعی ایران و کشورهای توسعه نیافته جهان نیست که برخی از آنها مورد توجه خود جامعه‌شناسان منتقد غرب قرار گرفته است. سخن گفتن از این کاستی‌ها بدان دلیل است که انتظار می‌رفته علوم اجتماعی و فصلنامه‌های این حوزه و از آن جمله فصلنامه علوم اجتماعی در این مدت بتواند در این زمینه در نظر و عمل

بررسی انتقادی فصلنامه علوم اجتماعی از ... ۷

به نقد فرضیات زمینه‌ای^۱ جامعه‌شناسی اروپایی و غربی پردازد و در این زمینه بیش از این روشنگری کند.

وقتی می‌خواهیم کار دیگران را نقد کنیم سزاوار است که از نقاط قدرت و قوت و درستی‌ها و راستی‌ها و زحمات کار سخن بگوییم و در پایان به نقاط ضعف اشاره کنیم، اما در اینجا هنگامی که ما خود می‌خواهیم به نقد کار خود بنشینیم، سزاوار است که نخست کاستی‌های کار خود را آنگونه که خود دریافته‌ایم بازگو کنیم.

گفتنی است، برخی از کاستی‌ها و کژی‌های کلی مادرزادی علوم اجتماعی به ذات و تبار و خاستگاه آن باز می‌گردد و ابتدا به ساکن ساخته فصلنامه‌ها و یا علوم اجتماعی ما و کشورهای نظیر ما نیست. برخی از این کاستی‌های مهم قابل تأمل در نیم قرن گذشته، هم از جانب جامعه‌شناسان و منتقدان صاحب نام علوم اجتماعی در غرب و هم در کشورهای توسعه یافته^۲ "موج دوم"^۳ و هم در برخی از کشورهای توسعه نیافته به اشکال و زبان‌های گوناگون و همچنین در ایران از پیش از انقلاب اسلامی تاکنون از جانب برخی دانشمندان و نویسندگان قدر اول علوم اجتماعی این کشورها و برخی رهبران دانشمندان این کشورها مطرح شده است، اما انتظار می‌رفته و می‌رود که علوم اجتماعی ایران و فصلنامه‌هایی که در این حوزه دارد و از آن جمله فصلنامه ما، به قدر وسیع در

۱- درباره "فرضیات زمینه‌ای" در برابر فرضیات مسلم و مترادف‌های آن "فرضیات کلی" و فرضیات جهانی نک به: مقدمه واره و منابع آن.

۲- درباره تعریف و مصادیق کشورهای توسعه یافته موج دوم نک به:

مرتضی فرهادی. «صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن»، نیمسالنامه دانش‌های بومی ایران، ش ۱، (بهار و تابستان ۱۳۹۳)، دانشکده علوم اجتماعی، صص ۷۱-۱۲۹. که نخستین بار در ربع قرن قبل در اولین همایش توسعه و فرهنگ و مجموعه مقالات آن (۱۳۷۲) در یک طبقه‌بندی بر پایه معیارهای توسعه‌ای معرفی شده است و ربطی به امواج تافلری ندارد!

این ربع قرن بتواند - نه در حد گذرا و اشارات - به شکل بنیادی تری به طرح و نقد چنین مسئله مهمی بپردازد و تفاوت شرایط متعارفی علوم اجتماعی در کشورهای شرقی و جهان سومی با تاریخ و دستاوردهای اروپایی این علم و منافع ایدئولوژیک و استراتژیک قدرت غرب را که آگاه و ناخودآگاه در تاروپود این علوم وارد و به آن رنگ و بو و نقش خاص اروپایی و شرقشناسانه داده است را بنمایاند و خطرات پذیرش برخی از این نظریات و معیارها را در اجرا و عمل برای چنین کشورهایی و از آن جمله در ایران و به ویژه در مسئله حیاتی توسعه و نگهداری از زیست بوم، نشان دهد. اما به نظر اینجانب متأسفانه ما تنها و گاه گاه در این زمینه در معدود مقالاتی اشاره‌هایی در این زمینه داریم، بگذریم از این که همین اشارات اندک نیز به دلایل گوناگون همچنان ناشنیده باقی مانده که فهرست وار به مهمترین آنها اشاره می‌کنیم، و امیدواریم از این پس پژوهشگران و نویسندگان جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی ما بتوانند به گونه‌ای آگاهانه‌تر و جدی‌تر به این مسائل و مسائل نظیر توجه کنند.

۱- زیست‌شناسی گرای گزینشی و نگاه تقلیل‌گرایانه به علوم اجتماعی

این گزینشگری همراه با ساده‌سازی و واقع‌گریزی به پیروی از علوم دقیقه یعنی دانش‌های مربوط به قوانین حاکم بر مواد بی‌جان (کانی)، و در بهترین و پیچیده‌ترین حالت آن، در علوم مربوط به مواد "آلی" همچون علوم زیستی و ارگانیکی، بوده است. غافل از این که حتی در قوانین علوم دقیقه، با وجود سادگی نسبت به علوم اجتماعی، به دلیل آسانی و کنترل عوامل تأثیرگذار در آن و معدود بودن و شناخته شده بودن آن عوامل، باز "تحت شرایط متعارفی" تعریف می‌شوند و بدون لحاظ کردن شرایط متعارفی و همچنین پذیرش برخی استثنائات، معنادار نیستند. حتی اگر به سادگی قانون "جوش آب" و یا "قانون

انبساط و انقباض " اجسام باشند! وقتی قوانین علوم فیزیکی که به نسبت ساده‌ترند تا این اندازه به "شرایط متعارفی" بستگی دارند آنگاه چگونه می‌توان به شرایط متعارفی در نظریه‌های مربوط به جامعه و فرهنگ بی‌توجه بود. یکی از معانی بومی‌سازی علوم اجتماعی می‌تواند فهم همین نکته ساده، یعنی فهم عوامل دگرگون‌کننده و تغییرساز در "شرایط متعارفی" بر یک و یا چند پدیده اجتماعی باشد که آستانه اعمال یک قانون و نظریه را به پیش یا پس برده و یا به طور کلی وقوع آنرا امکان‌پذیر یا غیرممکن می‌سازد.

اما مهم‌تر از تأثیرات علوم فیزیکی بر فلسفه علم و علوم اجتماعی، تأثیرات بسیار علوم زیستی و به ویژه جانورشناسی گزینشی در این زمینه است. غرب، بخشی از سخنان داروین را با بلندگوهای خود تحریف و تشدید می‌کند. رسانه‌های غربی یک میلیون بار بیشتر درباره عقایدی نظیر داروین سخن می‌گویند تا پیتر کروپاتیکن^۱ (۱۸۴۲-۱۹۲۱) در حالی که با جوامع جانوری و جوامع انسانی وی نظریات داروین را به شدت رد می‌کند. از هر هزار نفر ایرانی تحصیل کرده چند نفر با نام و برخی نظریات گزینشی داروین آشنا هستند. و از هر هزار نفر چند نفر با عقاید کروپاتیکن آشنا هستند و حتی نام وی را شنیده‌اند. مؤلف خود در ۵۰ سال گذشته نام وی را از دهان هیچ روشنفکری و تحصیل کرده‌ای در کلاس‌ها و دانشکده‌های علوم اجتماعی نشنیده است. و در نوشته‌های نویسندگان ایرانی چیزی به خاطر ندارد و هیچ مقاله و کتاب ترجمه شده‌ای از وی را ندیده است.^۲ در حالی که وی به عنوان یکی از سرشناس‌ترین آثارشیت‌های جهان است! به این می‌گویند سانسور پنهان.

1. Peter Kropotkin

۲- حتی کتاب بسیار مشهور Mutual Aid a Factor in Evolution (کمک مقابل به عنوان عاملی تکاملی) وی تا به حال نظر مترجمان ایران را به خود جلب نکرده است.

برای مثال علوم اجتماعی غرب به برخی از مطالب و پژوهش‌های تکامل‌گرایان و جانورشناسان تکاملی برای فهم سیر جوامع بشری و تعمیم برخی مفاهیم داروینیستی به شکل‌گزینی‌های پرداخته است. بخش‌هایی از دانش و پژوهش‌های داروین و لامارک در زیست‌شناسی و جانورشناسی پایه کار قرار می‌گیرند و بر روی آن کار طولانی انجام شده و یا تفکر جامعه‌فردگرایی غربی فرآوری می‌گردد و حاصل آن قیاس مسائل اجتماعی و فرهنگ بشری با ارگانیسم‌گرایی و قیاس ناقص و دلخواهی جامعه و فرهنگ آدمیان با قانون جنگل و جوامع غریزی جانوری است، که نتیجه این قیاسات ساده‌انگارانه، مبدل به اندیشه تکامل‌گرایی غالباً تک‌خطی در نظامات رقابتی و محوریت تضاد در تاریخ و بازتاب آن در "مکتب‌نوسازی" در توسعه شده است که بزرگترین مسئله ایران و اکثریت کشورهای جهان در این روزگار است. نمونه‌های این نادیده گرفتن‌ها را هم در شاخه‌های تکاملی ("درخت تکامل حیات")^۱ و توجه به "قانون تباعد صفات"^۲ (سواسویگی "واگراگونگی")^۳* جانوران و هم در وجود انواع همکاری چه در یک نوع و چه در بین انواع جانوران می‌توان مشاهده کرد.

1. Phylogenetic Tree

2. Divergence of Characters

۳- سویه (suye) به معنای نژاد و ژنوتیپ (ساخت ژنتیکی یک فرد در ارتباط با یک یا دسته‌ای از صفات می‌باشد). این واژه هنوز در گویش‌های محلی ایران و به ویژه در میان دامداران و عشایر کاربرد دارد و در ترانه‌های عامیانه عشایر کرمان نیز وارد شده است.

* تکامل شامل دو فرایند با وقوع همزمان است: «در حالی که همه گونه‌ها به صورت عمودی در تکامل هستند، برخی از آنها به دو یا چند خط تکاملی مستقل نیز تجزیه می‌شوند... یک خط تکاملی جدا را شاخه یا کلاد (clad) می‌گویند و نمودار یا نمایشگری که چگونگی این شاخه‌بندی... را نشان می‌دهد "کلادوگرام" (cladogram)، شجره کامل (درخت زندگی) علاوه بر اطلاعات "کلادوگرام" شامل معیاری از میزان واگرایی شاخه‌های گوناگون از یکدیگر نیز می‌شود...» [ادوارد ویلسون، سوسیوبیولوژی (زیست‌شناسی اجتماعی)، ترجمه عبدالحسین وهاب‌زاده، مشهد، ۱۳۸۴، جهاد دانشگاهی، ص ۲۹].

بررسی انتقادی فصلنامه علوم اجتماعی از ... ۱۱

اما جامعه تضاددوست و ستیزه‌خواه و جنگ‌طلب نظام "سوداگری - استعماری" دست به بازتولید و پرآوازه نمودن گزینش خود نموده و بخش دیگری از پژوهش‌ها و نظرات کسانی حتی چون برخی از پژوهش‌ها و کتاب‌های خود داروین و دیگر زیست‌شناسان، همچون "پیتر کروپاتکین" که نمونه‌های فراوانی از همکاری بین یک نوع و یا حتی بین انواع را به نمایش می‌گذارد را از صحنه واقعیت پاک می‌کند^۱ و عصر و زمان را به داروین می‌سپارد. یکی از نام‌های داده شده به این عصر "عصر داروین"^۲ می‌گردد و حتی از دادن یک لحظه از عصر و زمانه به کسانی همچون "کروپاتکین"، "راسکین"، "تولستوی"، "مهاتما گاندی" و از این قبیل دریغ می‌شود!^{۳*} و بدین ترتیب در دنیای جانوران "تضاد انواع" دیده می‌شود، اما "تعاون

- نک به: مرتضی فرهادی. انسان‌شناسی یاریگری، فصل ۱، «رفتارهای یاریگرانه جانوران»، تهران، نشر ثالث، ۱۳۸۵، صص ۱۰۷-۱۳۴.

2. Darwin's Centary

۳- حتی اگر بینایانی در جهان باشند و این عظمت را در مردانی از این دست و هم در نیرو و عظمت پوشیده و پوشانده شده "یاریگری" حس کرده و به نامگذاری‌های منصفانه نیز دست زده باشند، چنین نوشته‌ها و گفته‌ها و استدلال‌هایی در بازار مسگری نظام "سوداگری" استعماری^۴ تا مدت‌ها می‌تواند ناشنیده باقی می‌ماند. * برای مثال مایکل ان. ناگلر (Michal N. Nagler) در اولین سطر مقدمه خود بر کتاب "اکنات ایسواران" (Eknath Easwaran) می‌نویسد: «من بر آن هستم که مورخان آینده به قرن ما نه به عنوان عصر اتم، که به عنوان عصر گاندی خواهند نگرست» [اکنات ایسواران، راه عشق (داستان تحول روحی مهاتما گاندی)، ترجمه شهرام نقش تبریزی، تهران، ۱۳۷۹، نقش ققنوس، ص ۱۱].

"گیربای پیج" (Kirby page) مصلح خستگی‌ناپذیر آمریکایی... می‌نویسد: «هنگامی که برای نخستین بار احساسات خود را درباره گاندی می‌نوشتم، در انتهای آخرین جمله کتابچه کوچکم، علامت سؤال و وجود داشت که آیا مهاتما گاندی بزرگ‌ترین مرد عصر ماست؟ اکنون که مدت‌ها از آن زمان می‌گذرد، آن علامت در ذهن من پاک شده است.» [همان منبع، ص ۱۲].

انواع" نادیده می‌ماند. تضاد انواع حتی به "تضاد در نوع"^۱ تبدیل می‌گردد و در این میان تعاون میان انواع و حتی تعاون و یاریگری در میان یک نوع فراموش می‌گردد. سرانجام بقای انسب، بقای اصلح و تنازع بقا به جای تعاون بقا می‌نشیند و تضاد انواع از تراز (سطح بودگی) هستی‌داری جانوران به هستی‌داری نوع انسان و جوامع انسانی کشانده می‌شود و داروینیسیم‌گزینشی وارد ذهن جامعه‌شناسان و روان‌شناسان و به ویژه اقتصاددانان سیاسی کار و سیاسی‌کاران اقتصاددان و توسعه‌پردازان غرب که غالباً از دو سوی و روی کاپیتالیسم غالب و مارکسیستم مغلوب اما مشترک در تضاد ارث برده‌اند، می‌گردد. بدین ترتیب داروینیسیم اجتماعی، داروینیسیم سیاسی - اقتصادی و داروینیسیم زیستی، فلسفه‌های تضادگرایی غربی پشتیبان و توجیحات لازم برای نظام سلطه و تئوری نظام سوداگری^۲ استعماری و نظریات مکتب "نوسازی متقدم" را فراهم می‌آورد، و رقابت و ستیزه و جنگ (کنش‌های متقابل گسسته) را قاعده عالم و همگرایی، همانندی، صلح، آشتی، همکاری، مشارکت، همانندگردی و هم‌دلی (کنش‌های متقابل پیوسته) را استثناء قلمداد می‌کند و این که همه این حرف و حدیث‌ها و سر و صداها و های‌وهوی‌ها بر سر لحاف، نه ملانصرالدین؛ که بر سر سود و زیان در "بازاریابی چریکی" و گرم‌کننده تنور بازار از اخلاق و زیباشناسی و منطق و عاطفه آزاد نظام سوداگری^۲ و پوشاننده و استتار کننده و توجیه‌کننده سلطه و قدرت بین‌المللی و "ستر عورت" نو استعماری در می‌گیرد.

۱- هنگامی که از "تضاد انواع" در میان آدمیان سخن می‌گوییم آیا معنای آن این نیست که نژادهای غیراروپایی و رنگین پوست در ناخودآگاه اروپائیان بیرون از نوع آدمی به شمار آمده است؟! چرا که تضاد انواع اگر هم درست باشد بین انواع گوناگون وجود دارد و نه در یک نوع.

۲- به قول شاعر جوان میلاد عرفان‌پور:

«نه، امیدی به شما نیست، حقارت آزاد / هر چه خواهید بگویند، جسارت آزاد / آبروی وطنم یوسف بازار شده است / ثمن بخش فراوان و تجارت آزاد / پاکدامن وطنم را به کسی نفروشید / خاصه این فرقه از قید طهارت آزاد /...» [میلاد عرفان‌پور. از آخر مجلس، تهران، ۱۳۹۴، شهرستان ادب، صص ۳۹ و ۴۰].

حتی اگر این نامگذاری‌ها و مفاهیم هم اتفاق نمی‌افتاد، و حتی اگر اصولاً داروینی وجود نداشت، نظام سوداگری^۵ استعماری، قوانین جانوران (قانون جنگل) را آن گونه که خود می‌خواست، به جهان آدمیان حاکم می‌کرد و منتظر داروین نمی‌ماند! نه ارسطو خالق نظام برده‌داری است و نه داروین خالق تنازع بقا. توجه به تنازع بقا و تضاد انواع و فراموشی تعاون بقا جوهره نظامی است که رنگ خود را به فلسفه، هنر و علم و حتی دین پرصلح و مهربانی عیسی مسیح (ع) نیز می‌تاباند. بدین ترتیب تضاد بین انواع به تضاد بین نوع و حتی تضاد بین اندام‌های موجودی واحد و حتی مولکول‌های بدن به پیش می‌رود. آیا به قول نویسنده کتاب عصر داروین این سایه داروین است که روی باقی قرن گسترده می‌شود و یا این در واقع، قدرت نظام سوداگری - استعماری است که همه چیز را می‌بلعد و به شکل خود در می‌آورد؟ و از آن جمله دانش و داروین را؟ و "قدرت / دانش" فوکو و جامعه باز "پوپر" را اثبات می‌نماید و کار از فراموشی یاریگری به عنوان مؤثرترین و دیرپاترین عامل حیات یک نوع و یا برخی همکاری‌های بین انواع در می‌گذرد و آنگونه که نویسنده کتاب عصر داروین خود در فصل نتیجه‌گیری می‌نویسد به تضاد بین اندام‌ها و مولکول‌ها و اسپرم و اوول نیز کشیده می‌شود: «پروزی فلسفه جدید به قدری کامل بود که نتایج بقاء یا "جنگ طبیعت" در زمینه رشد خود موجود زنده نیز بازتاب یافت. در این مورد سایه داروین روی باقی قرن گسترده بود. فلسفه جدید راهی را مجسم ساخت که چگونه یک تنوری.... به حد اعلای ترقی خود می‌رسد. موضوع همکاری بین اعضای بدن، پیچیدگی پر دامنه تأثیر متقابل و هماهنگی بین آنها و شیمی سلولی تا حد زیادی از دایره تحقیق بیرون ماندند، در عوض کیفیت تنازع بقاء عامل روز شناخته شد.

«هاکسله» (۱۸۶۹) می‌گوید: تعداد زیادی از مولکول‌ها با تمایلات متنوعی که دارند با یکدیگر در تنازع می‌باشند... "ویلهم رو" (W.Roux) جنین شناس برجسته

آلمانی این تئوری را پیش می‌کشد که بر سر تغذیه بین اندام‌ها تنازعی وجود دارد، وایزمن حتی پا فراتر گذاشت و انتخاب طبیعی را در مورد کوچکترین ذرات پرتوپلاسم نطفه هم تعمیم داد. می‌توان مجازاً چنین گفت که در یک تخم لقاح شده، اجداد پدری و مادری برای ظهور مجدد در تنازع می‌باشند!...»^۱

گزینشگری مضامین، بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی‌های مقیاس‌گریزانه، همچون آینه‌های موج‌دار (آینهٔ دِق) واقعیت‌شکن، جابجایی جایگاه قاعده و استثناء، شگرد علم ابزاری و عقلانیت ابزاری، بسته به مواضع و منافع قدرت نظام سوداگری^۲ استعماری حاکم بر جهان است. این مسئله نه تنها در آوازه‌گری‌های سیاسی و فرهنگی که در علم ایدئولوژیک و کلیشه‌ساز و قالب‌پرداز شرق‌شناسانه و اروپامحورانه و نواستعماری و فرااستعماری مغالطه‌انداز آن نیز هست؛^۳ در اقتصاد کشاورزی، اقتصاد آب، در جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی روستایی، در جمعیت‌شناسی، در مطالعات فرهنگی که برخی پست‌مدرن‌ها برآند که مطالعهٔ فرهنگ نیست! و به درستی آشکار نیست که چرا

۱. لورن آیزلی. قرن داروین، ترجمه محمود بهزاد، تهران، بی‌تا، انتشارات کتابخانه مرکزی، صص ۳۳۴-۳۳۶.

الحق که به قول مولوی گوید: «پیش چشم داشتی شیشه کبود / پس همه عالم کبودت می‌نمود».

۲- گفتنی است که این اندیشه، اندیشه امروزی مؤلف در سال‌های پایانی عمر نیست، بلکه حاصل ادراکات و حسگری‌های دوران جوانی نیز هست. ۴۷ سال پیش و در ۲۴ سالگی او دستان زور پوشیده در ایجاد گمانه‌ها و ترسیم دنیای مجازی و توهمی به کمک زور پنهان مغالطه در علم و سفسطه در فلسفه و آوازگری با ابزارهای رسانه‌ای و شبه هنری بر اندیشه و رفتار خود و همعصرانش را چنین برآورد و بیان کرده است و جز این در طرح‌ها و "کاری واژه‌نگاری"های پیش از انقلاب:

«مثل آن کوچک سرگردان / که رها کرده دستی، آنرا، در تنگ بلور آب / که چنین می‌پیچد بر خود / و گمان دارد
پیماید دریا را! / مثل اندیشه محدود گلی گلدانی / که رها کرده، ریشه اعصابش را، در خاک / بارآورده باور / که
همین است تمامی زمین / مثل آن کوچک سرگردان / مثل اندیشه محدود گلی در گلدان / چشم معصوم مرا /
بنشانند در انبار ذغال شب / بنشانند و به آوازگری بنشستند: روز! روز! اینک این فرخ روز». [مرتضی فرهادی.

«آوازه‌گری»، تهران مصور، ش ۱۳۵۴ (۱۱ شهریور ماه ۱۳۴۸).

پس از اصطلاح بار مثبت دار فرهنگ "زود استفاده" شده است؟ در روانشناسی و آموزش و پرورش، و در اقتصاد و توسعه، این کار موح و دائماً در حال تکرار است. درباره "مصرف"، هزار بار بیشتر از "تولید" سخن به میان می‌آید. از "اوقات فراغت" و حتی "اوقات بلاهت" هزار هزار بار بیشتر از "کار"، و حتی کار خلاقه و از رقابت و ستیزه و تضاد و "جنگ" یک میلیون بار بیشتر از رفاقت و همکاری و مشارکت و آشتی و صلح و مدارا،^۱

۱- بازتاب این تفکر هم‌اکنون نیز در درس‌ها و رشته‌های دانشکده‌های علوم اجتماعی به خوبی مشاهده‌پذیر است. برای مثال در رشته‌های موجود در دانشکده‌های علوم اجتماعی، درس جامعه‌شناسی جنگ که جنبه ایجابی و اقیبایی آن بر جنبه سلبی و انتقادی آن بسیار می‌چربد در سطح کارشناسی برای اغلب رشته‌ها وجود دارد، حتی برای رشته "تعاون"، اما درسی به نام جامعه‌شناسی همکاری (یاریگری)، انسان‌شناسی یاریگری و یا روانشناسی یاریگری حتی برای رشته تعاون نیز وجود ندارد! البته وزارت تعاون سابق و وزارت تعاون، کار و رفاه امروز هم، نه کاری به تعاونی و مؤسسات تعاونی‌ها دارند و نه به خود تعاون و همکاری و این مسئله را افزون بر رشته تعاون در دانشکده‌ها، مؤلف در تعلیمات و کلاس‌ها و آموزش‌های کارمندان وزارت تعاون و همچنین در انتشارات آنها در چند دهه گذشته و در مجلات آنها به خوبی ملاحظه کرده است. و از آن جمله در فصلنامه همیار که با سرمایه اتحادیه سراسری تعاونی‌های مصرف کارکنان دولت منتشر می‌گردد، میزان آشنایی با مباحث نظری و مفاهیم بنیادی تعاون و همکاری را در این نامگذاری هم می‌توان ملاحظه کرد. در حالی که محور اصلی تعاونی‌های مصرف همچون تعاونی‌های تولیدی، نه همیاری که "خودیاری" مشاع" می‌باشد. جالب آنکه اکنون حدود ۱۵ سال است که این فصلنامه منتشر می‌شود! و هنوز انگار تفاوت‌های ساختاری میان "همیاری" و "خودیاری" و "دگریاری" برای گردانندگان فصلنامه و اتحادیه سراسری تعاونی‌های مصرف کارکنان کشور آشکار نشده است. درباره تفاوت این دو نک به مقالات و کتاب‌های مؤلف: فرهنگ یاریگری در ایران و واره...

در برابر هر صد مقاله درباره "تعاونی" و "تعاونی‌ها" یک مقاله درباره خود تعاون وجود ندارد و این مسئله را اینجانب در سه چهار دهه گذشته هم در درس‌ها و هم در کتاب و مقالات و مجلات مربوط به رشته تعاونی و وزارت تعاون به عینه دیده است و در مقدمه کتاب انسان‌شناسی یاریگری به آن پرداخته است. نباید فراموش کرد که اینجانب حدود دو دهه عضو گروه "تعاون" دانشکده علوم اجتماعی علامه بوده است.

تعاون نیازمند کار و تلاش جمعی است. هنگامی که می‌گوییم در تعاونی‌ها و رشته تعاون و وزارت خانه تعاون، جای همکاری و تعاون خالی است به عبارت دیگر یعنی جای کار و تلاش جمعی و باور و ایمان به کار و کار جمعی و منافع جمعی خالی است. این مسئله افزون بر این در دروسی همانند جامعه‌شناسی اوقات فراغت نیز حاکم است و این

جامعه‌شناسی بدون نیاز به جامعه‌شناسی کار به حمدالله و به کوری چشم حسودان و بخیلان به خوبی و خوشی کار اوقات فراغت را بدون "دق و سیق" کار، با حلاوت و حلویات واردات هر روز بیش از پیش، به پیش می‌برند. این مسئله برای تولید و مصرف هم صادق است اگر چه مستقیماً هنوز درسی به نام جامعه‌شناسی و یا مردم‌شناسی مصرف نداریم، اما خوشبختانه در درس‌های بسیاری مستقیم و غیرمستقیم و از آن جمله در مطالعات فرهنگی و دروس رفاه آفرین و اقتصاد و توسعه فضای مجلات و مطبوعات پر از مصرف و اوقات بلاهت است. افزون بر آن که بین مصرف و اوقات فراغت نیز هم حسی و همدلی قابل‌تحسینی برقرار است و نشان می‌دهد آب به خوبی چاله را پیدا کرده است! در این مورد نیز مصرف و مسرفین در مصرف بدون مزاحمت تولید و سر و صداها و دود و دم آن، به کار خلاقه خود مشغولند و شعار آن شاعر لادری را زمزمه می‌کنند و شکر پروردگار می‌گذارند که: «کلوا و شربوا تو در گوش کن / و لا تسرفوا فراموش کن!» و البته تقاضا و محرکات و تحریکات تقاضا و دولت‌ها و ملت‌های افزاینده تقاضا و مصرف و مصرف‌انبوه و جامعه مصرف‌انبوه و محرکات و تحریکات تقاضا، روح "کینز" و "روستو" را نیز شادمان می‌سازند و عارف موسیقی‌دانی همچون "جان کیچ" را بر سر وجد آورده او و طرفداران بی‌شمارش را در جهان به ترقی همراه با ترقص عارفانه جمعی وا می‌دارد! در لابلای این دروس، مصرف‌چنان جایگاه می‌یابد که به قول "کینز" پس‌اندازهای خرد حتی برای سرمایه‌گذاری در کاری ناپسند می‌شود و کلاً باید به مصرف برسد تا تولید کلان و کلان تولیدکنندگان جهانی رونق یابند. افزون بر رونق اقتصادی، به قول علوم اجتماعی پست مدرنیستی ما با مصرف هویت می‌یابیم. خود را بر می‌سازیم! و با مصرف، تولید ناقص را کامل کرده و مهمتر از این در برابر قدرت مقاومت می‌کنیم! و بسیار کارها و کردارها و پندارها و گفتارهای نیکی دیگر که در این پاورقی مجال بیش از این برای توصیف معجزات آن وجود ندارد! بگذریم که اصولاً ما ایرانیان امروزی نخوانده ملانیم و بی‌می‌مست و بی‌شراب شوریده مصرف و خود استاد مصرف هستیم و نیازی به جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی مصرف و بازاریابی چریکی نداریم. همانگونه که خوشبختانه نیازی به تولید و جامعه‌شناسی کار و تولید هم نداریم، خداوند به ما گفته فرزندم! پدر مکتب‌نوسازی متقدم هشتاد سال پیش از شکل‌گیری علم توسعه و نظریات توسعه‌ای توصیه بزرگی برای ایرانیان داشته است. این ارسطوی زمان به قول ظل‌السلطان و استاد میرزا حسین خان سپهسالار و رئیس مکتب غرب‌زدگان ایران و همسایگان ترک و تاتار یعنی جناب "پرنس میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله" در حدود یکصد و پنجاه سال پیش فرموده‌اند پیش به سوی: «تمدن غربیان بدون دخالت ایرانیان» که به نظر ما تفسیر این جمله قصار گهربار («مهمترین صفات در کمترین کلمات») این است که غربیان اصالتاً و چین، ژاپن و کره و کالتاً، چشمشان کور، خود بیابند و برنامهریزی کنند و ببرند و درست کنند و برای ما بیاورند! آنچه را که درباره نامتوازی کار و فراغت و تولید و مصرف، جنگ و صلح و رقابت و رفاقت گفتیم درباره شهر و روستا و ایلات و عشایر نیز صادق است. به هزار و یک دلیل، می‌توان ملاحظه کرد، شهر و پرسه و پاساژ جایی برای کلبه روستایی و سیاه چادر ایلی و کاریز و کی و چشمه و آغل و آخور باقی نگذاشته است..

درس‌هایی مانند جامعه‌شناسی روستایی و جامعه‌شناسی ایلات و عشایر و استادان آن مدت‌ها است که به حاشیه رانده شده‌اند، گناه ده و ایل ما این بوده که نسبت به شهریان بسیار بیشتر تولید می‌کرده‌اند و هر چه کمتر مصرف، آنان علاوه

از خشونت هزار بار بیشتر از مهربانی، و از شهر یک میلیون بار بیشتر از روستا و ایل و از معلول در هر زمینه، هزار بار بیشتر از علت سخن گفته می‌شود. در نگاه نخست به نظر می‌رسد که این کار تنها از آوازه‌گری‌های بازرگانی و تبلیغات تجاری و نهایتاً آوازه‌گری‌های سیاسی "استعماری" سوداگرانه" ساخته است، اما دقیقاً در علوم اجتماعی نیز، همان اتفاق به شکل مستورتر و با زبان و ادبیات خاص‌تر و البته مؤثرتر در جریان است و جبر قدرت نظامی با زبان جبر علمی و فلسفی و جبر تاریخی دهان می‌گشاید. دلالتان کالا و مبلغان سیاسی در کسوت دانشمندان، هنرمندان، فلاسفه و حتی عرفا! ظهور و حضور می‌یابند و هر گونه خواست قدرت سوداگر را، تحت لوای "پیشرفت" و "ترقی" آبادی و آزادی با بار عاطفی و ارزش‌گذاری‌های مثبت؛ همراه و تعبیر و ترسیم می‌گردد؛ در حالی که دایره عمل‌تطور و دگرگونی، بسیار پر دامنه‌تر از دایره دگرگونی‌های فرارونده "خوش سو" و خوش‌خیم همراه با پیشرفت راستین است. پس دگرگونی نیازمند شاخص‌ها و مقیاساتی با توانایی جهت‌یابی است که بدون در نظر داشتن آنها، احتمال

بر نان و گوشت و امنیت غذایی، نیروی کار و دفاعی شهرها و کشور ما را نیز تأمین می‌کرده‌اند و دانشکده‌های بزرگ کار و تلاش و تولید و فرهنگ کار و تولید مادی و معنوی ما بوده‌اند. نقش روستاییان و عشایر را در جنگ هشت ساله ملاحظه کنید، عشایر ما در طی چند هزار سال دانشکده تربیت رزمنده و چریک و رزم نامنظم و چریکی بوده‌اند و اکنون تنها در آخرین پاگرد حدود ۱۰۰ سال است که علوم اجتماعی و از آن جمله جمعیت‌شناسی و توسعه و در توسعه مکتب‌نوسازی متقدم به گوش ملت و حکومت و دولت‌های ما پیش و پس از انقلاب خوانده‌اند که روستا و ایل و جمعیت مولد و پرکار و کوشش آن، سبب پس‌افتادگی ما است و با تخته‌قاپو کردن ایل و ویران‌سازی روستاهایمان و تجمیع روستاها (شهرک‌سازی تصنعی) همه چیز حل است! اکنون با این روند تند شونده یکصد ساله به زودی به جز شهرک‌های ویلایی و شهر و کلان‌شهر هیچ جمعیت دیگری نخواهیم داشت. اما آیا با حذف روستا و ایل ما به توسعه پایدار رسیده‌ایم حالا قیده‌های فرادادی و فتوتی آن پیشکش! می‌ترسم همچون برخی متشاعران و نوخاستگان شعر پیش از انقلاب: «تری‌اکی بشویم اما شاعر نشویم»!

غلتیدن در ورطه‌های ایدئولوژی قدرت جهانی "سوداگری استعماری" موجود و دور شدن از واقعیت و فهم ناب، بسیار است. برای دانستن جهت تغییر افزون بر معاینه و نقد آوازه‌گری‌های علم مسلط، به تعاریف رویه دیگر و زیرین علم همچون علوم اجتماعی بخش زیرسلطه و رویه پنهان و تحسین برانگیز و واقع‌گرایانه خود غرب^{۱*} و دین و فلسفه (اخلاقیات) و زیباشناسی و علم و هنر مغلوبین نیز نیازمندیم! علوم اجتماعی بومزاد ما و حدود ۱۶۰ کشور پیرامونی ما، تاکنون محو و جذب علوم اجتماعی فاتحان بوده‌ایم و البته به عنوان مغلوبین تاریخ باید به دنبال فهم و برقراری نسبت واقع‌بینانه با آن باشیم. زیرا معرفت علمی و فلسفه و هنر و آیین قدرت مسلط، به تنهایی قادر به یاری ما در راهیابی و جهت‌یابی ما به عرصه توسعه پایدار نخواهد بود.

شاید، این آرمانی دیرینه باشد که بتوان قوانینی را یافت که در همه سطوح هستی و همه شاخه‌های علم به یک اندازه صادق و قابل تعمیم باشد. اما علاقه غرب به این همسان‌سازی و اثبات جهانشمولی قوانین علمی خودگزیده، نه در علاقه به تحکیم وحدت میان آدمیان و قوانین علمی جهانشمول و تشویق‌آمیز در وحدت‌خواهی عارفانه شرقی می‌باشد! بلکه گمان می‌رود ریشه در تمنیات تمرکز قدرت و اقتدار ایدئولوژیکی و جهانی‌سازی به سبک و استانداردهای

۱- از نظر مؤلف غرب سیستمی یک پارچه و یک گانه نیست. بخشی مهمی از آن از نظر جمعیت و ناتوان از نظر قدرت دارد که بسیار واقع‌گرایانه و مشارکتی‌تر و اخلاقی‌تر و زیباتر از بخش مسلط و قدرتمند غرب است در این باره نک به: مقدمه انسان‌شناسی یاریگری و مقاله "راه‌ها و چاره‌ها" و فصلی با همین نام در صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن (انسان‌شناسی توسعه پایدار فرادادی و فتوتی در ایران)، در دستور چاپ.

* . بخشی از استدلال‌ها ما در این نوشته و دیگر نوشته‌های مؤلف برگرفته از نظر دانشمندان این رویه پنهان غرب است.

اروپا محورانه و شرق‌شناسانه دارد،^۱ وگرنه این یگانه‌سازی با اندیشه "چندگانگی" خدایان المپ و تثلیث کلیسایی و تربیع و تخمیس نژادی قساوت‌آمیز بشریت به یاری تعلیمات انسان‌شناسی جسمانی نژادپرستانه و

۱- درباره اندیشه‌های دیرینه و بازتولید شده یونان محوری و اروپامداری و شرق‌شناسی و نقد آن، نخست نگاه کنید به: کتاب پانزده جلدی **یونانیان و بربرها** که ترجمه آن در چهار دهه پیش به خامه شادروان استاد احمد آرام در کتاب **هفته** از مطبوعات کم‌نظیر پیش از انقلاب در ایران شروع و پس از تعطیلی کتاب هفته به همت شرکت **سهامی انتشار** به چاپ رسیده است و جلد دوم آن را بنیاد فرهنگ ایران پیش از انقلاب منتشر ساخته است. پس از انقلاب ترجمه این کار بزرگ به وسیله انتشارات توس به پایان آمده و خوشبختانه در ۱۳۸۷ با استقبال خوانندگان فرهیخته به چاپ دوم رسیده است. اما متأسفانه با چنین سابقه‌ای هنوز این اثر برای تحصیل‌کردگان و روشنفکران و دانشجویان ایرانی بسیار کم شناخته شده است.

سه جلد این کتاب با ترجمه جدید به وسیله دکتر **مرتضی ثاقب‌فر**، یک جلد با ترجمه شادروان ع. **روح‌بخشان** و یازده جلد دیگر به همت **قاسم صنعوی** و زیر نظر دکتر **ژاله آموزگار**، و زنده‌یاد استاد **ایرج افشار و کامران فانی** به پایان رسیده است. در ضمن دکتر **مصطفی رحیمی** پیش از انقلاب در مقاله‌ای به معرفی این کتاب به خوانندگان ایرانی دست‌یازیده است و به احتمال زیاد کسان دیگری نیز در ایران در این زمینه نوشته و نقدهای دیگر نیز دارند که به جستجو نیازمند است.

- امیرمهدی بدیع. **یونانیان و بربرها (روی دیگر تاریخ)**، گروه مترجمان، تهران، ۱۳۸۷، انتشارات توس.

در این زمینه و نقد علوم اجتماعی فاتحان نک به:

- ادوارد سعید. **شرق‌شناسی**، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران، ۱۳۷۷، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

- ~ . **امپریالیسم و فرهنگ**. گاه‌علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- علیون دیوپ؛ ژاک رابه مانانژارا؛ فرانتز فانون؛ امه سه‌زر. **نژادپرستی و فرهنگ**، ترجمه منوچهر هزارخانی، تهران، ۱۳۵۲، انتشارات زمان.

- جان. ام. هابسن. **ریشه‌های شرقی تمدن غرب**، ترجمه مسعود رجیبی، موسی عنبری، تهران، ۱۳۸۷، انتشارات دانشگاه تهران.

- رابرت یانگ. **اسطوره سفید (غرب و نوشتن تاریخ)**، ترجمه جلیل کریمی، کمال خالقی‌پناه، تهران، ۱۳۹۰، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

- پرویز ورجاوند. **پیشرفت و توسعه بر بنیاد هویت فرهنگی**، تهران، ۱۳۶۸، شرکت سهامی انتشار.

- ویل دورانت، **مشرق زمین گاهواره تمدن**، ترجمه احمد آرام، ع پاشایی، امیرحسین آریان‌پور، تهران، ۱۳۷۲، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

همگام و همگرا با نژادپرستی یونانی^۱ رومی و چندگانه‌نگری و ناهمتراپنداری آدمیان از ارسطو تا هگل و نیچه و هایدگر تا پوپر در تعارض آشکار است. ارسطو در کتاب سیاست، جمعیت دولت شهرهای یونان را به انواعی با حقوق انسانی بسیار نابرابر و منزلت‌های متفاوت تقسیم کرده و در این میان برده‌ها را "ابزارهای جاندار" تعریف می‌کند. معلم اول! و بزرگترین فیلسوف جهان غرب که چنین دیدگاهی داشته باشد دیگر حساب سوداگران سیاستمدار و سیاستمداران سوداگر و برده‌داران و مستعمره‌داران آن پاک است:

«جانداران رام، در نهاد بهتر از جانداران رمنده‌اند، و صلاح چنین جاندارانی آن است که مطیع فرمان آدمی باشند... همچنین است رابطه زن با مرد، رابطه زیردست با زبردست و فرمانروا با فرمان‌بردار... پس این اصل باید درباره همه آدمیزادان صدق کند. نتیجه می‌گیریم که همه آدمیزادگان با یکدیگر به همان اندازه فرق دارند که تن از روان، یا آدمی از دد...»^۱ آیا آشکارتر از این می‌توان نژادپرستی و سلطه‌گری را تسلسف و قدرت / فلسفه نوع غربی را آشکارا مشاهده کرد؟ بیهوده نیست که غربیان آغاز همه علوم را از یونان و غالباً از ارسطو شروع می‌کنند و به وی نام معلم اول نهاده‌اند!

«اما طبیعت همچنین خواسته است تا بدن‌های آزادگان و بردگان را از یکدیگر متفاوت سازد، بدن‌های بردگان را نیرومند ساخته، اما بدن‌های آزادگان را... شایسته زندگی اجتماعی آفریده است... پس ثابت شد که به حکم قوانین طبیعت، برخی از آدمیان آزاده و گروهی دیگر بنده‌اند و بندگی برایشان هم سودمند است و هم روا»^۲

۱- ارسطو. سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، ۱۳۵۸، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ص ۱۱. نقل به اختصار.

۲- همان منبع، ص ۱۱.

معنای دیگر این سخن آن است که بردگان شایسته زندگی اجتماعی نیستند. این تفاوت جوهری فقط مربوط به بردگان نیست همه اقوام غیراروپایی و زنان و حتی زنان یونانی نیز چنین هستند. اما جالب‌تر آن است که اغلب نویسندگان اروپایی به چنین پیشینه‌کرداری و رفتاری و گفتاری خود فخر می‌فروشد و خود را به تمدن یونان و روم باستان وصل می‌کنند!

ارسطو با اشاره به عبارت "اوری‌پید"^۱ نمایشنامه‌نویس سده پنجم پیش از میلاد می‌گوید: «از اینجاست که شاعران گفته‌اند:

سزاست که یونانیان حاکم مردم "بربر" باشند»^۲.

از آنجا که ایجاد و ابقاء نظام "فراکاستی" (فراطبقاتی) یونانی و تحمل آن بر اکثریت قاطع نیازمند قدرت و اعمال خشونت بیش از اندازه است، پس جنگ یا ضروری و یا طبیعی و غریزی است و بایستی نمایانده شود و روا دانسته شود! در چنین جامعه‌ای انگار معاش و بدست آوردن ثروت جز از راه ربایش آن از دیگر آدمیان امکان‌پذیر نمی‌باشد. بیهوده نیست که از نظر ارسطو و جامعه یونان دزدی امری خلاف اخلاق و ناپسند شمرده نمی‌شده است! می‌دانم این سخن باورپذیر نیست! اما با دقت ملاحظه کنید معلم اول فرهنگ و تمدن غرب چه می‌گوید:

«... باید چنین نتیجه گرفت که [طبیعت] همه جانوران را برای خدمت آدمی آفریده است، فن جنگ، به نحوی فن به دست آوردن مال به شیوه طبیعی است. آنچه فنی که باید نه فقط بر ضد جانوران درنده، بلکه بر ضد مردمی که به حکم

طبیعت برای فرمان برداری زاده شده‌اند، ولی در تسلیم به این حکم سرباز می‌زنند، به کار رود. اینگونه جنگ طبیعتاً روا است.^{۱*}

می‌بینید نه معلم اول تمدن و فرهنگ غرب چیزی را پنهان ساخته است و نه دانشمندان علوم اجتماعی غرب، هرگز این مسئله را پنهان کرده‌اند که سرچشمه اغلب دانش‌های غربی از ارسطو شروع می‌شود و به ویژه علم سیاست! و یکی از ویژگی‌های مهم فرهنگ آن است که از نسلی به نسل دیگر از طریق زبان و سنت منتقل می‌شود. و این ویژگی حداقل در رویه مسلط فرهنگ غرب چه نیکو حفظ شده و استمرار یافته است!

البته همانطور که قبلاً اشاره شد غرب رویه انسانی و اکثریتی بدون قدرت درخشانی نیز دارد، که ما در مقدمه انسان‌شناسی یاریگری و در فصل اول صنعت بر

۱- همان منبع، ص ۲۱.

* . زمین گرد است و کوچک و انگار طنین‌های تاریخی در گنبد دوار و جو آن باز می‌تابد و تکرار می‌شود و "مردم جهان اگر تاریخ نخوانند باید آنرا دائم تکرار کنند". به این جمله‌های ارسطو دقت کنید و تکرار آنرا پس از حدود دو هزار و سیصد سال از دهان بسیاری از سیاستمداران فاشیست و نازیست اروپا و گاه متفکران و فلاسفه و یک رئیس‌جمهور در اوایل قرن بیست و یکم که مدعی‌العموم دموکراسی و آزادی و ژاندارمی در جهان است بشنوید و عمل به آن را در افغانستان و عراق و جنگ نیابتی آن را در سوریه و یمن و جاهای دیگر ببینید. "جورج بوش" با زبان سیاسی می‌گفت هر که با ما نیست بر علیه ما است که ترجمان واقعی آن این است هر کشوری که مطیع و تسلیم ما نیست دشمن ما است و جنگیدن و نابود کردن آن طبیعی و روا است. از دیدگاه فرهنگ مسلط و نظام سوداگری^۵ استعماری غرب، جهان بدون رقابت، ستیزه و جنگ ملالت‌بار است. "نیچه" گفت: زنان برای زائیدن و مردان برای جنگیدن، "زندگی جنگ است و دیگر هیچ" (من می‌جنگم پس هستم). در غرب فلاسفه جنگ کم نیستند و شعرا و هنرمندان در ستایش از جنگ کم سخن نگفته‌اند. "مارتی نتی" (Martinetti) شاعر ایتالیایی در اعلامیه نهضت نوتوریست نوشت: «ما در پی تجلیل و بزرگداشت جنگ‌ایم. جنگ است که تنها شفابخش عالم است. ما هواخواه... اندیشه‌های کشتارگریم... به پیش، ای آتش افروزان! کتابخانه‌ها را بسوزانید و موزه‌ها را غرق کنید و پرده‌های معروف را در آب فرو برید.» و نک به: انسان‌شناسی جنگ، در دستور چاپ مؤلف.

فراز سنت یا در برابر آن به این رویه پنهان غرب توجه کرده‌ایم. البته اگر این اندیشه‌ها هنوز در جهان و غرب زنده نبودند، می‌شد چنین اندیشه‌هایی را به پاس دیگر خدمات ارسطویی بخشید. اما چه می‌شود کرد که هنوز جهان پر از تفکراتی است که به شکل‌های گوناگون علوم اجتماعی، سیاست و جهانیان را درگیر خود ساخته است.

اشاره به مثله کردن آدمیان بر پایه نژادهای سه گانه (سفید و سیاه و زرد) و بر پایه رنگ‌های چهارگانه: نژاد سیاه، سفید، زرد و قهوه‌ای و دیگر گونه‌شناسی‌های نژادپرستانه و اروپامحورانه به نام علم و روشنفکری و پیشرفت! همچنان تا به امروز ادامه دارد. برای نمونه طبقه‌بندی سه گانه نژادهای اصلی سفید و زرد و سیاه "آرتور دوگوبینو" در رساله پر معنای درباره نابرابری نژادهای انسانی و البته همیشه نه به این آسانی و سادگی "برنار لوبوویه دوفونتویل" در ۱۶۸۶ می‌نویسد: «ساکتین برخی از سرزمین‌های نو کشف را به سختی می‌توان انسان نامید زیرا جانورانی‌اند به قیافه آدمی، گاهی ناقص‌ترند و تقریباً شعور انسانی ندارند».^۱

"پیتر کانینگهام" پرسید: «آیا بومیان باید در نقطه صفر تمدن قرار داده شوند و... مرز اتصال انسان و قبیله میمون‌ها جای گیرند؟ چرا که به ظاهر، برخی از زنان بومیان، تنها به یک دم نیاز دارند تا میمون کامل شوند».^۲

در اندیشه "ارسطوخیز" بخش مسلط غرب تنها زنان بومیان چنین خوار نیستند. نیچه می‌گوید: «اگر به پیش زنان می‌روید شلاق را فراموش نکنید!»

«از این نظر، انسان‌شناسان و زیست‌شناسان... زنجیره طولانی از نظریات و طبقه‌بندی‌ها را بسط دادند که در نهایت به پدید آمدن نژادپرستی علمی در بریتانیا بعد از ۱۸۴۰ م منجر شد».^۱

۱- لورن آیزلی. قرن داروین، ترجمه محمود بهزاد، تهران، بی‌تا، کتابخانه مرکزی، ص ۱.

۲- جان ام. هابسون. ریشه‌های شرقی تمدن غرب، ترجمه مسعود رجبی و موسی عنبری، تهران، ۱۳۸۷، دانشگاه تهران، ص ۲۲۵.

"کمپر"، "کویه"، "بلومن باخ"، "رتزیس"، همانند نتیجه‌گیری کردند که اروپایی‌ها با هوش‌ترین و سیاهان کم‌هوش‌ترین هستند. "کنت دوبوفن" ادعا کرد که "هونتت‌ها" حلقه‌گمشده بین میمون‌ها و انسان را تشکیل می‌دهند... "ادوارد لانگ" گفت: «فکر نمی‌کنم که یک شوهر اورانگوتان برای یک زن هونتت (خوی‌های جنوب آفریقا) هیچ گونه بی‌حرمتی باشد!»^۲

اگر این تفکر و احکام ارسطاطالیسی، هم امروز و در اوایل قرن بیست و یکم در نظام قدرت جهانی در حاکمیت نبود، بشریت می‌توانست ارسطو را به دلایل گوناگون پیش‌قراولی در برخی علوم و اهمیت دادن به تجربه علمی و تعاریف درستش از شعر و غیره ببخشاید. اما امروزه نادیده گرفتن چنین اندیشه‌های حاکمی، ترحم بر پلنگ تیزدندان قدرت‌های جهانی نظام سوداگری^۱ استعماری و نوبرده‌داری غرب است و ستمکاری بر ستمدیدگان جهان چه در غرب و چه در سایر مناطق جهان می‌باشد.

بی‌شک چنین باورهایی ساخته و پرداخته ذهن و انشاء ارسطو نمی‌باشد، اما ارسطو فرهیخته و فرهنگ‌پذیر شده فرهنگ یونانی است که چنین می‌اندیشیده و عمل می‌کرده است؛ اما از معلم اول جهان! انتظار می‌رفته که چنین احکام اجتماعی و فرهنگی نظام برده‌داری و اشرافی یونانی را تئوریزه نکند و به قول قدما این احکام انشاء نشده از جانب خود را، امضاء ننماید.^۳ البته تقدیس ارسطو در فرهنگ غرب و نام بزرگ آموزگار اول بشریت^۴ را به همین دلیل بر وی نهاده‌اند و گرنه در یونان

۱- همان، ص ۲۲۶.

۲- همان، ص ۲۲۶. نقل به معنی و به اختصار.

- همان منبع، ص ۲۱.

۴- در لغت‌نامه دهخدا مدخل ارسطو با این جمله آغاز می‌شود: «حکیم مشهور یونانی... ملقب به معلم اول و پیشوای مشائین...» [لغت‌نامه دهخدا، حرف الف، ص ۱۸۲۴]. این لقب زیاد تکرار شده است و از آن جمله در: ارسطو، اصول حکومت آتن، ترجمه باستانی پاریزی با مقدمه غلامحسین صدیقی، تهران، ۱۳۷۰، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ص ط.]

باستان فلاسفه بزرگتری وجود داشتند که جام شوکران نوشیدند. اشاره به سقراط بزرگ، آموزگار پرسشگری جهان است، "پُرسشی" که پیوسته با هر پرسش دانه معرفتی را در ذهن پیرامونیان خود می‌کاشت و با هر پرسش «ثلثی ز معرفت» را به هم عصران خود اهدا می‌کرد.

"کارل یاسپرس" فیلسوف نامی آلمان در کتاب **فیلسوفان بزرگ تنها هفت** اندیشه‌ورز بزرگ را از میان بسیاری از اندیشه‌ورزان جهان برگزیده است که نخستین آنها سقراط است و بودا و کنفوسیوس، عیسی(ع)، افلاطون و اوگوستین قدیس و کانت نفرات بعدی می‌باشند. «"یاسپرس" بر این باور است که اینان در بشریت نقش تعیین کننده داشته‌اند و افکارشان در حیات انسان چنان مؤثر بوده است که جهان بشری بدون آن افکار، صورتی دیگر و مسیری دیگر می‌داشت»^۱ و یا یکسره بیست سال به معلم اول آموختند^۲ و حالا بگذریم از ادعای گلوگیر آموزگار اول بشریت، جهان کهن تر از آن است که بشود نام آموزگار اولش را دانست. و بهتر است به همان حضرت آدم و حوا اکتفا کرد! بیهوده نیست که ارسطو برای استادی شاگرد

شوربشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- کارل یاسپرس. فیلسوفان بزرگ، ترجمه اسدالله مبشری، تهران، ۱۳۵۳، انتشارات پیام، ص نه.

۲- ارسطو بیست سال شاگرد افلاطون بود، با وجود نقدهای ارسطو به استادش «ارسطو در دوران پختگی اندیشه‌اش به عظمت افلاطون اعتراف می‌کند» [شرف‌الدین خراسانی. **دایره‌المعارف بزرگ اسلامی**، ج هفتم، ص ۵۷۸].

"ویل دورانت" می‌نویسد: «نفوذ عقاید افلاطون در تمام نظریات ارسطو حتی در آنها که بیشتر ضد افلاطون است دیده می‌شود» [ویل دورانت، **تاریخ فلسفه**، ترجمه عباس زریاب خویی، ج ۱، ص ۷۴].

"بیکن" می‌گوید: «ارسطو مانند سلاطین عثمانی، فکر می‌کرد که نمی‌تواند به آسودگی سلطنت کند مگر آنکه تمام برادران خود را از دم تیغ بگذراند» [همان منبع، ص ۹۶].

گجسته‌ای^۱ گزیده می‌شود که "دیوژن کلبی" در هنگام پادشاهی وی به او می‌گوید:
«کمی کنارتر بایست، بین من و خورشید ایستاده‌ای»^۲.

اندیشه‌های ارسطو که بازتاب اندیشه‌های نظام حاکم یونان بود، از قرن پانزدهم دوباره در اروپا به عنوان یک ایدئولوژی قدرتمند بازتولید و تئوریزه و پرورده می‌شود^۳ و دوباره نظام برده‌داری - استعماری را همچون نگینی بر انگشتر نظام سوداگری می‌نشانند!

۱- "گجسته" ضد "خجسته" به معنای ملعون. مدتی است که از زبان فارسی کنار گذاشته شده است اما لقب ایرانیان برای اسکندر مقدونی بوده است!

۲- «... اسکندر در کورنت، هنگامی که "دیوجانس" زیر آفتاب دراز کشیده بود، به سراغ او رفت، حکمران گفت: من اسکندر پادشاه بزرگم، فیلسوف جواب داد «من دیوجانس سگم» پادشاه گفت هر چه می‌خواهی از من بخواه. دیوجانس جواب داد: «از پیش من کنار رو تا آفتاب بتابد...» [ویل دورانت. تاریخ تمدن، جلد دوم (یونان باستان)، ترجمه امیرحسین آریان‌پور، فتح‌الله مجتبائی، هوشنگ پیرنظر، تهران، ۱۳۷۲، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ص ۵۶۹].

۳- عجیب نیست که دکتر محمود عنایت در مقدمه ترجمه کتاب سیاست، پس از اشاراتی به برخی منتقدان آراء اجتماعی و سیاسی ارسطو می‌نویسد: «... اما برای کسی که نیک و بد عقاید گذشتگان را در متن تاریخ آن داوری می‌کند، دفاع ارسطو از بردگی و توجیه آن چندان شگفت‌آور نیست. بردگی در جامعه یونان باستان ریشه‌های عمیق داشت» [مقدمه، ص هفده]. اما عجیب خوشبینی فراوانی است که وی به دولت‌ها و ملت‌ها و تاریخ جهان و به ویژه دولت‌های اروپایی از خود بروز می‌دهد، و این تصور که دیگر عصر عقاید سیاسی ارسطو به پایان رسیده است! وی در پایان مقدمه می‌نویسد:

«پیدا است که امروزه نه هیچ دولتی باید عقاید ارسطو را در سیاست راه و آئین درست کشورداری بدانند و نه هیچ ملتی اندرزهای او را مایه رستگاری و... اهمیت کتاب سیاست از دو نکته بر می‌خیزد: یکی آنکه روح فلسفه زمان ارسطو را منعکس می‌کند و دیگر آنکه سرچشمه اصلی اندیشه‌هایی است که تا پایان قرون وسطی فلسفه سیاسی غرب را سیراب می‌کرد و [تنها] در مراحل واپسین آن عصر، مانع گسترش اندیشه‌های آزاد و نو و دستیار صاحبان قدرت و تاریخ اندیشی آنان گشت. رستاخیز معنوی قرون پانزدهم و شانزدهم در اروپا افکار سیاسی ارسطو را با بساط وامانده روزگار کهن به دور ریخت!» [همان، ص هجده].

چه اشتباه بزرگی است که ما این همه نژادپرستی را در جهان و در روح مسلط تمدن غرب نبینیم و همچون پدران زرتشتی مان با خوش گمانی بخواهیم گناهکاران را با پیشاب گاو تطهیر کنیم. چگونه ممکن است مترجم توانای

بدین ترتیب افکار پیشامسیحیایی و شدیداً نژادپرستانه ارسطویی همچون یک افعی پس از یک هزار و هفتصد سال دوباره پوست می‌اندازد و سه گانه و چند گانه‌گرایی ناهمترازانه و نونژادگرایانه فراکاستی نوین اروپا را دامن می‌زند و پشتیبانی می‌کند. آنگاه برخی جامعه‌شناسان اروپایی و مکتب نوسازی متقدم برخاسته از آن و برخی جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان ایرانی، چنان سخن از "ستی / صنعتی" به میان می‌آورند که انگار هیچ ربطی بین آنها وجود ندارد و ابداً به روی خود نمی‌آورند که این برده‌داری نوین از چه سرچشمه‌هایی تاریخی جوشیده و از سلسله جبال جباریت چه اندیشه‌هایی سیراب شده است؟

برای علوم اجتماعی و برای اقتصاد و توسعه مهم است که پیش فرض ما این باشد که آیا با پایان قرون وسطی، رستاخیز معنوی قرون پانزدهم و شانزدهم هیچ اندیشه و عمل نادرستی را در میان "صاحبان قدرت و تاریک اندیشان" شست و با خود برد و این که بدانی که چه سایه سنگینی از اندیشه‌های نواستعماری و فرااستعماری هم اکنون در جهان و در معرفت‌های مسلط اروپایی ظهور و حضور دارد؟ خواننده داننده می‌داند که یکی از ویژگی‌های بارز مکتب نوسازی فراموشی همین عامل استعمار به اشکال گوناگونش در امر و روند توسعه است.

سخنان فوکو درباره قدرت پنهان و دانش قدرت سخنان ادوارد سعید در شرق‌شناسی و امپریالیسم فرهنگی و پیش از آنان همچون فانون، ژان پل سارتر، امه سزر و بسیار کسانی دیگر از رهبرانی همچون مهاتما گاندی، جواهر لعل نهرو و اقتصاددانان و بوم‌شناسانی مانند گونار میردال و واندا شویا و... برای زودودن چنین خوش باوری‌ها و ساده‌اندیشی‌ها است، که باز در میان روشنفکران و تحصیل‌کردگان ما تا به همین امروز به جا مانده است. جهان علم و کلی‌تر از آن معرفت و در همه انواع و ابعاد آن در آمیختگی و امتزاج آن با قدرت همچون میدان مین‌گذاری شده است. گل

کتاب سیاست حداقل امواج طوفانی نژادپرستی اروپایی را در عصر استعمار و در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره و تحت نفوذ کشورهای اروپایی و در جنگ‌های جهان اوایل قرن بیستم را ندیده باشد؟

چینی اگر از چنین میدانی امکان پذیر هم باشد، اما به آمادگی و تجهیز فراوان و دقت و هشیاری نیازمند می‌باشد!

"جان ام. هابسون" در «داروین‌سوم اجتماعی و نژادپرستی علمی می‌نویسد: برای نخستین بار در تاریخ جهان، توسعه جوامع به ویژگی‌های نژادی پایدار نسبت داده شد... بر پوست و ویژگی‌های ژنتیکی به عنوان معیارهای تعیین کننده تمدن... تأکید خاصی شد. کتاب‌هایی همانند نژادهای بشر از "روبرت ناکس"^۱، تکامل اجتماعی از "بنیامین کید"^۲ و نابرابری‌های نژادهای انسانی از "کنت دوگوبینو" (۱۸۵۳-۱۸۵۵)، تقسیم‌بندی سه گانه از نژادها را بر اساس رنگ پوست ارائه کردند: سفید، سیاه و زرد... این نوع نژادپرستی علمی، توجیه کننده لزوم اطاعت و انقیاد دیگران (نژادهای دیگر) از نژاد برتر یعنی اروپائیان بود. این نوع نژادپرستی... در بدترین حالت، توجیه کننده نابودی نژادهای پست‌تر و در بهترین حالت توجیه کننده تبعیض نژادی بود"^۳

آنگاه این سه گانه و چندگانه گانه‌گرایی ناهمترازانه نژادشناسانه نوین، منطبق با تفکرات متافیزیکی یونانیان درباره خدایان المپ، چگونه می‌تواند با اندیشه و آیین‌های شرقی سازگار شود؟ چگونه می‌تواند سبب ساز جهانی شدن راستین و صلح و آشتی برین و یاریگری جهانی گردد؟

"ژرژ واشه دولاپوژ"، در کتاب انتخاب‌های اجتماعی و آریایی و نقش اجتماعی معتقد به برتری عقلانی و جسمانی نژاد شمالی نسبت به نژادهای دیگر بود، "هوستون استوارت چمبرلین" در کتاب پایه‌های قرن نوزدهم، از سرآمدان نژادپرستی اروپا که نظریات وی در مورد اصلاح نژادی در رژیم هیتلر عملاً به اجرا گذاشته می‌شود.

1. R. Knoxs

2. B. Kidd

۳- جان هابسون. ریشه‌های شرقی تمدن غرب، ترجمه مسعود رجبی، موسی عبری، تهران، ۱۳۸۷، انتشارات دانشگاه تهران، صص ۲۳۰ و ۲۳۱.

خوشبختانه برای اولین بار، با طرح "مکتب نژادگرایی" در کتاب ارزنده و پرکار تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی افزون بر ارتقاء سطح چشم‌گیر کتاب‌های نظریه‌های انسان‌شناسی تألیفی و دانشگاهی در ایران، کمینه روابط انسان‌شناسی و استعمار را پررنگ‌تر و فراموشی نظریات نژادگرایانه جدید، در قرن نوزدهم را در کتاب‌های دانشگاهی به دانشجویان انسان‌شناسی و مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان ایران یادآوری کرده است.^۱ این توجه شجاعانه می‌تواند پیامدهای نظری و تأملاتی را در پی داشته باشد و از ساده‌انگاری‌های برخی از نویسندگان و تحصیل‌کردگان امروز ایرانی در حذف و تخت کردن تاریخ و فرهنگ و

۱- گفتنی است که کتاب‌های درسی دانشگاهی انسان‌شناسی همچون مبانی مردم‌شناسی، مردم‌شناسی فرهنگی و نظریه‌های مردم‌شناسی تألیفی در ایران غالباً همچون "مکتب نوسازی متقدم" در توسعه، نه کاری به مسئله استعمار و نژادگرایی و نژادپرستی و نه کاری به پیوند استعمار و نظام سوداگری و پیوند این دو با توسعه نیافتگی در بیش از ۱۶۰ کشور جهان و مسئله توسعه نیافتگی با توسعه یافتگی دارند! اقتدار فرهنگ و سلطه قدرت همه جانبه غرب و گروه‌های همسود داخلی آنها و پیش‌فرض‌های جزمی از سوی و بی‌نیازی کشورهای نظیر ما به توجه و فهم واقعیت تحت تأثیر آسیب‌های مدهوش‌کننده و پایین‌برنده سطح هوشیاری در "آزار اقتصاد بادآورده" و زیرشاخه‌های آن در ایران همچون "آزار هلندی" و آزار خطرناک‌تر "مکمل مکینگی" (makel makel makinegi) و "آزار کونکاری" و "آزار بارانه‌ای" مصرف‌گرا و... اجازه درک چنین مسائلی را از ما گرفته است. متأسفانه مجلات علوم اجتماعی ما هم همچون "مکتب نوسازی متقدم" در توسعه از این قاعده مستثنی نیستند. از آن جمله همین فصلنامه که در این ربع قرن به جز یک مقاله درباره شرق‌شناسی، کمتر مقاله مستقل و مستقیمی مربوط به استعمار و از این دست داشته است. خداوند، بخش پنهان و مردمی غرب را زنده نگاهدارد که بیشتر از خود ما درباره استعمار و نژادپرستی و قدرت و قدرت پنهان و زور نرم و مبادله "نامتقارن سرد" و پیامدهای آن پژوهندگی و مطلب و سخن دارند و تأثیرات نژادپرستی و اروپا محوری را می‌کاوند! وگرنه در مجلات علوم اجتماعی و کتاب‌های درسی دانشگاهی علوم اجتماعی غالباً جهان بسیار امن و امان و گرگ و میش در حال آب خوردن از یک چشمه هستند! جهان بهشتی بی‌آزار است و "کسی را با کسی کاری نباشد!" جورج بوش پس از نابودی عراق به جهان این بشارت را داد که: اکنون "جهان امن‌تر" شده است! و از آن زمان تاکنون هر روز این امنیت جهانی در حال اضافه شدن است!!

تبدیل حجم به سطح جلوگیری کرده و از توجه به مدرنیته به عنوان یک پدیده ناب و مستقل خلق الساعه و بی ربط با گذشته استعماری و نواستعماری و فرااستعماری و اروپامحوری پیشگیری کند، تا بدانند که نمی شود با "واکنش های ذهنی و روانی بیمارگونه افتراقی" (گسسته، انفکاک) ^۱: "فراموشی" ^۲ و "فرار" ^۳ از تاریخ و فرهنگ و "چند منشی" ^۴ و با "راه روی در خواب" ^۵ به فهم واقعیت اجتماعی و فرهنگی دست یافت و در نتیجه به تغییر و اصلاح آن کوشید. مگر این انکار و ابرامها اتخاذ روش های دانسته برای خوش خدمتی به نظام سوداگری ^۶ استعماری برای حفظ منافع فردی و آینده نگرایی های شخصی باشد. توجه به وجدان های بیدار مردم غرب، اثبات دوگانگی

۱- "Dissociative reaction" (واکنش افتراقی، واکنش گسسته): یکی از گونه های آزار عصبی (پسیکونوروز) است که شامل "Amnesia" (فراموشی)، "Fugue" (فرار)، "Multiple personalities" "تعدد شخصیت" (چندکسی، منشی) و "Somnambulism" (راه روی در خواب) است که در هر مورد بیمار قسمتی از زندگی خود را خارج از شناسایی وجدان و مشاعر خود قرار می دهد. [پروین بیرجندی. روانشناسی رفتار غیرعادی (مرضی)، تهران، انتشارات دهخدا، ۱۳۴۶، ص ۱۹۱].

۲- «فراموشی»: ناتوانی کامل یا نسبی در به خاطر آوردن یا شناختن حوادث گذشته است... در 'فراموشی روانی' بیماری منحصر به عدم توانایی در به خاطر آوردن مطلبی است که فراموش شده، در سطحی پایین تر از خودآگاهی قرار گرفته و هنگام خواب مصنوعی به خاطر آورده می شود. [همان منبع، ص ۱۹۱].

۳- «فرار»: یکی از انواع واکنش های انفکاک اختلالات عصبی (نوروز) است... که شخص گرفتار، از محیط خود می گیرد، زیرا نمی تواند با آن سازش کند و در جای دیگر زندگی متفاوتی را آغاز می کند و با آنکه زندگی قبلی خود را فراموش می کند، سایر توانایی های او بر جا می ماند و وی به نظر دیگران یک فرد طبیعی به نظر می رسد. [علی اکبر شعاری نژاد. فرهنگ علوم رفتاری، تهران، ۱۳۶۴، امیرکبیر، ص ۱۷۴].

۴- «تعدد و شخصیت» یکی از واکنش های افتراقی که مشخصات آن، بسط و گسترش دو نوع یا بیشتر سیستم های شخصیتی مستقل و مختلف در یک فرد است. [همان منبع، ص ۲۶۲].

۵- «راه روی در خواب» (راه رفتن در خواب): انجام اعمال پیچیده از قبیل راه رفتن، یا حرف زدن در حالت خواب است که معمولاً مخصوص حالت بیداری است. [همان منبع، ص ۴۲۲].

و دوگونگی جامعه و حداقل دو کانونه بودن تمدن و فرهنگ غرب و مدرنیته، برای تحصیل‌کردگان و روشنفکران و نویسندگان و هنرمندان و فلاسفه و استادان دانشگاه‌های ما، به ویژه در علوم اجتماعی، باید دردمندی و دغدغه‌داری و گزینشگری شرط نخست در تراز "هستی‌داری" باشد.

«ظهور استعمار در شکل امپریالیستی و دولتی آن در شرایطی صورت گرفت که کشورهای اروپایی به سوی دموکراتیزاسیون، تقویت دولت ملی، و آزادی‌ها و عدالت اجتماعی و اهمیت یافتن افکار عمومی پیش می‌رفتند، عملکرد استعماری در واقع به دورانی دیگر... تعلق داشت، اما در عصر دموکراسی تداوم می‌یافت، در نتیجه در همان حال که استعمار درون دولت ملی تداوم می‌یافت، نقد شدیدی نیز علیه آن آغاز می‌شد، در برابر این نقد و برای گشودن این گره اخلاقی بود که استعمار به ناچار تلاش کرد با ایدئولوژی‌ها و نظریه‌های گوناگون فلسفی، سیاسی، اقتصادی و... عملکرد خشونت‌آمیز و غیرانسانی خود را توجیه کند.»^۱

استعمار برای پیشبرد اهداف استعماری و رد گم کردن نیازمند بود افکار عمومی ملت خود را و همچنین افکار مردم زیر ستم را به شیوه‌های دیگر بفریبد. با استفاده از سفسطه‌های فلسفی و مغالطه‌های علمی و هنر نوع هالیوودی و با تزویر در کلام و در قالب ادبیات بدین ترتیب توانست اذهان و وجدان‌های بیدار را در سراسر جهان بفریبد. فکوهی این نکته ظریف را در علم ظهور نژادگرایی سامان یافته، قدرتمند و گسترده در چارچوب یک ایدئولوژی نظامند و دارای کارکردهای مشخص چنین بیان می‌کند: «اوج‌گیری تجارت بردگان و خشونت هر چند بیش از پیش در قرون ۱۷ تا ۱۹ به توجیهی ایدئولوژیک نیاز داشت... که می‌توانست وجدان اروپایی [همان نیمه‌پنهان و

رویه انسانی جامعه اروپایی] را در برابر جنایات استعماری و برده‌داری کاهش دهد و هم پروژه استعماری را به عنوان یک پروژه پیشرفت و تمدن‌ساز مطرح نماید.^۱

– سیطره مکتب نوسازی متقدم

فراموشی مسئله بسیار مهم و تأثیرات چهارصد ساله استعمار بر روند شکل‌گیری علوم اجتماعی هم در غرب و هم در ایران در کل و در مسئله حیاتی توسعه و توسعه‌نیافتگی ایران موضوعی نبوده که بشود به این سادگی از کنار آن گذشت. این فراموشی عمیق نسبت به اهمیت آن، مسئله‌ای لازم به واکاوی است و قابل تأمل بسیار است. یکی از دلایل سیطره درازمدت مکتب‌نوسازی متقدم در ایران و بازتولید و نشر و اشاعه آن را در همین خاموشی پژوهشگران و نویسندگان علوم اجتماعی ما می‌توان دانست. آنگاه با رها کردن واقعیات به این بزرگی و زورمندی، علوم اجتماعی ما با موضوعات خرد و جزئی و تکروری با روش‌های غیرخلاقه و کلیشه‌ای و کمی‌گرایانه‌ای که سال‌ها است سر و کله می‌زند، دست به گریبان است و آب از آب تکان نخورده است. این فراموشی به حدی بوده است که در طی ۱۷ سال و در ۵۱ شماره و ۲۶۶ مقاله فصلنامه، ما تنها یک مقاله مستقل و درگیر با مسئله شرق‌شناسی و استعمار داشته‌ایم.^۲

تعمیم یافته‌های علوم زیستی و آن هم به شکل دلخواهی، در علوم اجتماعی به طور کلی تنها به سیطره نظری "داروین‌یسم اجتماعی" در علوم

۱- همان منبع، ص ۱۱۸.

۲- مرتضی فرهادی. «نقش شرق‌شناسی در استعمار غربی»، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۳ و ۴.

اجتماعی ختم نشده و از سوی دیگر و به طور اخص به عنوان ابزاری ایدئولوژیک در خدمت نظریات و نسخه‌های عملی در "مکتب نوسازی متقدم" در توسعه درآمده است، که بزرگترین دروازه و هشتی و راه نفوذ و اقتدار قدرت نرم و روزافزون غرب در چند قرن گذشته و به ویژه پس از جنگ جهانی دوم تا به امروز شده است^۱ و مکتب نوسازی متقدم را مسلط بر ذهن اغلب تحصیل کردگان و نویسندگان علوم اجتماعی کشورهای توسعه‌نیافته ساخته و آن را به لایه رسوبی مرده و ناتراوای و صلب و سنگ و ساروجی تبدیل کرده و به قول روانشناسان چنان "ثباتی ادراکی" در ذهن به وجود آورده است که رسوخ به آن حتی از دست نظریه‌پردازان و مراجع جدید توسعه‌ای غرب نیز خارج شده است. به طوری که حتی خود اهالی "مکتب نوسازی متأخر" و نقدهای‌شان درباره مکتب نوسازی متقدم به گوش اغلب تحصیل کردگان و روشنفکران و نویسندگان توسعه ایران نمی‌رود.

فراموشی سنگین مسئله استعمار به اندازه‌ای است که حتی نام آن هم از بسیاری از نوشته‌های علوم اجتماعی پاک شده است و حتی انگار چنین پرهیزی در واژگانی نیز که این مفهوم را تداعی می‌کنند، ملاحظه می‌شود، همچون شرق‌شناسی، اروپامحوری، شهر استعماری، استعمارزدایی شهر جهان سومی و غیره و در بازار گرم پست مدرن‌های جهانی و "پز مدرن‌های" ایرانی، نام کسانی همچون ادوارد سعید تحریم می‌گردد و "استعمار فرانو" (استعمار پست

- مؤلف بر خلاف اغلب نویسندگان و پژوهشگران توسعه و از آن جمله "آلین، ی. سو" بر این باور نیست که مکتب نوسازی متقدم از غرب و به ویژه از آمریکا و پس از جنگ جهانی دوم به وجود آمده است. دست کم ما توانسته‌ایم پیشروان این مکتب را پیش از این تاریخ در کار اروپائیان و به شدت در نوشته‌های ایرانیان تا عصر ناصری به عقب ببریم.

مدرن) نیز. نوگرایی هرگز پدیده‌ای به نام استعمار در چهار صد سال گذشته در جهان وجود نداشته و ندارد!

افزون بر استعمار، واژه امپریالیسم نیز که برای نخستین بار به وسیله جی.ای. هابسون تاریخ دان انگلیسی در سال ۱۹۰۲ آن را به عنوان یکی از بخش‌های اصلی توسعه اقتصادی اروپا انگاشت^۱ نیز چنین است. به قول "لیندا توهیوای اسمیت"^۲: «مفاهیم امپریالیسم و استعمار مفاهیمی حیاتی‌اند... این دو اصطلاح به هم مرتبط‌اند و آن چه عموماً بر آن اتفاق نظر وجود دارد، این است که استعمار یکی از نمودهای امپریالیسم است»^۳. جای آن دارد که پژوهشگران و روشنفکران امروز ایران همچون "بابی سایکس" از خود و از دیگران بپرسند: چي؟ پسا استعمارگرایی؟ آیا آنها رفته‌اند؟»

این مسئله سبب شده است که جامعه‌شناسی و دیگر رشته‌های علوم اجتماعی در کشورهای جهان سوم به جای روشنگری و رهائی کشورهای توسعه نیافته، چنین کشورهایی را به کژراهه‌های توسعه‌ای بکشاند آنگونه که پس از هفتاد سال اغلب چنین کشورهایی نتوانسته‌اند راه درست توسعه‌ای خود را برگزینند.^۴

جهانی اندیشیدن و جهانی عمل کردن به "سبک مکتب نوسازی متقدم": در دانشکده‌های علوم اجتماعی ما و در نتیجه در فصلنامه‌ها و

۱- لیندا توهیوای اسمیت. استعمارزدایی از روش، احمد نادری، الهام اکبری، تهران، ۱۳۹۴، ص ۴۲.

2. Linda Tuhiwai Smith

۳- همان منبع، ص ۴۱.

4. Bobbi Sykes

- ما در کتاب‌های صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن (انسان‌شناسی توسعه پایدار فرادادی و فتوتی) و دگرگونی‌های فرهنگ تولیدی و فرهنگ کار در ایران، به معرفی برخی از این چهره‌های تاریخی پرداخته‌ایم.

کتاب‌های درسی و همچنین در دروس و برنامه‌های این دانشکده‌ها با این که مکتب‌نوسازی متقدم، حتی در درون خود، یعنی در نظریات نوسازی متأخر (جدید) از اواخر دهه ۶۰ میلادی منتقدین عمده داشته است و این به جز انتقادات فراوان دبستان‌های بعدی و نوین توسعه‌ای بر این مکتب است، هنوز نتوانسته ما را از سیطره تفکرات آن و از آن جمله **جهانی فکر کردن و جهانی عمل کردن**^۱ مورد علاقه شدید قدرت نظام سوداگری^۲ استعماری دور کند. همانگونه که خواننده داننده آگاه است و ناگفته پیدا است که: **منظور از جهان همانا اروپا و غرب است و بقیه جهان یا جزو ضمائماند و یا زواید**. پس منظور از جهانی اندیشیدن همانا با عقلانیت اروپایی اندیشیدن است؛ و گرنه ایرانیان از دیرباز اندیشه‌های درخور امپراتوری داشته‌اند.^۲ به زعم مکتب

۱- این شعار همان شعار عصر ناصرالدین‌شاهی به شیوه توسعه خودمانی با ادبیات "میرزا ملکم‌خانی" درباره راه ترقی ایران، با تمدن غرب و بدون دخالت ایرانی است. البته شعار جهانی فکر کن و جهانی عمل کن همانند مکتب نوسازی متقدم دستورالعمل کلی برای همه کشورهای توسعه نیافته جهان است. هنوز خداوند پدر پرنس میرزا ملکم خان را پیامرزد که نسخه خود را بیشتر برای دولت و ملت ایران نوشته بود و نه برای همه جهان. بگذریم از اینکه به قول "ژان پل سارتر": هر عملی را که انجام می‌دهی آنرا قانونی می‌کنی برای کل بشریت!

۲- گفتنی است جهانی فکر کردن، جهانی اندیشیدن، به شکل تاریخی آن مفاهیمی آشنا و با بار مثبت برای ایرانیان است. ایرانیان به دلیل تاریخ و فرهنگ خود همیشه جهانی می‌اندیشیده‌اند و این اندیشه با نخستین امپراتوری‌های قبل از اسلام ایران و در تمدن درخشان ۳۵۰ ساله اسلامی (تمدن اسلامی) آبیاری شده است و تفکر ایرانی همیشه فرامحلی، فرانژادی و فراملیتی بوده است. روستائیان ما همه مردم جهان را "خلق‌الله" می‌نامند و برای همه خلائق دعا می‌کنند و آرزوی نیک‌بختی دارند و شاعران ما از "بنی‌آدم" و "بنی‌نوع" و از "نغمه آزادی نوع بشر" سخن می‌گویند.

کشاورزان ایرانی از این بسیار جلوتر رفته و گندم را نه برای خود و دیگران، بلکه برای همه پرندگان و چرندگان و در کل "باشندگان" (زندگان) می‌کاشته‌اند و گاه برای دزدان فقیر ده همسایه!

آثار به جای مانده در تمدن و فرهنگ و ادبیات ایرانی پر از شواهد برای اثبات این مدعا است. اما هنگامی که علوم اجتماعی غربی از این مفاهیم سخن می‌گوید، در عمل به معنای جهانی شدن نیست بلکه **جهانی کردن** به معنای اروپایی‌سازی و یا غربی کردن جهان است، این جهانی شدن به جز جهانی شدن به معنایی است که آدمی

از آئین‌ها و مسالک دینی و عرفانی آسیایی و ایرانی می‌فهمد، که آخرین جرقه این جهانی شدن به معنای مثبت، زیبا و ایرانی آن را می‌توان در سروده بی‌نظیر «پیام به انشتین» شهریار ملاحظه کرد. شهریار آخرین شاعر بزرگ در مرز ادبیات کهن و امروز ایران در شعر «پیام به انشتین» خود، قبل از طرح جهانی شدن به شیوه امروزی غرب به دنبال ناکجاآباد و «ناچه‌گاه آباد» (دقیقه فاضله، زمان پربهجت) و «جهانی شدن» آرمانی شرقی و ایرانی به گونه‌ای دیگر بوده است. در جهانی شدن وی سخن از جنگ صلیبی جدید (جنگ ادیان) و جنگ تمدن‌های هانتینگتونی نیست! همچنان که در کتاب **مذهب در شرق و غرب** «رادها کریشنان»، رئیس جمهور فقید و فیلسوف و مسلمان هند هم نیست و خلاف آن است و همچنین در آثار و زندگی و کتاب **این است مذهب من** «مهاتما گاندی» هندی و در دین باوری‌های چینی هم وجود نداشته است و به قول «چارلز پاتریک» و «فیتز جرالده»: «در چین هرگز خدای حسودی وجود نداشته است که موجودیت رقیبان را انکار کند.» جهانی شدن مورد نظر شهریار «امپراتوری وجدان» است که نماینده یک ایرانی مسلمان و شیعی است: «زمین یک پایتخت امپراتوری وجدان کن». جنگ بین تمدن‌ها و جنگ صلیبی و جنگ میان ادیان و فرقه‌ها و مذاهب نیست. همکاری و همراهی و همدلی ادیان و در آرزوی دیدار دسته جمعی پیامبران است: «کنار هم بسین عیسی (ع) و موسی (ع) و محمد (ص) را». او برخلاف تمدن و فرهنگ یونانی - اروپایی ضد سلطه و مساواتی است، به نسبت غرب آشتی طلب و خشونت‌گریز بوده است و به قول دکتر فکوهی: «ایران و هند عموماً ... کشورهای خشونت‌گریز بوده‌اند و حتی در جایی که جنگ به وجود آمده است... با بی‌رحمی زیادی برخورد نکرده‌اند. در صورتی که کشورهای که به این‌ها حمله کرده‌اند معمولاً بی‌رحمی زیادی نشان داده‌اند» [ناصر فکوهی. **پاره‌های انسان‌شناسی**، تهران، ۱۳۸۵، ص ۵۸۹]. جهانی شدن بی‌تفوق را خواستار است: «تفوق در جهان قائل مشو جز علم و تقوا را». او به علم افسار گسیخته و به قول روستائیان کمره «افسار سرخود» باور ندارد و آن را نفی می‌کند و لگام آنرا بر دست وجدان بشری و اخلاق آدمی گرایانه و در خدمت اکثریت می‌خواهد تا در جنگ قدرت، در دست اقلیت حاکم بر جهان بر علیه اکثریت و ضعفا استفاده نشود. چنین است که او از علم در دست قدرتمندان هراسناک است و خطاب به انشتین می‌گوید: «انشتین صد هزار احسن، و لیکن صد هزار افسوس / حریف از کشف و الهام تو دارد بمب می‌سازد».

او درد بزرگ بشریت امروز را در رقابت و ستیزه و جنگ می‌بیند: «انشتین ازدهای جنگ! جهنم کام خود را باز خواهد کرد / دگر پیمانۀ عمر جهان سرریز خواهد شد».

جنگی که قرار بود به پیش‌بینی «اگوست کنت» در جامعه صنعتی و بدست پیشگامان جهان یعنی اروپائیان به زودی از میان برخیزد، اما به دست همین نژاد و در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم با جنگ جهانی اول و دوم و با انفجار دو بمب اتمی در «هیروشیما» و «ناکازاکی»، به مردم ژاپن و اروپا و جهان ارمغان داده شد. امروزه همین تمدن جنگ‌طلب اصالتی، در خاورمیانه نشاء جنگ نامنظم چریکی ضدانقلابی و وکالتی می‌کارد، تا سرزمین‌های این مردمان برابری طلب و عدالت‌خواه خاورمیانه را به سرزمین سوخته مبدل کند.

نوسازی جهان در چند کشور صنعتی شده موج اول خلاصه و فشرده می‌شود. بدین ترتیب جهان طبقه‌بندی می‌شود به دو گروه شامل چند کشور صنعتی اروپایی و آمریکا از سویی به عنوان "پیشرو" و "کانون" و همه کشورهای دیگر که بایستی "پیرو" و در "پیرامون" آن بر مدار چند کشور و در مدار توسعه نیافتگی خویش باشند؛ و به قول "روستو"ی مورخ و نظریه پرداز مکتب نوسازی متقدم از نوع آمریکایی و مشاور امنیتی کاخ سفیدی که همچون اغلب جامعه‌شناسان کلاسیک بر این باور است که "سنت با توسعه در تضاد است"؛^۱ و دست کم به قول "ساموئل هانتینگتون" «مکتب نوسازی، "سنت" و

شهریار کلید و شاه کلید دردهای بشریت را در عشق (مهر و محبت) آدمیان نسبت به هم می‌داند نه در نفرت، در صلح و آشتی می‌داند و نه در رقابت و ستیزه و جنگ، در جوانمردی و نازک‌دلی نه در ناجوانمردی و سنگین دلی: «نبوغ خود به کار التیام زخم انسان کن! / سر این ناجوانمردان سنگین دل به راه آور» جنگ به نام نژاد و کیش و ملیت را نفی می‌کند: «نژاد و کیش و ملیت یکی کن ای بزرگ استاد!».

شاید برخی مخاطبان ما در دل و یا در زبان بگویند که این اندیشه‌های زیبای آرمان شهری دست نیافتنی و "دل‌خوشکنک" است. اما مگر آرمان شهرها و ناکجاآبادها و "ناچه‌گاه آبادهای" از نوع صلح برین آگوست کنتی و جامعه مصرف انبوه و فرامصرف و توسعه‌پردازی از نوع دلبلیو.دبلیو روستویی و برادری و برابری و آزادی با مصرف وسایل الکترونیکی و اتومبیلی "جان کیجی" و مقاومت راحت‌الحلقومی! و شربت شهادت درآگ استوری! "جان فیسکی" و "دوسرتویی" و... شدنی‌اند؟! و "سرخ‌رکنک" (مُخ زن، کرتکس پیرا) نیستند؟! این "جهانی سازی" درون‌زای و خودانگیخته همدلانه شرقی با "جهانی کردن" بیرون‌زای و برانگیخته ناعادلانه اربابانه با اهرم نظام سوداگری^۲ استعماری و با نظریات نژادپرستانه و شرق‌شناسانه و اروپا محورانه فاصله بسیاری دارد، مولوی گوید: مرد حج همراه حاجی طلب / خواه کرد و خواه ترک و یا عرب / کم نگر در شکل و اندر رنگ او / در نگر در عزم و در آهنگ او / ای بسا هندو و ترک هم‌زبان / ای بسا دو ترک چون پیگانگان / که زبان همدلی خود دیگر است / همدلی از هم زبانی برتر است. این اندیشه بسیار فرق دارد با تمدنی که از قرن شانزدهم تا قرن نوزدهم دوباره سنت‌های برده‌داری یونانی و رومی را احیاء می‌کند و بازار برده‌داری را دوباره چنان گرم می‌کند که آدمی نمی‌داند با جامعه نوسرمایه‌داری روبرو است و یا با نظام نوبرده‌داری!

۱- محمدحسین پاپلی یزدی؛ محمد امیر ابراهیمی. نظریه‌های توسعه روستایی، تهران، ۱۳۸۵، انتشارات سمت،

"نوگرایی" را اساساً به عنوان مفاهیمی نامتقارن در نظر می‌گیرد.^۱ همه جهان برای دستیابی به توسعه بایستی اروپایی و ترجیحاً آمریکایی بشوند. "جهانی فکر کردن و جهانی عمل کردن" بدین معناست و جهانی فکر کردن احترام به اندیشه‌ها و فرهنگ‌های گوناگون و منافع اکثریت ملت‌های جهان نیست و جهان همان غرب و جهانی فکر کردن همان اروپایی و غربی فکر کردن است و برابر با «اروپایی بیندیش و اروپایی عمل کن» است. چقدر از زمان ناصرالدین شاه تا به امروزه این تفکر از دیدگاه برخی منورالفکرهای ایرانی و همسودان "تاریک فکر" آنان خواهان داشته است! چه آنهایی که آن را فریاد می‌زنند و چه گروهی بی‌شمار که چراغ خاموش همچون شبروان با کفش نمدی از این شاهراه بی‌هیچ گفتاری با شتاب و یا باطمینان برآمده از "اعتماد به غیر" عبور کرده و در این مسیر به خوبی رفتار و عمل می‌کنند! و البته کمتر کسی از آنها تصور می‌کند که ممکن است راههای دیگر و شیوه‌های درست‌تری در جهان برای توسعه پایدار وجود داشته باشد! شگفت‌آور است که نظریه‌پردازان این اکثریت قریب به اتفاق، هرگز پا را از مکتب نوسازی به مکاتب جدیدتر توسعه نگذاشتند حتی به مطالعات جدید همین مکتب! که آلوین. ی. سو به آن نام مکتب نوسازی متأخر داده است.^۲ یعنی نقد متأخرین مکتب نوسازی از مطالعات و نظریات پیشین آن و آن هم در مذهبی که همه چیز مانند تخم مرغ روز تازه و "آنلاین"، هم اکنون می‌بایستی از نشیمنگاه مرغ معرفت، سفید و گرم فرو افتاده باشد؛ اما با شگفتی همینان به شکل استثنایی در این مورد خاص به همان شراب کهنه و دوستی قدیمی با مکتب نوسازی متقدم

۱- آلوین. ی. سو. تغییرات اجتماعی و توسعه، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران، ۱۳۸۰، پژوهشکده

مطالعات راهبردی، ص ۵۱.

۲- آلوین. ی. سو. همان منبع.

بسند کرده‌اند! غافل از این که روزگاری بحث بر سر این بود که برای رسیدن به توسعه بایستی راه غربیان را بی‌کم و کاست پیمود و یا راههای نو و "نارَد"^۱ را باید پیدا و برگزید. اکنون باورهای مکاتب جدید به آنجا منجر شده که حتی در مفهوم توسعه و در پایداری سرمشق‌های توسعه‌ای غربی، شک‌های عمیق پدیدار گردیده است. شعار شگفت‌آور پدربزرگ مکتب نوسازی وطنی خودمان! "پرنس میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله" که با شفافیت و جسارت در عصر قجر گفت: "ایران بدون دخالت ایرانی"، یعنی: "ایرانی نه بیندیش، نه عمل کن!" بلکه کار را به کارگزاران کاردان و فرنگیان بسپار و ایران را به آنها اجاره بده! ملکم خان اگر چه استاد ظل‌السلطان بود اما ناصرالدین‌شاه در عصری که عصر امتیازات خوانده شد، به این شعار خردمندانه عمل کرد! پس از چندی که عصر امتیازات، امتیازی برای ایرانیان به وجود نیورد، این شعار به اندیشه و کار فرنگستان در قالب پوشیده‌تر "جهانی بیندیش و جهانی عمل کن" راه خود را ادامه داد و تا امروز و پس از ۱۵۰ سال بالاخره شعار "جهانی بیندیش، جهانی عمل کن" از طرف خود غربیان و صاحب‌نظران توسعه‌ جهانی به شعار "جهانی بیندیش، محلی عمل کن" به "محلی بیندیش، محلی عمل کن" تغییر یافت. اما انگار ما همچنان در همان الگوبرداری از نسخه آخر مکتب نوسازی استوار ایساده‌ایم!

پساتوسعه‌گرایان که متأثر از منتقدان توسعه در کشورهای جهان سوم و به ویژه در هند و آمریکای لاتین و بوم‌شناسان جهان و در ناامیدی کلی از فلاسفه و اندیشه‌ورزان پیشین در نظام سوداگری^۲ استعماری بوده‌اند؛ حتی به اصول اصلی توسعه به شکلی که در خود غرب اتفاق افتاده است شک کرده و آن را

۱- "نارَد" (Nârad) و "ناشکن" اصطلاحی از عشایر کرمان به معنای راهی و برفی و آبی که کسی و یا گله‌ای از آن عبور نکرده باشد.

به زیر سؤال برده‌اند و به خوش‌خیالی نظریه‌پردازان توسعه‌ای غربی و به پیروان ساده دل و یا همسودان آنها لبخند زده‌اند و این به جز انتقادات درونی مکتب نوسازی متأخر بر "نوسازی متقدم" و نقدهای شدید مکتب وابستگی و نظام جهانی می‌باشد. "سرژ لاتوش"^۱ از پساتوسعه‌گرایان در نقد نظریه‌پردازان مکتب نوسازی، در کتاب به دنبال جامعه مرفه (۱۹۹۳) می‌نویسد: «... رویای جامعه عظیم (جامعه باز، جامعه مرفه، جامعه مصرف‌انبوه، جامعه فرامصرف) که نوید بخش ثروت و آزادی برای همه بود، اما این امکان، نظیر موقعیت ستارگان سینما، فقط در دسترس عدّه معدودی بود، حال آن که بهای آن... توسط همگان پرداخت می‌شد. تمدن غرب با نیمه تاریک پیشرفت مواجه شده بود.»^۲ به باور "لاتوش": «غرب به ماشینی غیرشخصی، بی‌روح و بی‌صاحب تبدیل شده و بشریت را به خدمت گرفته است.»^۳

اما به نظر می‌رسد "فروید" دقیق‌تر و رساتر و شیواتر و فشرده‌تر از وی و پیش از او درباره "بحران هدف" در تمدن غرب گفته است: «تکامل یافته‌ترین ابزار، برای تکامل نیافتده‌ترین اهداف!»^۴ امروزه اگر چه، کسانی همچون "وندل بری"^۵، مهاتما گاندی،^۶ "ایوان

1. Serge Latouche

۲- ریچارد پیت؛ الین هارت ویک. نظریه‌های توسعه، ترجمه مصطفی ازکیاء، رضا صفری شالی؛ اسماعیل رحمانپور، تهران، ۱۳۸۴، نشر لویه، ص ۲۱۳.

۳- همان منبع. ص ۲۱۴.

۴- به نقل از: نیل پستمن. تکنوپولی، ترجمه صادق طباطبائی، تهران، نشر سروش.

5. Wendell Berry

. جای تأسف بسیار است که پس از انقلاب اسلامی، پسرعموهای خلف ما (هندیان) تا این اندازه مورد کم توجهی ما ایرانیان بوده‌اند، در حالی که در دهه‌های پیش از انقلاب انگار چهره‌های برجسته هند و پاکستان برای روشنفکران آن زمان بسیار روشن‌تر بودند. در کف ذهن روشنفکری آن زمان دست کم کسانی همچون مهاتما گاندی، تاگور، اقبال لاهوری، جواهر لعل نهرو، رادها کریشنن، ایندرا گاندی، کاوالام مادهاوا پائیکار و...

ایلیچ"، "لئو پلدر"،^۱ "فریتس شوماخر"،^۲ و دیگران معتقدند که: «مشکل واقعی عصر مدرن در مقیاس غیرانسانی نهادها و تکنولوژی‌های معاصر قرار دارد. در حالی که مردم در ساختارهای جهانی گرفتار شده‌اند، این ساختارها فاقد قدرت لازم برای اقدام جهانی هستند. برای ایجاد تمایز، اقدامات نباید جهانی، بلکه باید محلی باشند... بنابراین "گوستاو استیوا"^۳ و

نظریات گوناگون آنها نسبت به مسائل و از آن جمله نظریات "مهاتما گاندی" درباره تکنولوژی، درباره تمدن غرب، راههای نارفته و شگفت‌آور، چه در مسئله توسعه هند و چه در شیوه‌ها و روش‌های متفاوت مبارزه در برابر قدرت‌های بزرگ استعماری و سلوک ویژه نه تنها با انسان‌ها، که با جانوران و گیاهان وجود داشته که می‌توانسته برای ما و دیگر کشورهای توسعه نیافته مفید باشد. در سی سال گذشته در این دانشکده و دیگر دانشکده‌های علوم اجتماعی و در این فصلنامه‌ها و فصلنامه‌های دیگر و در گفتگوهایی که در کلاس و بیرون از آن داشته‌ام هرگز سخنی در این موارد نشنیده‌ام، به همین دلیل هنگامی که برای نخستین بار نامی از گاندی و راهبرد و الگوی مبارزه عاری از خشونت وی را در کتاب یکی از همکاران دانشکده و مدیرمسئول این فصلنامه دیدم شگفت‌زده و ذوق زده شدم. [نک به: محمدحسین پناهی، نظریه‌های انقلاب: وقوع، فرایند و پیامدها، تهران، ۱۳۸۹، انتشارات سمت، صص ۴۰۷-۴۱۲].

گفتنی است مؤلف در پیش از انقلاب سروده‌ای چاپ نشده به نام «بشنید حرف و فهم کرد و عمل کرد مهاتما» دارد که به زندگی نامه و به بزرگی و درایت و سعصدر و روش مبارزه و راهبردهای توسعه‌ای شگفت‌آور وی اشاره می‌کند. [نک به کتاب صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن، در دستور چاپ]. و در ضمن در دوران دبیری‌ام و در درس‌های ادبیات فارسی و انشاء یکی از موضوعات آن درباره گاندی بود.

آرزو داشتم در ربع قرن گذشته مقاله‌ای به مجله می‌رسید که نظریات توسعه‌ای گاندی را معرفی، تحلیل و نقد می‌کرد. نظریاتی که به نظر می‌رسد تأمل درباره آن می‌توانست برای توسعه ایران و به ویژه در شرایط تحریم بسیار سازنده و آموزنده باشد. اما چه می‌شود کرد "آب چشمه در خانه، تلخ است".

آنچه که درباره "گاندی" در این پاورقی آمده است، درباره بسیاری از چهره‌های بزرگ جهان و حتی غرب و ایران نیز قابل مشاهده است، مؤلف در نوشته‌های خود به برخی از این بی‌توجهی‌ها اشاره دارد. در مورد اندیشمندان غربی نیز ما آنها را از پشت عینک قدرت و رویه مسلط غرب نگاه می‌کنیم!

1. Leo poldkahr
2. Fritz Schumacher
3. Gustvo Esteva

"مدهوسوری پراکاش"^۱ (۱۹۹۷) شعار "رنه دوبوا"^۲: "جهانی فکر کن و محلی عمل کن" را به "محلی فکر کن و محلی عمل کن تغییر دادند"^۳.

"حریت تجارت" با رهبری تمدن غربی، بی‌دخالت ایرانی

ناشر رساله تمدن میرزا ملکم خان، در دو صفحه مقدمه (افاده مخصوص) میرزا ملکم خان را "رب النوع تمدن"، "عالم وطن پرست"، "دمنده صور خُریت"، "جارچی بازار تمدن" و "از اسرافیلیان احیای نفوس" و "رهاننده از ظلمت کده استبداد به روشنایی حریت و تجارت" و "مؤسس شالوده نظم و سعادت ایران" و خلاصه آن که فضل و کمالش در فرنگ و ایران مستغنی از توصیف دانسته است.^۴ مؤلف این سطور از خود متن بیش از هر چیز دغدغه وی در «حریت تجارت» (تجارت آزاد) نامتقارن ایران با فرنگستان را دریافتم!

با وجود دگرگونی شعارها و شعورها درباره توسعه و برآمدن مکاتب جدید توسعه‌ای انگار در ایران سررشته‌های اندیشه‌های توسعه‌ای هنوز در دستان صاحب‌نظران نوسازی پیشا مکتب نوسازی متقدم اروپایی^۵ آمریکایی، یعنی به دست کسانی همچون پرنس میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله^۶ و شاگردانش مانند میرزا حسین خان سپهسالار است که به حدی در این زمینه پیش رفتند که حدود ۱۵۰ سال قبل و ۷۰ سال پیش از مکتب نوسازی ویراسته

1. Madhu Suri Parakash

2. Rene Dubois

۳- نک به: اصل متن و نظرات تکان دهنده وی در: پرنس میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله. رساله اصول تمدن، تبریز، ۱۳۲۵ هـ.ق، به کوشش میرزا محمدعلی تقی‌خان‌زاده.

۴- ریچارد پیت؛ البین هارت ویک. همان منبع، ص ۲۱۵.

۵- درباره نظریات توسعه‌ای میرزا ملکم خان به تفصیل نک به کتاب: دگرگونی‌های فرهنگ تولیدی و فرهنگ کار در ایران، در دستور چاپ.

و پیراسته پس از جنگ جهانی دوم، شعاری فراتر از مکتب نوسازی متقدم را در توسعه ایران سر دادند؛ شعاری چنان شگفت آور و خودگم کرده و دست از خویش شسته که هیچ یک از ایرانیان حتی خوشبین ترین و غرب زده ترین آنان نیز این سخن را باور نخواهند کرد. آن شعار شگفت آور به قول نویسنده کتاب بی نظیر میراث خوار استعمار، در پنج کلمه وحشتناک چنین است: «تمدن غرب بدون دخالت ایرانی»^۱ که بسیار صریح تر و خشن تر و خطرناک تر از شعار در صورت "جهانی بیندیش و جهانی عمل کن" و در سیرت اروپایی بیندیش و آمریکایی عمل کن! مکتب نوسازی متقدم می باشد؛ که طرفداران عمل گرای مکتب پیشا نوسازی و جیره خواران و حقوق بگیران انگلیس به شیوه سپهسالاری، نه تنها آن را در عالم نظر پذیرفته اند که فراتر از آن، به آن عمل کرده اند و ریل ها و ساختارهایی از خود به جای گذاشتند که پس از بیش از یک و نیم قرن، هنوز ناباوران به شعارها و نظریات نوسازی میرزاملکم خان هم کم و بیش در همان راستا عمل می کنند، چه بدانند و چه ندانند و چه بخواهند و چه نخواهند، در همین "راه های هم از اول معلوم" گام برمی دارند.^۲

۱- «میرزا حسین خان سپهسالار به تبعیت از ایدئولوژی انحراف آمیز و استعمار مآبانه استاد خود میرزا ملکم خان ناظم الدوله که شعار "تمدن غرب بدون دخالت ایرانی" را علم کرده بود، کورکورانه از ایرانیان سلب اختیار می کرد و راه پیشرفت استعمار انگلیس در مملکت ما را می گشود. سپهسالار در اثر همین انحراف روشنفکری، که بعد از او نیز گریبانگیر بیشینه روشنفکران ایران اعم از چپ و راست شد، تصور می کرد که دنباله روی از سیاست های انگلیس و یا روس موجب صدور تمدن و پیشرفت های حیرت انگیز ملت انگلیس و دیگر کشورهای اروپایی به ایران خواهد شد و این همان امتیازی بود که انگلیسی ها در هند به زور آدم کشی به دست آورده بودند» [مهدی بهار. میراث خوار استعمار، تهران، ۱۳۵۷، امیرکبیر، صص ۵۰۶ و ۵۰۷].

۲- مؤلف در ۳۸ سال پیش در سروده های بلند به این گونه ساختارهای از پیش نهاده راهبر و "راه های هم از اول معلوم" اشاره داشته است:

«از خلال مواد عهدنامه "رویتر" نیز چنین مفهوم می‌شود که هنگام تهیه این مواد، شعار "تمدن غرب بدون دخالت ایرانی" کاملاً ملحوظ ذهن صدر اعظم بوده و انگار چنین پنداشته‌اند که تنها راه آباد کردن ایران مداخله تام و تمام خارجی در جمیع امور این مملکت است. سپهسالار در ضمن قرارداد رویتر امور راه‌آهن‌ها و ترامواها و راههای شوسه و ارتباطات تلگرافی و جمیع منابع مولد ثروت را اعم از معدنی و صنعتی و فلاحتی و آبیاری و تا سنگ فرش کوچه‌ها و گاز و احتیاجات عمومی شهرها و روستاها و بهره‌برداری از جنگل‌ها را در ید قدرت انگلیس قرار داده... سپهسالار... در دوران اولیه نخست‌وزیری خود... تمام مقاصد... انگلیسی‌ها را به مرحله عمل وارد ساخت و علاوه بر آن که به انتزاع نیمی از سیستان و بلوچستان رضایت داد، سند بخشش تمام مملکت را به صورت قرارداد رویتر به امضاء ناصرالدین شاه رسانید و به انگلیسی‌ها تقدیم نمود.»^۱

با وجود تغییرات بسیار از عصر مشروطیت تا روزگار ما، اما مکتب نوسازی "ملکم خانی" انگلستانی^۲ به اشکال ملایم‌تر اما متنوع‌تر و در قالب‌ها و استتار بسیار بیشتر و به شکل مزمن در علوم اجتماعی ما کماکان ادامه یافته است و در عمل‌گرایی و تجددطلبی آتاتورکی^۳ رضا شاهی^۴ و در نظریه و

«... / با پای خویش برفتن، در راه غیر گزیده / در راه‌های ریلی از پیش ساخته / با مقصدی هم از اول معلوم ...» [چکامه بوجه. تکثیر نخبگانی، ص ۱۰].

۱- مهدی بهار. میراث‌خوار استعمار، چاپ شانزدهم (تهران، ۱۳۵۷، انتشارات امیرکبیر، صص ۵۰۷-۵۰۸).

۲- آتاتورک و رضا شاه همزمان با کوشش‌هایی که برای صنعتی کردن و اصلاحات در جامعه ترکیه و ایران به عمل می‌آوردند، متأسفانه از هول حلیم در دیگ شیوه‌های رنگ‌رزی به شیوه‌های شکل‌گرایانه خشن روی آوردند، در حالی که اگر همه نیروی خود را صرف مسائل بنیادی می‌کردند، هم ترکیه و هم ایران امروزه وضعیت مناسب‌تری داشتند. این مسئله هم در شیوه‌های اجباری و مستبدانه حکومت‌های بعدی این دو کشور اثر گذاشته

عمل به "خیز گلایدی" روستویی و اصل "دودوتا چهارتای" ترومنی^۳ و سپاه صلحی جانشین وی و غیره، حاکمیت فکری خود را بر ذهن بیشینه تحصیل کردگان و نظریه پردازان و مدیران و کارگزاران توسعه ایران حتی تا به امروز ادامه داده است. متأسفانه در فصلنامه علوم اجتماعی دانشکده ما، در ربع قرن گذشته، کمتر مقاله‌هایی داشته‌ایم که بتوانند این پارادایم مسلط مکتب

است و خطرناک‌تر و پایدارتر از آن افتادن در چالۀ ظاهرسازی، شکل‌گرایی افراطی، نمایشگاهی شدن و به قول یک دیپلمات انگلیسی "شور صحنه‌آرایی" کشور به سبک اروپای غربی [پس از بازگشت رضا شاه از ترکیه] به اوج خود رسید. [استفانی کرونین. رضا شاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمۀ مرتضی ثاقب‌فر، تهران، ۱۳۸۳، نشر جامی، ص ۲۹۵]. اوج این شکل‌گیری را می‌توان در برداشتن "فینه" از سر مردان ترک و کلاه نمادی و هر نوع کلاه محلی و غیرمحلی از سر مردان ایرانی و کشف حجاب زنان دانست که می‌توان آن را شیوه توسعه‌ای از راه کلاه‌برداری و کلاه‌گذاری نام نهاد. این کار مانند آن است که شما بخواهید به جای تخم مار و جیرجیرک به پوست مار و جیرجیرک دست یابید. از این گذشته متأسفانه این شکل‌گرایی که از کلاه شروع شد اکنون به همه سطوح و شقوق و جوانب جامعه سرایت کرده است. وقتی شکل مهم باشد نه محتوا، آنگاه واقعیت با پوست آمار پوشیده می‌شود، علم در پوست مدرک، روباه در پوست شیر و به قول برخی پست‌مدرن‌ها همه چیز به بازی‌های زبانی تقلیل می‌یابد!

۱- اصطلاح نویسنده برای نامگذاری "نظریه خیز" و مراحل رشد اقتصادی روستو در عمل و واقعیت می‌باشد. نک به: صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن، در دستور چاپ.

- نام مستعار و طنزآلود یکی از نویسندگان ایرانی پیش از نیم قرن قبل برای بنگاه آمریکایی خاور نزدیک که در ۱۹۴۴ در ایران شروع به کار کرده و اصل چهار ترومن را در داستانی طنزآمیز به کار برده است: جمشید وحیدی. ژینگولو (خاطرات موش پوشتیان)، ج ۲، تهران، بی‌تا.

۳- درباره اصل چهارم عجلتاً نک به:

- ویدا همراز. بررسی اهداف و عملکرد اصل چهار ترومن، تهران، ۱۳۸۱، مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی و هشت صفحه منابع آن.

- مرکز اسناد ریاست جمهوری. اسنادی از اصل چهار ترومن (۱۳۲۵-۱۳۴۶)، تهران، ۱۳۸۲، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- فریدون آزاده؛ صادق احمدیان. سیر تاریخ کشاورزی ایران، فصل دهم (کشاورزی در دوران پهلوی) و بخش اسناد و تصاویر، تهران، ۱۳۷۲، وزارت جهاد کشاورزی، جشنواره هنری^۵ ادبی روستا.

نوسازی متقدم رسمیت یافته و مکتب بوم‌زاد و پیشا نوسازی ایرانی ناشناخته و پیشامتقدم آن که شدیداً با مسئله توسعه و مکاتب آن درگیر است را به ما و کشورهای مانند ما به درستی معرفی و توصیف و تحلیل و نقد کرده و راه برون رفت از آن را به جامعه نشان دهند. به راستی اگر علوم اجتماعی و پژوهش‌های مربوط به آن نتوانند ما را در چنین مسائل بنیادی همچون توسعه و داشتیاری از زیست‌بوم و یا نقد و بهبود کارآیی تعلیم و تربیت و یا نقد و برنامه‌ریزی برای آموزش و پرورش غیررسمی و اصلاح شیوه‌های وحشتناک مدیریتی در ایران و نظایر آن کمک کنند، جز پز دادن به چه درد می‌خورند؟ چرا که یکی از غایات همه رشته‌های علوم و فنون و رشته‌های علوم اجتماعی در کشورهای توسعه نیافته، باید توانایی این حوزه از دانش، برای فهم و گذار کم هزینه و پربهره خلاقه و بوم‌زاد دشوار از وضع موجود به وضع مطلوب و دستیابی به توسعه پایدار با مختصات تکاملی جدید باشد.^۱

۱- مؤلف چند ماه پیش این مقدمه را که به مناسبت هفتادمین شماره فصلنامه برای مطالعه و اظهار نظر به یار دیرین فصلنامه و مدیرمسئول آن سپرده بود، می‌دانست که اولین پرسشی که به ذهن هر خواننده‌ای می‌آید این ضرب‌المثل ایرانی است که: «تو که لالایی بلدی / چرا خوابت نمی‌برد؟» تو که این مطالب را می‌دانسته‌ای چرا در این ربع قرن در این زمینه کاری نکرده‌ای، در حالی که در این مدت "پادبیر" فصلنامه نیز بوده‌ای؟ آقای دکتر پناهی که در بیشترین سال‌ها مدیرمسئول فصلنامه بوده و انسان صبوری است و مایه‌های صبوری دهقانی که مؤلف از آن برخی جای‌ها سخن گفته است هنوز در خلیقات وی نمایان است تا اینجای این مقدمه انتقادات درست و نادرست ما را برای فصلنامه و علوم اجتماعی ایران تاب آورده، ولی در اینجا حوصله ایشان سرآمده. در ضمن ایشان به دلایلی چند سالی است که دستشان در حنای توسعه است و در نتیجه نسبت به مسئله حساسیت نیز دارند. ایشان در حاشیه مقاله با اشاره به مخاطبان نوشته‌اند خوب می‌پرسند در همه این مدت شما سردبیر بوده‌اید؟ البته در همه این مدت اینجانب در گفتگوهای شفاهی و جلسات مجله خود را "پادبیر" خوانده‌ام! اگر بخشی از این نامگذاری به دلیل فروتنی بوده باشد باید پذیرفت که در هر افسانه‌ای حقیقتی نهفته است. اینجانب در صفحات آینده دلیل خواستن اما نتوانستن خود را توضیح داده است.

متأسفانه در ربع قرن نه تنها یک ویژه نامه که حتی یک مقاله خوندار و جاندار و با محور اصلی موضوع توسعه و توسعه نیافتگی ایران و کشورهای نظیر در فصلنامه ما وجود نداشته است.^۱

این واقعیتی است که متأسفانه در کلیت فصلنامه‌ها و مجلات و کتاب‌های مربوط به علوم اجتماعی عناوین و موضوعات بسیار ضروری و اضطراری توسعه یا توسعه پایدار و یا علوم اجتماعی و زیست‌بوم و مقالات و ویژه‌نامه‌ای در موضوع کار و کار جمعی، فرهنگ تولیدی و فرهنگ کار و آب و روستا و ایل بسیار کم است که امیدوارم بوده باشد و به چشم من نیامده باشد!

حالا فرض کنیم که "سالی به ماهی شنبه به نوروز" در یک مجله علوم اجتماعی در طی چند سال، بشود به سختی مقالاتی و یا ویژه‌نامه‌ای در این حوزه‌ها یافت. در برابر بازار مسگری مطالب کلیشه‌ای و بازتابی و کپی کاری از مسائل و مشکلات و نظریات علوم اجتماعی غرب، مشکل است صدای این تار و تنبور ایرانی حتی برای لحظاتی شنیده شود! اما چه می‌شود کرد که موضوعات علوم اجتماعی فراوان اما توان و فرمان پژوهشگران و نویسندگان ما اندک است پس گزینش در مضامین و رتبه‌بندی آنها اهمیت بسیار می‌یابد.

بی‌شک بسیاری از خوانندگان خواهند پرسید: «مگر شما در این مدت ربع قرن سردبیر فصلنامه نبوده‌اید؟»

اما این پرسش حق و این مسئله خواستن و نتوانستن دارای علت‌های فراوانی است که قابل بحث و توضیح است که در صفحات آینده به این پرسش

۱- نه تنها در این فصلنامه که در دیگر فصلنامه‌ها نیز به چشم نویسنده نیامده است. برای نمونه در کتاب ماه علوم اجتماعی نیز که شماره‌های زیادی از آن را دیده‌ام و ویژه‌نامه‌های بسیاری نظیر تبلیغات تجاری و همچنین دو ویژه‌نامه رادیو و اوقات فراغت و بلاهت! و مصرف که بسیار مد است و غیره که البته هر کدام و حتی کوچکترین و منفی‌ترین موضوعات در جای خود مهم‌اند و محل بحث و نقد می‌توانند باشند.

پاسخ خواهیم داد. اما سبب‌جویی این پرسش نمی‌تواند از میزان تأسف ما برای این فصلنامه و دیگر فصلنامه‌های علوم اجتماعی ایران بکاهد، زیرا این موضوع قلبی است که به برگه علوم اجتماعی کشورهای نظیر ما پرتاب خواهد شد و آشکار خواهد شد که این برگه چه پرورده است و آنگردان و کم‌چیزی است که محتویات آنرا دیر یا زود بر ملا خواهد کرد. زیرا به باور ما، توسعه پایدار، یک موضوع میان‌رشته‌ای است ° اگر نگوئیم میان معرفتی ° و تنها در انحصار یک دانش اجتماعی ویژه، آنگونه که تاکنون پنداشته شده است. کودکی نوزاد (تازه‌زا) در دامان علم اقتصاد نمی‌باشد. پس در فصلنامه‌های علوم اجتماعی باید جایگاه ویژه داشته باشد و از این گذشته توسعه و توسعه پایدار بزرگترین مسئله ما و کشورهای همسایه و بیش از یکصد و شصت کشور در جهان است. مسئله‌ای که از درون با همه نهادها و نیروها و عوامل تأثیرگذار و از برون در چنگال قدرت نظام سوداگری ° استعماری و زور لخت و پوشیده و همه‌جانبه چهار صد ساله و قاهر جهانگیر و زمانگیر قرار دارد؛ به گونه‌ای که نوک چنگال‌های مرئی و نامرئی آن، تا حساس‌ترین دستگاه‌ها و اندام‌های جوامع توسعه نیافته وارد شده است.

– سیطره علوم اجتماعی اروپایی

در بند پیشین همین نوشته ما از سیطره مکتب نوسازی سخن گفتیم، اما چنین قدرت و اقتدار شگفت‌آور و حکمرانی بر اندیشه تحصیل‌کردگان میلیونی ایران و بیش از یکصد و شصت کشور توسعه نیافته دیگر، مسئله‌ای نیست که به این آسانی به دست آمده باشد و پایه‌های آن نه در چنین نسخه‌های توسعه‌ای که در قدرت نرم و زور پوشیده و هم‌البته قدرت سخت و زور سخت تمدن و فرهنگ نظام سوداگری – استعماری نیز هست که به این نسخه‌های کاغذی

اعتبار دلاری می‌بخشد و آنرا از نقشه بر روی کاغذ بر روی زمین و عمل می‌کشاند.^۱ از آنجا که "چهل چیز خانه به صاحب خانه می‌برد"، همه گونه‌های معرفت غربی (از دین تحریف شده حضرت مسیح (ع) گرفته تا هنر و فلسفه و شاخه‌های علم) در این ماجرا مستقیم و غیرمستقیم دخالت داشته و دارند.

تسلط بلامنازع علوم اجتماعی غربی (اروپایی^۲ آمریکایی) تنها به فلسفه‌های غالباً ایدئولوژیک پشتیبان این نظام، نظریه‌ها و روش‌ها و تکنیک‌های مناسب با علوم اجتماعی غرب و حتی مسئله‌گزینی و مسئله‌سازی و مضمون‌پردازی در علوم دقیقه ختم نمی‌شود؛ که برخی از آنها طبیعی و گاه لازم نیز هست؛ بلکه این سلطه و اقتدار خطرناک‌تر، شامل تقلید کورکورانه و مُدوار از موضوعات و مسائل مورد مطالعه و پژوهش در جوامع غربی نیز می‌گردد. اگر استفاده از فلسفه، نظریات و روش‌های علوم اجتماعی غرب همچون وارد کردن، قلم مو و رنگ و روغن و سه پایه و بوم نقاشی از دیگر کشورهای جهان در عالم هنر، مجاز و مفید هم باشد؛ البته تا همین جا نیز بخشی از اصالت و

۱- آنچه را که اهالی ارتباطات به آن "اعتبار منبع" گویند و از دهان دکتر محسنیان راد برای اولین بار شنیده‌ام و فهم شیخ مصلح‌الدین را در قرن هفتم از این مفهوم و تمثیل وی را به آن اضافه کرده‌ام:

«اگر صد ناپسند آید ز درویش / رفیقانش یکی از صد ندانند / و گر یک بذله گوید پادشاهی / از اقلیمی به اقلیمی رسانند» [گلستان سعدی، باب هفتم، حکایت سوم]. در این داستان سعدی تأثیر قدرت را بر اعتبار و بی‌اعتباری گفتار و رفتار باز می‌گوید: «... به موجب آنکه بر دست و زبان ایشان هر چه رفته شود، هر آینه به افواه بگویند و قول و فعل عوامل الناس را چندان اعتباری نباشد.» [همان منبع].

و همچنین شعر شاعر گلپایگانی‌الاصیل خمینی المسکن مرحوم "اعتماد پریشان" در شاه بیتی که نظر سعدی را گسترده‌تر کرده و نشان داده است که دیده شدن و فهم بزرگی و کوچکی و درستی و نادرستی رفتار و گفتار آدمیان بیش از آنکه مربوط به ذات عمل و نظر و هنر باشد، به قدرت و بی‌قدرتی عمل کننده و گوینده پیوند خورده است و این بسیار نزدیک به مباحث جدید مربوط به روابط "قدرت / دانش" فوکو در میان پست مدرن‌ها می‌باشد.

اعتماد گفته است:

«شعر من و مرگ فقرا و ننگ بزرگان / این هر سه متاعی است که آوازه ندارد!»

خلاقیت هنرمند از میان رفته است، چه رسد به این که تصور کنیم موضوع و شیوه و سبک نقاشی و اندیشه و دلواپسی‌های ما نیز همچون رنگ و قلم‌مو وارداتی و خریداری شده و عاریه گرفته شود. سعدی ما را از جامه عاریه گرفتن منع کرده بود («کهن جامه خویش پیراستن / به از جامه عاریت خواستن») و ادبیات شفاهی به ما آموخته بود که: «خرِ مردم، سواری ندارد!» اما قرض گرفتن جامه و مرکب به مراتب کم خطرتر از عاریه گرفتن مضمون و مسئله دیگران به جای مسائل و مضامین قابل پژوهش جامعه خودی است.

مسائل و موضوعاتی وجود دارند که قابل عاریه گرفتن و تقاضا و گدایی و یا خرید و واردات نیستند از چند مثقال تا چند خروار. به قول "مالکوم ایکس" یکی از رهبران بسیار مشهور سیاهان در ردیف مارتین لوترکینگ بارها گفته بود: «سیاهان با گدایی نمی‌توانند به حقوق انسانی خود دست یابند» تجربیات غرب مصالح ما می‌باشند اما آزادی و آبادی، سبک هنری و مضمون و شیوه شعر و مکتب علوم اجتماعی و از این دست ساختنی‌اند نه وارد کردنی، فهمیدنی‌اند و نه گفتنی!

توسعه و توسعه پایدار و فرادادی و فتوتی، با لحاظ کردن مختصات جدید که پایدار در برابر بحران‌های نظام سوداگری و آمیخته با اخلاق و عقلانیت دورنگر و به قول مولوی "آخرین" و سازگار با ابعاد انسانی، چیزی نیست که بتوان آن را وارد کرد. ملت‌های جهان سوم که با تأخیر در پی رسیدن به توسعه‌اند بایستی با هشیاری و خردمندی، زیان این دیرکرد در ورود را با اصلاح در بینش‌ها و منش‌ها و گزینش‌ها و کنش‌های توسعه‌ای کم عوارض تری دنبال و زیان پیشین را جبران کنند و به جای روش‌های استعماری و فردگرایانه افراطی و بینش و تضادگرا و رقابتی، به دنبال انواع همکاری‌ها و یاریگری‌ها و همیاری‌ها در میان خود و با کشورهای آسیایی و آفریقایی و آمریکای لاتینی و مبادلات نوع دوستانه و عمیق و عاطفی و فرادادی و فتوتی از نوع شرقی

همچنین با بخش و رویه پنهان و اکثریت انسانی و مردمی غرب باشند. رویه انسانی و پنهان غرب که به دلایل سیاست‌های مجرمانه و خصمانه و تجاوزکارانه دولت‌ها و قدرت‌های نظام سوداگری^۱ استعماری، اجازه دیدن آنان را به خوبی نداده است. اما حتی به قول لوترکینگ ما حتی باید دشمنانمان را هم دوست بداریم.^۱ «... هر یک از ما تا ابد مدیون دیگران هستیم، ما تا ابد مدیون مردان و زنان آشنا و غریبه می‌باشیم. ما نمی‌توانیم صبحانه خود را تمام کنیم بدون این که به نیمی از جهانیان مدیون نشده باشیم».^۲ اما این سخنان اخلاقی زیبا و درست نباید مانع بهترین نوع مقاومت در برابر دشمنان بشریت شود و آن این است که ما از خود و جامعه خود سبقت بگیریم. خواننده گرامی باید بداند که "سبقت‌جویی" به جز "رقابت" است. در سبقت‌جویی شما جلوی دیگران را نمی‌گیرید و مانع رسیدن دیگران به هدف‌های مشروع‌شان نمی‌شوید، به پیشرفت خود بدون پس زدن دیگران علاقمند هستید، اما در رقابت، شما در پی پیشرفت و رسیدن به مقاصد خود با پس زدن دیگران و تصرف موقعیت‌های دیگران هستید. همان گونه که کارل پوپر در جامعه باز می‌گوید.

افزون بر این در اینجا ما می‌گوییم از خود و گذشته خود و جامعه و تاریخ گذشته خود عبور کنیم. در مورد توسعه چون جنس این توسعه با توسعه غرب در گذشته و عوامل آن متفاوت است، پس نه تنها مضر به حال دیگران و حتی کشورهای توسعه یافته اول نیست، بلکه امکان بسیار دارد که تجربیات جدید و رهایی بخش برای کشورهای توسعه یافته موج اول نیز داشته باشد و سبب تبدیل مبانی نظری از رقابت و

۱- «به شما گفته‌اند: "برادر خود را دوست بدارید و به دشمن خود کینه ورزید". ولی من به شما می‌گویم: "دشمنان خود را دوست بدارید. برای کسانی که شما را نفرین می‌کنند آموزش بطلبید. به کسانی که به شما ظلم می‌کنند، نیکی کنید و برای کسانی که با شما بدرفتاری می‌کنند و شما را آزار می‌دهند دعای خیر نمائید"»... [مارتین لوترکینگ. ندای سیاه، ترجمه منوچهر کیا، تهران، ۱۳۵۳، انتشارات دریا، ص ۵۸].

۲- همان منبع، ص ۸۶.

ستیزه و جنگ به "سبقت‌جویی" مثبت و انواع یاریگری و مبادلات متقارن و گرم شود؛ که در سیاست‌های نظام سوداگری^۱ استعماری هرگز وجود نداشته باشد. کشورهای جهان سوم با دنبال کردن توسعه پایدار و فرادادی و فتوتی خود و با همکاری با یکدیگر، می‌توانند بهترین نوع مقاومت را در برابر نظام سوداگری^۲ استعماری نشان دهند و بدین ترتیب نظر بخش فاقد قدرت و رویه انسانی غرب را به خود متوجه سازند و شرایط جهانی شدن آدمانه و راستین را فراهم سازند و نه این که تسلیم جهانی کردن به سبک استعماری نظام سوداگری^۳ استعماری شوند.

از این گذشته و فراتر از تسلط تاریخی و موضوعی متقدم و تا اندازه‌ای طبیعی علوم اجتماعی غرب، و به قول مترما: «فضل تقدم و تقدم فضل» اخیراً با نفوذ برخی فلسفه‌های نابهنگام پست مدرنیستی افراطی، کار را از مُدگرایی شبه علمی از علوم اجتماعی غرب در ایران، فراتر برده و با طرح "همترازی مضامین"^۱ در فلسفه و فلسفه علم پست مدرنیستی، کار از تقلید مُدوار و کورکورانه پیشین، به آشفتگی و آشوبگرایی و لادری‌گری و هیچ‌انگاری و همتراز پنداری و مضمون‌سازی‌های کلیشه‌ای و تفننی و از سر سیری و موضوع‌پردازی‌های حاشیه‌ای و بزرگداشت روزمرگی و حماسه‌سازی از مصرف‌گرایی و کارگریزی به نام اوقات بلاهت و خوار داشت همه معرفت‌های بشری در دوران‌های طولانی، و بی‌توجهی به مهمترین مسائل اضطراری و در اولویت و فراموشی مسائل بنیادی همچون فرهنگ کار و تولید و خلافت در کار و اخلاق کار جمعی و جمع‌گرایانه و یاریگرانه و تکیه بر کم‌ریشه و بیش‌ریشه‌ترین قشرهای میانه و میان‌مایگان و کم‌مایگان فرهنگی و بریده از کلیت جامعه و فرهنگ و تاریخ خود و مذبوت و خالی‌آماده پذیرش آوازه‌گری

۱- درباره "همترازی مضامین" نک به مقدمه: انسان‌شناسی یاریگری، تهران، ۱۳۸۸، نشر ثالث.

و القاءات و اجرای برنامه‌های فرانواستعماری قدرت‌های کلان جهانی می‌باشند. نظامی که منافع خود را در رقابت و ستیزه و جنگ می‌بیند و نجات نظام "سوداگری" استعماری^۱ را در زمانه به ته دیگ خوردن کفگیرهای پیشین، و برای عبور از بحران‌های اقتصادی^۲ اجتماعی، خود را در بازگشت به سرکوب‌های وحشتناک و تداوم جنگ‌های بین‌الملل اول و دوم و البته این بار نه در غرب که در شرق جستجو می‌کند. و برای پیشگیری از توسعه کشورهای پیرامون از یک سوی و دور کردن اکثریت مردمان کشور خود در به گمراهی کشاندن آنان و پیشگیری از اعتراضات و جنبش‌های اصلاح طلبانه و انقلابی و دادن نشانی‌های غلط به آنان به تقویت و ساخت و پرداخت قشرهای بی‌پایگاه و خویش گم کرده و بی‌تاریخ و سست فرهنگ و ضد فرهنگ و خود شیفته می‌پردازند.^۱ که نه کاری به واقعیت‌های تاریخی گذشته و نه آرمان‌های انسانی واقع‌گرایانه‌ای برای آینده و آیندگان داشته باشند. مردمانی در "حال زندگی کن" و با محوریت طبقه تن‌آسان و فرهنگ عامه‌پسند و بریده از تولید و جوش خورده به مصرف و در نتیجه گسسته از واقعیت‌های سخت سرزمین و زمین و گراییده به اوقات فراغت منفعلانه و بی‌ربط و کم ربط با طبیعت و واقعیت و بریده از واقع‌گرایی و عمل‌گرایی و لمپده در دنیای مجازی و پر شده به قول مولوی "کام از ذوق توهم پر شده" کشورهای توسعه نیافته و به شکل خاص دارای ذخایر و امکانات فراوان و به ویژه برای کشورهای ثروتمند کهن فرهنگ، تاریخی طولانی دارد و در ایران به شکل خاص، یکصد و پنجاه سال کوشش مستمر برای نفوذ در فرهنگ و کنترل فرهنگی ایرانیان از طریق مصرف و اسراف در مصرف (مصرف زدگی) و جدا کردن آنان از فرهنگ کار و تولید و

۱- با ضرب‌المثل‌های ایران: "از خر افتاده و گرده جسته" [مقدم] و "ندیده دیده شده عقلش پریشان"!

در نتیجه توسعه، در بستر "اقتصاد بادآورده"^۱ آزار امتیازات (وطن‌فروشی)، "آزار وام‌ستانی" (بهره‌پردازی) و از آن جمله "آزار هلندی"^۲ و "مکمل مکمل مکینگی"^۳ و "آزار کوکناری"^۴ و آزار یارانه و انواع آزارهای زندگی در عیش و مردن در خوشی^۵ خزیده در دنیای مجاز و مجازی از قالب‌ها و قالب‌های کاغذی ساده گرفته تا شهرفرنگی و هفتاد و دو رنگی تا قالب‌های الکتریکی و الکترونیکی و صدایی و سیمایی تا در گاهواره نشینی و ماهواره بینی دیجیتالی و با ذهن بی‌ربط با واقعیت‌های جهانی و در خیال دهکده مک لوهانی به جای مسئله‌یابی و مسئله‌دانی در سطح ملی و منطقه‌ای و پرتاب به توهمات جهانی ادامه داشته است.^۶

دست‌کم مسائل و مضامین و کلیشه‌های پیشین علوم اجتماعی دانشگاهی درسی جامعه‌اروپایی به نسبت امروز مهم‌تر از موضوعات تفننی، دلخواهی و حتی بی‌مسئله و یا ضد مسئله پست مدرنیستی امروز آن در علوم اجتماعی بوده‌اند و بدین ترتیب کار ما در مضمون‌یابی و دردشناسی و روش و مبانی

۱- اقتصاد بادآورده، نام کلی آزاری است که در شرایط نامتقارن توسعه در جهان سبب پس افتادن میزان تولید داخلی از میزان مصرف می‌گردد و به پسرقت تولیدات داخلی اعم از کشاورزی و صنعت منجر می‌شود. مؤلف از سه دهه قبل از این اصطلاح استفاده کرده است.

۲- آزار نفت. آزار هلندی‌الاسم و ایرانی‌الاصول! از "ریچارد اوتی" که در همان سال معرفی وی، مؤلف در مقاله صنعت بر فراز سنت با اصطلاح "خواویدن در زیر سایه‌های دکل‌های نفت" و "نان گدائی" و "معاش بی‌تلاش" و "نشیم" خاکی از آن نام برده است.

۳- "مکمل مکمل مکینگی" (makel makel makinegi). آزار استفاده نابجا از تکنولوژی در چپاول بُن مایه آفرینش! نک به: مقاله‌ای با همین نام در شماره ۷۲ فصلنامه علوم اجتماعی (ویژه‌نامه آب) از مؤلف.

۴- آزار کشت تریاک به شکل خاص و آزار اقتصاد زیرزمینی و قاچاق به شکل عام.

۵- عنوان کتابی از "نیل پستمن" جامعه‌شناس ارتباطات به نام آمریکائی.

۶- مؤلف از روزنامه وقایع اتفاقیه این مهندسی فرهنگی غیررسمی را در مطبوعات ایران دنبال کرده است و نتایج نتایج آنرا در کتاب دگرگونی‌های فرهنگ تولیدی و فرهنگ کار آورده است.

نظری پژوهش در علوم اجتماعی و به تبع آن در دروس و برنامه‌های درسی و پایان‌نامه‌ها و رساله‌ها افتادن از چاله به چاه شده است. از آنجا که "چهل چیز خانه به صاحب‌خانه می‌برد"^۱، خوشبختانه جامعه و جوانان ما نیز به همت ارتباطات بین‌المللی و ابزارهای الکتریکی و الکترونیک "جان کیجی" و با کمک دو پله آخر نردبان نیازهای وی و عبور سریع از مراحل پنج‌گانه پرواز گلایدری روستویی! قبل از رسیدن به برادری و برابری و آزادی جهانی^۲ و به یاری و تجار وطن پرست و مدیران لایق و تخته و کیف و کلاه‌های هوشمند و غیره و مهم‌تر از همه امکانات قابل فروش کشورهای نظیر ما، **گرز علوم اجتماعی ما در خور پهلوان جامعه‌مان شده است.**^۳

۱- ضرب‌المثلی ایرانی برای تمثیلی کردن مفهوم نظام و سیستم.

۲- اشاره به نردبان نیازهای جان کیجی که بالاترین پله‌های آن برای رسیدن به مدینه فاضله از نوع فوردی و جنرال الکتریکی! را گذر از اتوموبیل و ابزارهای الکتریکی و الکترونیکی می‌داند و ادعا می‌کند که پس از دستیابی و مصرف این دو دسته از کالاها آدمیزاد به بهشت موعود و صلح برین دست می‌یابد! خوشبختانه هموطنان ایرانی ما و برادران ناخلف ثروتمند عرب و عربستان نزولی به خوبی دیده‌اند که ما با دود آگروز اتوموبیل‌های میلیونی و با وسایل الکتریکی و الکترونیکی خودمان را خفه کردیم، اما از بهشت موعود شدادی آنان خبری نشد!

۳- خوشبختانه بدین ترتیب "ابر و باد و مه و خورشید و فلک" دست به کار شدند، تا هر چه زودتر کشورهای نظیر ما خود را به توسعه ویژه و در خور خود برسانند. علوم اجتماعی و زیستی و علوم دقیقه جدید و جلیه و خفیه و غریبه قدیم دست در دست هم به شخم زدن و آبادی اوطان پرداخته‌اند. برای پسمامدن شدن در علوم و فنون، مدیریت آب و خاک و زیست بوم، مدرنیته را کلاً تعطیل کرده و مدیریت تن و مهربانی به پوست و کاست و فزود لایه‌های لیپیدی و ورزشی عصرگاهی با پرسه و پاساژ و غیره را آغاز کردند. دانش زیستی و انسان پزشکی نیز به کمک و یاری شتافت و هوشمندترین و با پشت‌کارترین جوانان ما به صنایع و فن‌آوری‌های روز دندان آرای و بینی تراشی و گوش بالشی و با یاری روانشناسی فیزیولوژیک به مخ زنی و کرتکس پیرایی و خالی کردن و سبک‌سازی جمجمه برای جلوگیری از آرتروز گردن و حذف قشرهای خاکستری و جایگزین کردن رنگ‌های شاد و درخشان به جای آن، آدمیان را به زندگی نباتی و شیرین و زندگی در حال دعوت و آنها را بی‌خیال از ماضی معدوم و مستقبل نامعلوم نمودند. در کشاورزی و جانورداری نیز به جای تکنولوژی‌های عصر حجری تولید گندم برای آدم و تولید جو برای چهارپایان و ارزن و دان برای ماکیان و مرغان در قفس "های تکنولوژی"ها و فنون و ابزارهای جدید کاشت و داشت و برداشت و انواع رنگرزی‌های پیش‌رفته و انواع فر و زیگزالی کردن

با وجود این که زمانی نسبتاً زیاد حدود ۷۰ سال از ورود علوم اجتماعی به دانشگاه‌های ما می‌گذرد، اما انگار غالباً دردها و مشکلات بزرگ جامعه ما به درستی مورد توجه پژوهشگران علوم اجتماعی واقع نشده‌اند، به جز نویسندگان ادبی و شاعران ما که به قول "آل احمد" شاخک‌های تیزتری از بقیه داشته‌اند کمتر کسی به آسیب‌شناسی پدیده‌های نوظهور و واگیردار و غالباً برون‌زایی که جای کار بسیار داشته توجه کرده است. از مسائل و ملازمات توسعه آفرین و امکانات مغفول گرفته تا مسائل و مشکلات ضدتوسعه‌ای هم از برون و هم از درون و به ویژه غفلت از قدرت تجاری جهان و وابستگان آنها در درون سرمایه تجاری داخلی و گروه‌های همسود فرهنگی‌مآبی (فرنگی بازی)، بحران آب و خاک و زیست بوم که لازمه توسعه پایدار می‌باشد گرفته تا کار و اخلاق کار و فرهنگ کار جمعی و تولید، تا آموزش و پرورش ناهشیار و "اقتصاد بادآورده" بیمار و "مصرف افسارگسیخته" تا مسائل چند دهه‌ای که با مسائل یاد شده در بالا در ارتباط نزدیکند و اگر چه معلول عوامل مهمتری هستند اما در تشدید مسائل بحرانی ما در درازمدت بسیار مؤثر بوده‌اند، که می‌توان به یکی از ظاهراً نمونه‌های کوچک آن که مردم عادی و ادبای ما با نامگذاری‌های متعدد نشان داده‌اند که آنرا به شکل مرضی ادراک و تعریف کرده‌اند اما پژوهشگران و دانشمندان علوم اجتماعی ما حتی در سطح یک مقاله مستقل درباره آن سخن نگفته‌اند پدیده‌ای به نام "ژیگول‌گری"، "قرتی‌گری"، "سوسول بازی" و نام‌های فراوان دیگر اشاره کرد. اگر کشورهایمانند ما و قشرهایی از فرامصرف‌کننده‌ها در این کشورها نباشند، پس "بار

مو حتی رنگ‌های شب نما و رنگین‌کمانی و ناخن‌های چشمک زن و ناخن‌الکتریکی شوک‌آور و نوک تیز دفاعی چشم کورکن! و غیره، انواع آرایش و پیرایش مو به جایی رسید که مدل‌های "سیخوری" (sixori) و "چنزوکی" (genzuki) کرمانی‌الاصل تهرانی‌الاسم به زودی به اقصاء نقاط جهان صادر و سبب افتخار خاورمیانه عرب و عجم و ترک و تاتار و تاجیک گردیده و حتی شنیده شده داعشیان اظهار تمایل کرده‌اند که از مدل‌های نامبرده نه تنها برای ایجاد رعب و وحشت بلکه برای آرایش سر که حتی برای آرایش ریش‌های تپه‌ای و کوسه‌ای نیز استفاده به عمل آورند!

اضافی صادرات" باید به کجا فرستاده شود؟ "ثروت انقلابی"! تافلری می‌تواند چگونه بدست آید؟ پس چگونه سرمایه‌داری، فراگیر (Inclusive capitalism) و شامل ابداع بشود؟ پس چگونه باید ثروت را در پایه هرم جستجو کرد. نباید به فرامصرف‌ها تنها در قشرهای بالا اکتفا کرد. پس چگونه می‌توان چهار میلیارد جمعیت پایه هرم را مصرف کننده و فرامصرف کننده کرد؟ ژيگولتاریای ایرانی و به ویژه ژيگولتاریای آموزش رسمی و غیررسمی دیده ایران و کشورهای نظیر ما موتور محرکه و نوک پیکان پیشرفت جهان پیشرفته و کشورهای مرکز و ادامه خواب‌های خوش نظام سوداگری^۵ استعماری بوده‌اند. پس باید قدر آنها را دانست و این لشگر بی‌مزد و منت را اجر نهاد و نقش آنها را در تجارت و مبادلات نامتقارنِ سرد جهانی ستود! پدیده‌ای که از سویی با "اقتصاد بادآورده" تولید گریز و مصرف‌گرا و از سوی دیگر با تجددطلبی قشری و مکتب‌نوسازی و تبلیغات و رسانه‌های گروهی و شهری شدن‌های بدون محتوای نمایشگاهی و غیره همراه و همگام بوده و توانسته است در یکصد و پنجاه سال گذشته به شکل روز افزونی بر مسئله توسعه و فرهنگ کار و تولید و سبک زندگی و مصرف‌گرایی بی‌حد و مرز و غرب‌زدگی و "خود قومیت‌کشی" و "زبان‌کشی" تأثیرات بسیار داشته باشد، و به زبان زنان ایران: «کوچه روشن کن و خانه تاریک کن» باشد! پدیده‌ای که اگر چه معلول مسائل بنیادی‌تری است، اما پس از ظهور و شیوع، خود حلقه بازخورد و تشدید کننده‌ای برای همان عوامل بنیادی می‌شود. البته کسانی همچون پروین اعتصامی در ایران و محداقبال لاهوری در شبه قاره هند از نخستین کسانی هستند که به علائم افتراقی این بیماری واکنش نشان داده‌اند و جامعه را از "کف بین" و ریابینی برحذر داشته‌اند و کسانی همچون مهاتما گاندی نیز در عمل چنین کرده‌اند.

فراموشی این پدیده تأثیرگذار و مرضی و صدها مسئله و موضوع موجود و نظیر آن در جامعه ما، اگر در جوامع غربی مورد مطالعه و توجه قرار نگیرند در

اینجا نیز فراموش می‌شوند و اگر آنها این مسائل را عادی فرض کرده، مرضی تعریف نکنند ما نیز چنین می‌کنیم همچنان که جامعه‌شناسان جنگ اروپایی "جنگ" را یا غریزی و طبیعی و یا لازم و ضروری می‌دانند و ما هم دانسته‌ایم اگر مضامینی را که موضوع و مسئله مهم ما نباشند از جانب آنها مطرح شوند آنها موضوع مهم و مطرح ما می‌شوند. حتی اگر این موضوعات همانند "خالکوبی"، "خروس‌بازی"، "فال بینی" و "ختنه‌زنان! کلاه بینی و کله نبینی! و غیره باشد. اگر مشکل مردان در تهران بیشتر "زن ذلیلی" باشد^{۱*} و در غرب خشونت علیه زنان، بلافاصله آن موضوع، به مسئله ما تبدیل و موضوع اساسی در مطالعات زنان و پایان‌نامه‌ها و رساله‌ها می‌گردد، حتی اگر تعداد شوهران کشته شده بدست شیرزنان آمار بیشتری را نشان دهند تا چه رسد به سرشکستگان! آیا ما بر این باوریم که دانشگاه‌های غرب می‌توانند و یا باید در اندیشه مسئله‌یابی در کشورهای توسعه نیافته و آسیب‌شناسی و درمان آزار یا آزارهای ما باشند؟ در حالی که وجود چنین آزارهای گوناگون برای ما و کشورهای نظیر ما، دقیقاً درمان بسیاری از مشکلات اقتصادی غرب و تضمین سروری آنها بر اهالی محترم جهان سوم و کشورهای توسعه نیافته و یا عقب نگهداشته شده است و ادامه حیات نظام سوداگری برای آنها به شمار می‌رود.

۱- "زن ذلیلی" و "زن ذلیل" اصطلاح امروزی تهرانی‌ها برای وضعیت مادرسالاری است و البته حداقل در تهران این موضوع از عناصر و مجموعه‌های خرده فرهنگی بسیار کهنسال است. درباره این پدیده عجالتاً نک به: بیوک محمدی، زن ذلیل، تهران، ۱۳۸۹، نشر واژه آرا.

*. در تاریخ قم مربوط به حدود ۱۱۰۰ سال پیش درباره مردان تهران آمده است: «... و به قم ظلم و جور و نیکو نوحه کردن بگذاشت و به ری عذر و مکر و خدیعه و آنک مردان آن کم از زن باشند و اختیار ایشان بدست زنان باشد و مادگی برایشان غالب باشد...» [حسن به محمد بن حسن قمی، تاریخ قم، ترجمه حسن عبدالملک قمی و به تصحیح و تحشیه جلال‌الدین تهرانی، تهران، ۱۳۶۱، انتشارات توس، ص ۷۵].

برای مثال منافعِ بیشمارِ قدرت‌های غربی، تنها از جانب آزار "ژیگول‌گری" و "فرنگی مآبی (بازی)" در ایران و کشورهای نظیر، همان چهارشنبه‌ای است که ما در آن چیزهای مهمی را گم کرده‌ایم و همان چهارشنبه‌ای است که غربی‌ها گم شده‌های ما را یافته‌اند!

هنگامی که "ژیگول‌گری" تبلیغ مفت و مجانی و بی‌دردسر، هویت، اقتدار و دربرگیرنده منافع مادی بسیار برای آنها است؛ مگر دیوانه‌اند که به ما هشدار بدهند و این بیماری و خطرات آنرا به کشورهای نظیر ما واگو کنند؟! همانگونه که لازم نیست، با وجود آگاهی بسیار غرب، آنها درباره عواقب و نتایج اقتصاد بادآورده با ما سخن بگویند و در نتیجه مسائل را چنان ساماندهی و نامگذاری و رمزگذاری می‌کنند که اهالی محترم جهان پیرامون را گم و گیج و به قول مردم استان مرکزی "کار" کنند! و بدینگونه است که به بیماری نفتی ایرانی که نیم قرن قبل در هلند آغاز شده است نام "بیماری هلندی" می‌دهند که خواب خوشِ غرب و عجم به هم نخورد! به قول "آدری لورد": «هیچ اربابی با ابزارهای خود خانه‌اش را ویران نمی‌کند»^۱

جالب است که این پدیده چند وجهی ژيگول‌گری فراموش شده صد ساله از دیدگاه علوم اجتماعی، همان گونه که اشاره شد نه تنها از چشم برخی ادبا و شعرا و به ویژه کاریکاتوریست‌ها و انگشت شمار پژوهشگران و نویسندگان ایرانی پنهان نمانده است بلکه در یک مورد، مضمون یکی از درخشان‌ترین اشعار یک شاعر مسیحی ایرانی بوده که گمان نمی‌رفته به دلیل قرب فرهنگی و مذهبی؛ این آزار از جانب وی با این شدت و دقت شناخته شود!

۱- لیندا توهیوای اسمیت. استعمارزدایی از روش، ترجمه احمد نادری، الهام اکبری، تهران، ۱۳۹۴، ص ۳۷.

البته موضوعات گم شده کوچک و بزرگ ما در چهارشنبه علوم اجتماعی یکی دو تا نیست و اگر چشم باز کنیم و "چشم‌هایمان را بشوئیم"^۱ و "از خود بروئیم"^۲ و "چوب اندیشه بسوزانیم"^۳ آنها را خواهیم دید!

به قول مولوی «صد بار از این خانه بدان خانه برفتیم»، اما ما مستان بوی نفت و گاز و مصمم در حلاوت واردات، حتی یکبار از این خانه بر این بام برنشدم.^۴ تکراری و تقلیدی و کلیشه‌ای بودن، که از ویژگی‌های تولید انبوه و بسازوبفروشی و بازاری دوزی و باسماه‌ای بودن غیرخلاق و منفعل بودن تجاری، ابزاری شدن تحقیقات و دکانداری و تقدس‌زدایی و اخلاق‌پیرایی که از ویژگی‌های علم کاریکاتوری ما است، مسائلی که هم جامعه ما و هم مضامین و هم مقالات و مجلات علوم اجتماعی و هم پایان‌نامه‌ها و رساله‌های دکتری ما را در نوردیده و آنها را از سرزندگی و خلاقیت و نورافشانی باز داشته و طبیعتاً جو کلی تولید علوم اجتماعی در جامعه ما و بلندگوها و نمایشگاه‌های پژوهشی آن را متأثر ساخته است.

کم نیستند مقالاتی در حوزه‌های گوناگون علوم اجتماعی ما که اگر برخی نام‌ها و نشانه‌ها را از آنها پاک کنند، معلوم نیست که از کجای جهان‌اند؟! اینگونه می‌نماید که تا روزگاری که ما جوامع نسبتاً همتراز و مبادلات متقارن در

۱- سه مصراع از شعر "زیبای صدای" پای سهراب:
«گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد / چشم‌ها را باید شست / جور دیگر باید دید» [سهراب سپهری، هشت کتاب، تهران، ۱۳۵۸، کتابخانه طهوری، ص ۲۹۱].

۲- «بر سیم درختان زدم آهنگ ز خود روئیدن» [همان منبع، ص ۲۵۷].

۳- اشاره به مصراعی از سروده "شب سر قله تنهایی" (۱۳۴۶)، از ۴۹ سال پیش از مؤلف [در فصل‌های خنده دشوار]، ص ۱۳].

۴- «صد بار از این خانه بدان خانه برفتیم / یکبار از این خانه بر این بام برآیم» [مثنوی معنوی].

علم نداشته باشیم، علوم اجتماعی جهان شمول وجود نخواهد داشت و چنین پژوهش‌های بی‌مختصاتی بی‌گمان جعلی هستند^۱ و لاجرم بی‌بو و خاصیت و بر خلاف ضرب‌المثل ایرانی که: «عطر آن است که خود بی‌بوید / نه آن که عطار بگوید»، انگار اگر عطار نگوید؛ عطر شبه علم اجتماعی ما، با وجود اسم و قالب، ظرف و ظاهر دانش وارانۀ آن، اما خود نمی‌بوید!

از آنجا که چشم ما به دهان و قلم غیر دوخته شده است، پس هنگامی که در شماره ۵ و ۶ فصلنامه دو مقاله در زمینه آب: «بند قنات»^۲ درباره بند پنهان قنات (سری نهفته در دل خاک) استاد صفی‌نژاد و آسیاب‌های آبی کمره،^۳ و یک مقاله درباره پراکندگی زمین‌های کشاورزی در روستاهای ایران^۴ و مقاله‌ای در لزوم کار بر روی دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی از مؤلف چاپ

-
- ۱- درباره نظریات نویسنده در نقد جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی هم در خاستگاه آن و هم در ایران نک به:
 - یادداشت به چاپ دوم و «مقدمه» یکصد صفحه‌ای واره، تهران، شرکت سهامی انتشار.
 - «مقدمه» یکصد صفحه‌ای انسان‌شناسی یاریگری، تهران، ۱۳۸۸، نشر ثالث.
 - «مقدمه» مفصل صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن؟، در دستور چاپ.
 - «مقدمه» کتاب دگرگونی‌های فرهنگ تولیدی و فرهنگ کار در ایران، در دستور چاپ.
 - نقد ساختار اندیشه (مجموعه مصاحبه)، تهران، ۱۳۸۸، نشر آشیان، مصاحبه با نگارنده، صص ۷۹-۱۲۴. به کوشش علیرضا جاوید؛ محمد نجاری.
 - «آسیب‌شناسی پژوهش‌های فرهنگ عامیانه و...»، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۵ و ۶ (پاییز و زمستان ۱۳۷۳) و آخرین ویراسته آن در نیمسالنامه دانش‌های بومی ایران، ش دوم (پاییز و زمستان ۱۳۹۳).
 - «سخنی با خواننده داننده» در مقدمه کمره‌نامه (هشت در به هشت منظر از هفت هزار خوان فرهنگ)، تهران، ۱۳۹۵، دانشگاه علامه طباطبائی.
 - مقدمه بانگ آب و کَرّ خواب، در دستور چاپ.
- ۲- جواد صفی‌نژاد و بیژن دادرس. «بند قنات (سری نهفته در دل خاک)».
 - ۳- رضا سرافرازی. «آسیاب‌های کمره».
 - ۴- محمود نبی‌زاده. «بررسی مشکلات اقتصادی^۵ اجتماعی ناشی از خردی و پراکندگی زمین‌های خانواده‌های بهره‌بردار» (سه دهستان شهرستان شازند).

می‌شود، شدیداً مورد اعتراض برخی از استادان وقت دانشکده قرار می‌گیرد. برای این که در علوم اجتماعی اروپایی با اقلیم مدیترانه‌ای آب به اندازه ریگ کویرهای ایران فراوان است و هم نفت رایگان خاورمیانه هست و هم مسئله پراکندگی زمین ندارند. آنها نه مانند ما نیازمند آبیاری مصنوعی‌اند و نه کاریز و تمدن کاریزی برای آنها اهمیتی دارد و نه با نفت تقریباً مجانی؛ کاری به استفاده از انرژی یک باریکه آب دارند و نه در نظام دهقانی و خرده‌مالکی اصلاحات ارضی کندی فرموده، قالب‌ها و ظرف و نظامات زراعی آنها هزار تکه شده است. آنها بدون دیدن همه مجلات علوم اجتماعی دانشگاه‌های اروپایی، با تخیل و تصور خود احساس می‌کنند که چنین مطالبی نباید حق ورود به چارچوبه مجلات علوم اجتماعی غرب پرورده را داشته باشند^۱ قریب به این معنی که این چه پرت و پلاهایی است که در فصلنامه وارد شده است؟ این گونه اعتراضات سبب شد که نه تنها استاد جواد صفی‌نژاد دیگر رغبت نکنند مقاله‌ای در حول و حوش آب و قنات و نظامات آبیاری در ایران به مجله بدهد، بلکه مؤلف نیز که در آن زمان مدیر داخلی مجله بود و یکی از شاخه‌های کار پژوهشی‌اش مربوط به آب در فرهنگ مردم و مسائل فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی آب در ایران بود و تک‌نگاری دراز مدت **نامه کمره و فصل "آب‌شناسی"** آن در جلد اول سبب شده بود که از چهار دهه پیش مؤلف خطرات عظیمی را برای آب این سرزمین پیش‌بینی کند^۲ که بازتاب چنین هراسی را در سروده‌های دوران جوانی وی می‌توان

۱- گفتنی است که در همین شماره مؤلف در مقاله «آسیب‌شناسی پژوهش‌های فرهنگ عامیانه... هم درباره اهمیت و لزوم پژوهش در مسائل مردم‌شناسی آب و مردم‌نگاری دانش‌ها و فن‌آوری‌های قنات و شیوه‌های آبیاری و ماشین‌های آبی و بادی در ایران و هم شیوه‌های پس‌انداز آب در ایران به اشاره سخن گفته است.

ملاحظه کرد -^۱ و تأثیرات آن را بر روی مسائل اجتماعی و روان‌شناسی اجتماعی و آینده روستاها احساس کند، با این وجود و بازخوردهای اولیه از این شماره، دیگر رغبت نکرد، از آن پس حتی یک مقاله از خود را در این زمینه به فصلنامه ارائه کند چه رسد که از دیگران تقاضای مقاله درباره آب و فرهنگ و سیاست و مدیریت و حقوق و حقوق اسلامی و فلسفه آب و اقتصاد آب و قیمت‌گذاری آب و جنگ چشمه و کاریز و کی با چاه عمیق و نیمه‌عمیق و نزاع‌های جمعی مالکان و صاحبان حقا به آب نماید^۲ و ناچار شده است که در این مدت مقاله‌هایش در پیوند با آب و کاریز را، در مجلاتی نظیر *آبزیان*^۳، *زیتون*^۴، *جهاد*^۵ و *نامه فرهنگ ایران*^۱ و *فصلنامه*

۱- خواننده ارجمند به این معنای این جملات توجه کند و کاری به ظاهر و اسم و قالب سروده نداشته باشد. این سروده با تاریخ ۱۳۴۹ مربوط به ۴۶ سال پیش است. «در سال مار و عقرب: که پای مرغ دانا، دربند است / که رودشن روان است از رود / و صاعقه، بر بارورترین درختان شرق فرود می‌آید / آتش گرفته چشمه و کاریز / با آن هزار گوش پذیرایش / خالیست از ترنم باران‌ها / و از دهانه چاهی، حتی / پرپر نمی‌زند / کبوتر آهی.» [در فصل‌های خنده دشوار، صص ۵۴ و ۵۵].

۲- مدیر مسئول و سردبیر فصلنامه در آن زمان که رئیس وقت دانشکده نیز بودند، خود درگیر و شاهد یک مورد آشکار و صحنه با صراحتی از این گونه انتقادات بوده‌اند. در حالی که دست کم چنین موضوعاتی هم با جامعه‌شناسی روستایی و هم با اقتصاد کشاورزی و مردم‌شناسی قرابت نزدیک داشتند و موضوع آنها از نظر هیئت تحریریه و داوران به عنوان موضوعات بی‌ربط شناسایی نشده بودند!

۳- الف: مرتضی فرهادی. «حضور آب در آئینه‌های ایرانی»، *ماهنامه آبزیان*، ش ۳ (فروردین ماه ۱۳۶۴).

ب: «قنات تمام آفتابی و گمانه‌ای در چگونگی آفرینش کاریز در ایران»، *ماهنامه آبزیان*، ش ۵ (خرداد ماه ۱۳۶۴).

ج: «عروسی آب»، *ماهنامه آبزیان*، ش ۴ (اردیبهشت ماه ۱۳۶۴).

د: «بندکهن نیمه‌ور و تأسیسات آبیاری سنتی آن»، *ماهنامه آبزیان*، ش ۸ (تیر ۱۳۷۰).

۴- مرتضی فرهادی. «باریگری‌ها و تعاونی‌های سنتی در زمینه آب و آبیاری در ایران»، *ماهنامه زیتون*، ش ۳۷ و ۴۴ و ۴۵. (مرداد و اسفند ۱۳۶۳ و فروردین و اردیبهشت ماه ۱۳۶۴).

۵- «جنگ پنهان سی ساله (انهدام منابع سنتی آب و پیامدهای اجتماعی اقتصاد ناشی از آن)، *ماهنامه جهاد*، ش ۱۱۵ و ۱۱۶ (بهمن و اسفند ۱۳۶۷ و فروردین ماه ۱۳۶۷).

توسعه و اقتصاد کشاورزی،^۲ فصلنامه رشد علوم اجتماعی^{۳*} چاپ کند. خواننده دقیق ملاحظه می‌کند که هیچ کدام از این مجلات، مجله رسمی دانشکده‌های علوم اجتماعی ما نیستند اگر چه برخی از آنها مجله علمی^۴ ترویجی و یا علمی^۵ پژوهشی می‌باشند. معنای افزاینده این وضعیت این است که هیچ مجله علوم اجتماعی چنین موضوعاتی را در راستای وظایف خود قلمداد نمی‌کرده است. اما همان گونه که بعداً اشاره خواهیم کرد، خوشبختانه وضع در حال دگرگونی امیدوار کننده است. به دلایل یاد شده مؤلف نتوانست در آن زمان از کسانی همچون شادروان دکتر هوشنگ ساعدلو استاد اقتصاد کشاورزی دانشگاه تهران و همچنین زنده‌یاد دکتر باستانی پاریزی استاد برجسته و پیشکسوت تاریخ همین دانشگاه و دکتر پرویز کردوانی و دکتر پاپلی یزدی و کسانی همچون حسین ملک و دیگران تقاضای مقالاتی در زمینه کاریز و آب داشته باشد.

باید پرسید چرا نباید در مجله علوم اجتماعی حداقل در مسائل فرهنگی و مردم‌نگاری و مردم‌شناسی فرهنگ آب ورود کند؟ طرح فنون و تکنولوژی‌ها و شگردهای گوناگون برای استفاده بهینه از آب و ماشین‌های آبی و مدیریت آب و

۱- «ماشین‌های آبی: استفاده غیرزراعی از آب‌های زمستانه چشمه‌ها و کاریزها»، ماهنامه جهاد، ش ۱۲۱ (مهر ماه ۱۳۶۸).

۱- «جوی روبی و بیل‌گردانی در نیمه‌ور محلات»، نامه فرهنگ ایران، ش ۱ (۱۳۶۴)، بنیاد نیشابور.

۲- «تیلون دادن» و «آزنگ سازی» و «گیرماسه» (تیره‌گری و روشنگری آب) دو شگرد کمتر شناخته شده در کشاورزی سنتی ایران»، فصلنامه اقتصاد کشاورزی و توسعه، س ۹، ش ۳۳ (بهار ۱۳۸۰)، و در ماهنامه چشمه، ش ۴ و ۵ و ۶ (تابستان ۱۳۸۳ و ۱۳۸۴ و بهار ۱۳۸۰).

۳- «لایروبی و جشن پایان لایروبی و حکومت زنان در توجه غاز سامن ملایر»، فصلنامه رشد علوم اجتماعی، ش ۱۷ (پاییز ۱۳۷۲).

* گفتمنی است که همه این مقالات و مطالب مهمی درباره بحران آب در ایران در کتاب بانگ آب و کرّ خواب خواهد آمد، که همه اکنون در دستور چاپ می‌باشد.

گروه‌ها و سازمان‌های مربوط به آب و یاریگری‌های مربوط به آب، چه زیبایی را می‌توانسته برای مجلات علوم اجتماعی ایران به بار آورد. آیا در جامعه‌شناسی، تمدن‌کاریزی و آبیاری مصنوعی تبعات فراوان اجتماعی^۵ اقتصادی، سیاسی^۶ روانی و حقوقی نداشته است؟ و آیا سازه‌های مربوط به آب و مدیریت گروه‌ها و سازمان‌های یاریگر، برخاسته از فرهنگ مشارکتی مردم ایران نبوده است؟

به دلیل این که جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و دیگر علوم اجتماعی در جغرافیای مدیترانه‌ای - اروپایی مسئله و مشکلی به نام کمبود آب نداشته است و اگر هم مانند هلند مشکل آب داشته‌اند، نه از "کم بود" آن، بلکه از فوران و "پُر بود" آن بوده و این که چگونه زمین‌های سرزمین و کشاورزی‌شان را از هجوم آب نجات دهند! پس ما هم مشکلی نخواهیم داشت! نخستین شماره‌ای که از فصلنامه به سرعت باور نکردنی، نایاب شده، همین شماره ۵ و ۶ یاد شده بوده است!^۱ و بگذریم از این که بدون کاریز و فن‌آوری‌ها و مشارکت‌ها و ملازمات و ملاحظات مربوط به آن، "تمدن‌کاریزی" و آبیاری مصنوعی (ساختگی) در ایران و خاورمیانه به وجود نمی‌آمد و ارتباط غرب و شرق و راه ابریشم پدیدار نمی‌شد و انرژی گرفتن از نیروی جاذبه و انرژی آب و باد که آسیاب‌ها و آسیاب‌ها و آبدنگ‌ها و چرخاب‌های (ماشین‌های آبی و بادی) ما را هزاران سال می‌چرخانده‌اند، شکل نمی‌گرفت و مهندسی ایرانی در آسپاسازی سرآمد و شهره نمی‌شدند و خلیفه دوم از یک مهندس ایرانی نمی‌پرسید که شنیده‌ام می‌توانی آسیابی بسازی که با باد به چرخش در آید و از او چنین تقاضایی به

۱- به دلیل تقاضای بالای جامعه علمی به شماره ۵ و ۶، در سال ۸۷ هیئت تحریریه تصمیم به چاپ مجدد آن گرفت؛ که البته این کار میسر نشد. اما خوشبختانه امروزه مقالات این شماره در سایت‌های گوناگون قابل دسترسی می‌باشد. (sid و magiran پورتال علوم انسانی و سامانه فصلنامه)

عمل نمی‌آورد! و اگر این تمدن کاریزی و پیامدهای آن با وقفه‌ای چهارصد^۱ پانصد ساله روبرو نشده بود، امروزه انرژی ابر و باد و مه و خورشید سیستان و بلوچستان، خراسان، یزد و کرمان بر باد نمی‌رفت و شاید ما ارزاترین و پایدارترین و پاک‌ترین انرژی‌های ممکن را نه تنها برای خود که می‌توانستیم برای کل خاورمیانه فراهم آوریم و اکنون می‌توانستیم با آفتاب درخشان سوزان، نمک آب دریا را گرفته و هوای داغ سیستان و بلوچستان را نه با کولرهای دستی سیستانی‌ساز چند هزار ساله ("خارخانه"، "خیش خانه"، "آدوربند")^۲ که با انرژی‌های جدید همچون نسیم بهاری خنک و آب شیرین شده را به یخ و

۱- نک به: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی. *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۶۷۷.

۲- "خارخانه" (خیشخانه) پس از بادگیرها و حوض‌خانه‌ها که بادزن و پنکه خودکار ایرانیان در مناطق گرم و خشک ایران بوده‌اند، احتمالاً نخستین کولر دستی جهان است که از سیستان گزارش شده است. رضاشاه در هنگام رفتن به تبعید در جزیره موریس چند شبی را در بندرعباس در زیر این کولر به آینده نامعلوم خود اندیشیده است!

درباره بادگیرها و "خارخانه" عجلالتا نک به: محمدحسن سمسار. «بادگیر»، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۱، صص ۶۷-۷۱.

- مهدی بهادری نژاد. «دستگاه‌های خنک‌سازی خود به خودی در معماری ایران»، *آشنایی با دانش*، تهران، ۱۳۵۸، ش ۵.

- محمدکریم پیرنیا. «بادگیر و خیشخان»، *باستان‌شناسی و هنر ایران*، تهران، ۱۳۴۸، ش ۴.
- محمدتقی مصطفوی. «بادگیر پدیده‌ای زیبا و سهل و ممتنع در معماری اصیل ایرانی»، *یزدنامه*، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۷۱.

- علی‌اکبر دهخدا. *لغت‌نامه*، حرف "خ" ذیل "خیشخانه"، صص ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸.
- علی بلوکباشی. «خیش خانه، کهن‌ترین دستگاه تهویه مطبوع»، در *فرهنگ خودزیستن و به فرهنگ‌های دیگر نگرستن* (سی‌گفتار درباره فرهنگ)، تهران، ۱۳۸۸، نشر گل آذین، صص ۲۲۵-۳۳۵.

بستنی^۱ تبدیل کنیم و چوب بستنی را هم از خارج وارد نکنیم! مهمتر آن که آب شیرین شده دریای آزاد و نه خزر را به دلایل گوناگون به دل کویر می‌کشانیدیم.^۲

البته هیچ راهی به جز این برایمان باقی نمانده است که از این پس به چنین کاری دست بزنیم و به کمک بادهای ۱۲۰ روزه و آفتاب کویری ۳۶۰ روزه کویرهای مان "برق باد" و "برق آب" تولید کنیم و آب‌های خلیج فارس و دریای عمان را - همچون شیرین‌سازی هسته‌های تلخ زردآلو و هلو و بادام "تلخ سرشت" و آلوک (بادام وحشی) - شیرین کرده^۳ آب‌شور

۱- ایرانیان یکی از ملت‌های جهان بوده‌اند که برای روزها و تابستان‌های گرم کویری و نیمه‌کویری بیش از دیگران به یخ نیاز و علاقه داشته‌اند و تکنولوژی ذخیره و پس‌انداز سرما و یخ را می‌دانسته‌اند. خواننده گرمی شاید می‌داند که بستنی از اختراعات ایرانیان است. بیهوده نیست که ایرانیان در مناطق گرم و پرجمعیت سرما و یخ را برای تابستان‌های گرم به شکل‌های گوناگون برف و یا یخ دست‌ساز و گاه جواهرنشان با دانه‌های انار ذخیره می‌کرده‌اند و افزون بر بستنی و فالوده، در شربت و "برف و شیر" انگور و آب خوردن هم از آن استفاده می‌کرده‌اند.

در کتاب‌های مربوط به اطعمه و اشربه درباره انواع بستنی سخن رفته است.

میرزا علی‌اکبر خان آشپزباشی در کتاب سفره اطعمه از هفت نوع بستنی نام می‌برد: «بستنی آب انار، بستنی آب لیمو، بستنی تمر گجرات، بستنی شربت آلبالو، بستنی شیر و بستنی ماست» [احمد شاملو. کتاب کوچه، با همکاری آیدا سرکیسیان، حرف ب، تهران، ۱۳۷۷، انتشارات مازیار، صص ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶].

۲- خواننده مهربان، گریز ما از وضع موجود به آرزوهای مطلوب را بر ما بیخشاید، باز باید بگوییم، آرزو اگر چه بر پیران عیب است، اما آرزوی پیران برای جوانان برومند و هوشمند و غیرت‌مدار ایران عیب نیست! و امیدواریم آنچه را که ما ندانستیم و نتوانستیم انجام دهیم به انجام برسانند. حتی اگر با مرارت‌ها و خطرات انرژی هسته‌ای هم که شده، دریای شور را شیرین و آنرا به زمین‌های شور و تفته کویر برسانند! درباره امکان شیرین کردن و انتقال آب به مناطق کویری، پیشینه و مشکلات آن نک به: مرتضی‌فرهادی. بانگ آب و گرّ خواب از همین قلم و منابع آن. در دستور چاپ.

۳- ایرانیان شیوه‌های گوناگونی را برای شیرین کردن هسته‌های تلخ داشته و افزون بر آن برای خندان کردن آنها بدون ضربه زدن مکانیکی، روش‌هایی داشته‌اند که غالباً فراموش شده و ما امیدواریم یکی از نادر

شیرین شده را از به سواحل به کویرمان سوار کنیم و در عین حال مواظب باشیم که با این سورمه کشیدن، چشم طبیعت را کور نکنیم. بر دانشکده‌ها و مؤسسات علمی و پارک‌ها علم و فن‌آوری ما همچون نان شب واجب است که بیش از همه فرهادوار با "شور شیرین" خود، در اندیشه شیرین کردن آب شور دریا؛ بدون ایجاد خطر برای محیط‌زیست باشند و تکنولوژی‌های موجود در این زمینه را بومی کرده و آن را ارتقاء بخشند.^۱ نیاکان کشاورز ما در گذشته با امکانات بسیار اندک خود در شیرین کردن خاک کشور و حتی کاشت در خاک شور مهارت‌های غالباً فراموش شده‌ای داشته‌اند.^۲ امیدوارم که مهندسين امروز ما نیز بتوانند در این زمینه در جهان پیشگام و پیشرو بشوند.

افسوس که "اقتصاد بادآورده"^۳ یعنی: مجموعه شرایطی که در آن ملتی بتواند بیش از تولید خود، مصرف کند و نتواند درآمدهای هنگفت خویش را

شیوه‌های بازمانده را در این زمینه از نیمه‌ور محلات در فصلنامه دانش‌های بومی ایران در آینده نزدیک معرفی کنیم.

۱- هنوز نه به دار و نه به بار، داد سازمان محیط زیست از خطرات آب شیرین کن‌ها در سواحل جنوب ایران درآمده است، برای نمونه نک به: ایران زمین. «خطرات آب شیرین کن‌ها برای زیست بوم خلیج فارس»، فرهیختگان، ش ۱۶۶۶، ص ۱۲. مؤلف نیز هر گونه احتیاط را در چنین تصمیماتی عین ثواب می‌داند، اما بر این باور است که به جز مرگ همیشه راه یا راه‌هایی برای کار وجود دارد.

۲- ایرانیان برای شیرین کردن زمین‌های شور و یا کاشت برخی محصولات در زمین شور راه‌هایی را یافته بودند که ما در کتاب **کشتکاری و فرهنگ** به برخی از این شیوه‌ها اشاره کرده‌ایم و بدون شک این شیوه‌ها بیش از این بوده و می‌باشند و نیازمند جستجوهای بیشتری هستند. نک به: مرتضی فرهادی. **کشت کاری و فرهنگ**، تهران، ۱۳۷۰، وزارت جهاد کشاورزی.

۳- برای فهم جو حاکم بر علوم اجتماعی ما به ویژه در دو دهه پیش لازم است به یک تجربه دیگر در همین زمینه اشاره کنم. در حدود ۲۵ سال پیش مؤلف مقاله‌ای به همایشی در دانشکده محل کار خود ارائه کرد که یکی از ایرادات به آن، همین اصطلاح "اقتصاد باد آورده" بود و این که "اقتصاد بادآورده" و "خواب در زیر سایه

در شرایط نابرابر علمی و فنی و در نتیجه در شرایط نامتقارن قدرت، به سرمایه مبدل سازد^۱ ° گریبان ما و کشورهای نظیر ما را با شدت و حدت گرفته و در چهارصد سال گذشته هر روز ما را با گونه‌های رنگارنگ و جورواجور بیماری‌های زیر مجموعه همسو و هم‌سویه (نژاد) "اقتصاد بادآورده" (نفرین و فور، معمای فراوانی، پارادوکس و فور بلای منابع) بیشتر دچار و فرهنگ سالم و شاداب چندهزار ساله تولیدی و کار ما را "آزارمند" (آزارو) کرده است. به طوری که "آزار هلندی" یکی از پرآوازه‌ترین، اما نه مهمترین آنها؛ تنها یکی از آزارهای هم‌جهت و همسوی ما ایرانیان در این "اقتصاد بادآورده" بوده است.

امروزه دانسته شده است که ما اصطلاح "اقتصاد بادآورده" را نداریم اگر چه اصطلاح "پول بادآورده" وجود دارد اما نام‌های دیگری است که معنای مورد نظر ما و پیامدهای آن را در بر می‌گیرد اگر چه مؤلف "اقتصاد بادآورده" را نامی عام و کلی‌تر و پرمعناتر و مرکب‌تر و کهن‌تر از برخی نام‌ها همچون "آزار هلندی" و "پارادوکس نفت" و "آزار مکمل مکینگی" و "آزار کوکناری" و "آزار وام‌گیری" و "آزار یارانه" و غیره تصور می‌کند و نام‌های بعدی را جزئی‌تر و کوچک‌تر اما همسو و همساز و با همان سازوکارها می‌داند. این نامگذاری‌های بیماری‌های خاص و جزئی‌تر به غیر از "آزار هلندی" و "پارادوکس نفت"

دکل‌های نفت" و "صنعت بر فراز سنت!" و... دیگر چه صیغه‌هایی هستند و من به آن همکاران می‌گفتم: من هم به درستی نمی‌دانم، اما به این اندازه می‌دانم که صیغه مبالغه نیستند! خوشبختانه شاهدانی در این زمینه هستند که یکی از آنها مدیر مسئول فعلی فصلنامه و دیگری دکتر غلامرضا علیزاده است که خود اقتصاد خوانده‌اند و در آن زمان همکار ما در دانشکده بودند و با فصلنامه همکاری نزدیک داشتند که دفاع ایشان نیز از این مقاله به ویژه در مورد اصطلاح اقتصاد بادآورده که "من درآوردی" خوانده می‌شد به جایی نرسیده و مقاله به جای دیگر فرستاده شد و در فصلنامه‌های دیگر به چاپ رسید.

۱- "روستو" تاریخدان و نظریه‌پرداز توسعه معتقد است: «منابع تولید باید به گونه‌ای بسیج شوند تا نرخ سرمایه‌گذاری مولد تا ۱۰ درصد درآمد منابع ملی افزایش یابد و به صورت منظم و پیوسته به درون اقتصاد تزریق شود». [آلوی. ی. سو. همان منبع، ص ۳۷].

که مؤلف در سه دهه پیش آنرا "خوابیدن در زیر سایه دکل نفت" نامگذاری کرده بود بقیه نامگذاری‌ها به همین شکل از مؤلف می‌باشد. نام‌های اقتصاددانان جهان برای "اقتصاد بادآورده" عبارتند از: برای مثال پارادوکس فراوانی، نامگذاری "تری کارل" (Terry Lynn Karl) در ۱۹۹۷ است، نفرین منابع، نامگذاری "ریچارد اوتی" (Richard Autey) در ۱۹۹۳ است. "بیماری هلندی" (توسط مجله اکونومیک) در ۱۹۷۷ برای نخستین بار به کار رفته است. مؤلف در سه دهه قبل در مقاله «صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن» آزار هلندی را با نام‌های "معاش بدون تلاش"، "خواب در زیر دکل‌های نفت"، و "آزار نان‌گدایی" نامگذاری کرده است. مجموعه منتخب مقالات اولین همایش ملی توسعه و فرهنگ، تهران، ۱۳۷۰، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، بوده است که قابل تأمل است. در ضمن این مقاله چندین سال قبل از چاپ نیز به عنوان جزوه درسی در درس مبانی مردم‌شناسی هر ترم تکثیر و تدریس گردیده است. در آن زمان هیچ نامی از آزار هلندی در مطبوعات و کتاب‌های درسی ما وجود نداشته است.

از دیدگاه ما بزرگترین گونه "اقتصاد بادآورده" در یک سرزمین خشک نیمه‌کویری و کویری تشدید شونده و با تمدن‌کاری آزاری است که مؤلف دانسته نامی سنگین و با آهنگی تکرار شونده و ادامه دارنده "مکمل مکمل مکینگی" بر آن نهاده است تا بلکه لحظه‌ای ذهن خواننده عاقل را که با اشارات نیز راه خود را باز می‌یابد^۱ به پرسشی نظیر "به کجا چنین شتابان" و "بی تأملی بیمارگونه" و آزار امروز ایرانیان، خواننده را به مکثی و تأملی وا دارد.^۱

۱- هفتاد و دومین شماره فصلنامه علوم اجتماعی که با تأخیری نابخشدنی قرار است ویژه‌نامه آب باشد و به دلایلی که به گوشه‌ای از آن در صفحات پیش اشاره شد که در یک جمله آنرا بی‌توجهی جامعه تحصیل کرده و روشنفکران ما به مسائل بنیادی خود و واقع‌گرایی و ذهن‌گرایی مرضی می‌توان نام نهاد، اینجانب پیش‌بینی می‌کند که در آن شماره که شماره خداحافظی از نقش کمرنگ پادبیری مجله خواهد بود، بتواند خطرناک‌ترین گونه از

در ۲۵ سال گذشته شایسته بود اگر فصلنامه علوم اجتماعی ما، درباره معرفی و پیامدهای اجتماعی، اقتصادی و روانی و فرهنگی چنین بیماری‌هایی که تأثیرات آن با وجوه توسعه و آینده کشور درگیر بوده است دست کم سالی یک مقاله، روشنگر و هشدار داشته باشد، یعنی ۲۵ مقاله آسیب‌شناسانه توسعه‌ای و در حدود چهار شماره فصلنامه مهم نان شبی! انگار ما نه جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه داریم و نه مردم‌شناسی اقتصادی و توسعه و انگار که نه اقتصاد به اخلاق و فرهنگ و معیشت و سبک زندگی کار دارد و نه اخلاق و معیشت و سبک زندگی به اقتصاد و سیاست و توسعه مربوط هستند و نه همه اینها با جامعه و فرهنگ کاری دارند.^۱ انگار نه علوم اجتماعی "عامی"^۲ وجود دارد و نه پدیده "مارسل موسی" تامی! و نه دانش توسعه پایدار میان رشته‌ای و میان معرفتی؟

موضوعات جامعه‌شناسی و علوم اجتماعی چنان پاره پاره شده‌اند که از فصل کردن‌ها و منفصل بینی‌های آستیگماتی فوق تخصصی آن، انگار هیچ تصویر روشنی به چشم نمی‌آید و معلوم نیست که وظیفه کنار هم گذاشتن و اتصال این تکه‌های مینیاتوری و قطعه‌های موزائیک در کنار هم و جراحی و

آزار "اقتصاد بادآورده" را معرفی کند. البته نه درباره اثرات اولیه آن که اینجانب در "جنگ پنهان سی ساله" در سی سال پیش به چاپ رسانیده، بلکه به دلیل آزارهای ثانویه آن.

۱- همچون شعار پایانی بازی کودکان: «نیشک و نخود هر که رود خانه خود». و یا سخنان بزرگانه «عیسی (ع) به دین خودش، موسی (ع) به دین خودش» و یا بهشت بی‌آزار شاعر ایرانی که "کسی را با کسی کاری نباشد!" و خوشبختانه در علوم اجتماعی دموکراتیک، هیچ موضوعی به موضوع دیگر تنه نمی‌زند و استقلال علوم مانند استقلال قوا در جوامع پیشرفته: "هر که سی خوش".

۲- برخی جامعه‌شناسان اروپایی علوم اجتماعی را به علوم اجتماعی عام و خاص تقسیم می‌کنند و تکیه در علوم اجتماعی عام همچون جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی و تاریخ در همین ارتباطات ارگانیکی و سیستمی شدید و غیرقابل چشم‌پوشی در ابعاد و وجوه مختلف جامعه و نهادهای آن است که البته در ایران هیچ کس آنرا انکار نمی‌کند اما این واقعیت تصدیق شده که انگار در عمل و پژوهش هیچگاه ابرام نمی‌شود!

پیوند اعضا، و دمیدن روح مسیحیایی به این کالبد بی جان، کار کیست؟ و در چه زمانی؟ شاید این کار فیلسوفان و جامعه‌شناسان علم و فلاسفه تعلیم و تربیت و فیلسوفان آب و نفت و توسعه پایدار و از این قبیل باشد. اما این فلاسفه ما کجایند؟ اگر غرب به فیلسوف آب، نفت و توسعه و موبایل و تبلت نیاز ندارد، ما چرا باید آنها را بپروریم؟ اما گذشته از این ما از فلاسفه داشته غرب کدام یک را داریم و یا داریم و قدر می‌دانیم؟ حتی با وجود حدود ۲۰ میلیون دانش آموز، دانشجو، آموزگار، دبیر و استاد، و کارمند دو وزارتخانه میلیونی آیا به اندازه انگلستان یک دست فیلسوف آموزش و پرورش و جامعه‌شناس و مردشناس و اقتصاددان و سیاست‌گذار و روانشناس آموزش و پرورش حاضر و ناظر بر امور آموزشی و پرورشی جوانانمان داریم؟ همچنان که با وجود چندین میلیونی تلفن همراه در مملکت، آیا یک فیلسوف و جامعه‌شناس و روانشناس اجتماعی و دانشمند منتقد علم ارتباطات موبایل، دنیای توهمی شناس و ایران‌شناس دردمند غیرمکتب دیکته شده نوسازی، موجود داریم؟ و یا همه این صاحب‌نظران را موجود داریم^۱ و خبر نداریم، که

۱- غالباً در دست دانشجویان ما دیگر نه کتابی دیده می‌شود و نه مجله‌ای، در راهروها و اطاقها^۰ همچون هفت تیرکش‌های تیز و بز فیلم‌های کابوئی و جیمز باندهای ذکور و اناث پزمدرنیستی!^۰ تا بخواهید "موبایل کش" داریم. یک موبایله و دو موبایله که موبایل بدست و یا موبایل در کیف‌اند و یا موبایل در گوش در حال رتق و فتق امور ملی و بین‌المللی اند..... کمتر دانشجویانی یافت می‌شوند که با هم مصاحبه و مباحثه و گفتگوهای علمی داشته باشند و اگر به ندرت چنین صحنه شکوهمندی در صحن کوچک دانشکده، اتفاق بیفتد. هر لحظه ناله و افغان یا بز و بکوب موبایل یکی شروع می‌شود و اخیراً همچون چهارپایی چموش بر مغز تمرکز و تفکر لگد می‌کوبد و صدا و بوی همراه را با لگدپرانی می‌پراکند. بیشینه حواس اغلب دانشجویان بیش از آن که به استاد و کلمات قصار دانشمندان علوم اجتماعی و پیر و پیغمبر باشد، مواظب کوچکترین اشارات و بشارت‌های موبایلی است!

با وجود سفارشات داناان کلاس و گاه سفارشات استادان هر چند دقیقه یک بار موبایلی به صدا در می‌آید و موبایل بدستی از کلاس به بیرون واقعیت پرتاب می‌شود و حتی در داخل تاکسی در حین مسافرت و در پارک روبرو و کنارتر دانشکده کمتر دانشجویی و البته غیردانشجویی با کتاب باز و

هر دو حالت آن خطرناکند و حالت دوم خطرناکتر؛ و البته چه غم؟ دیگران دارند. مثلاً در مورد نقش وسایل الکتریکی و الکترونیکی و اتومبیل الحمدالله عارف و هنرمند و موسیقی‌دان معروف "جان کیچ" هست ° "گر نباشم من، دیگران هستند!"^۱ ° و جهانیان و ما از طریق و راه ابزارهای الکتریکی و الکترونیکی و البته اتومبیل به زودی به برادری و برابری و آزادی آخرالزمانی می‌رسند و می‌رسیم و ما نیز با این دو به زودی زود به توسعه پایدار خواهیم رسید!!^۲

به هر حال گسل بین تفکر و سبک زندگی مصرفی امروزه ما ایرانیان سبب شده است که ما نه فیلسوف آب و زیست‌بوم و توسعه پایدار داشته باشیم و نه جامعه‌شناس و مردم‌شناس آب و کار و تولید و توسعه و نه اقتصاددان آب و نه حقوق‌دان آب و نه حقوق‌دان اسلامی آب و نه حتی متأسفانه مجتهد جدید آب.^۳

در حال مطالعه دیده می‌شود و حتی با کتاب بسته. البته شاید این تجربیات شخصی و غیرقابل تعمیم باشد و امیدوارم تجربیات دیگر و دانشکده‌های دیگر و کلاس‌های دیگر جز این باشند.

۱- «نیست گر زر، هست زرگر، جای شکرش باقیه!»

۲- و باز به قول احتمالاً ایرانیان نوپدید متجدد و مدرن و امروزی! «نه چک زدیم نه چانه، عروس آمد به خانه»
۳- به هزار و یک دلیل ما ایرانیان از دیرباز دارای سازمان‌های رسمی و غیررسمی و دفتر و دستک و دیوان آب بوده‌ایم و اگر فرض کنیم هیچ چیز ما حساب و کتاب نداشته این یکی قرص و محکم بوده و هزاران چشم تیز ناظر بر آن بوده است. همچنین قوانین احکام شرعی و عرفی و حقوقی خاص خود را داشته، از کوچکترین چشمه (چشمه کوره، "فوطی چشمه") و کُله کهریز (کهریزک، قناتک) تا زاینده رود و رودخانه‌های بزرگ صدها و هزارها سال است که حبابه‌های هر منطقه و روستا و هر بُنه و هر کشاورز مشخص بوده است. احکام درباره آب، هم از صدر اسلام در ایران وجود داشته و هم پیش از آن در ایران با قدرت و صحت پی گرفته می‌شده است. اولین حکم درباره تقسیم آب رودخانه مدینه به نقل از صحیح بخاری و مسلم از پیامبر بزرگوار اسلام نقل شده است. پس مشکل ما در نقص حقوق اسلامی درباره شیوه استفاده حقوقی و شرعی و عرفی از آب نیست، بلکه مشکل در تغییرات جدید ناسنجیده‌ای است که در میزان بهره‌برداری و بهره‌وری و مالکیت منابع آب در ایران با ورود تکنولوژی‌های جدیدی که امکان سرقت زیرزمینی و مستور حبابه‌های پیشین را به وجود آورده

گفتنی است که بر پایه اطلاع فعلی ما حسین ملک اولین کسی است که در ایران از "دزدی آب" عینی و راستین سخن گفته است. می‌توان به صراحت

اتفاق افتاده است. از آنجا که سفره‌های آب زیر زمینی در هر منطقه غالباً مشاع بوده، هر گونه بهره‌برداری جدید سبب ابطال خاموش و بی‌سروصدای حقوق دیگران و از آن جمله آب‌های وقفی گردیده است. بخشی از این حقوق مربوط به آیندگان و بخشی از آن متعلق به صاحبان حقا به پیش از احداث منابع جدید چاه‌های عمیق و نیمه عمیق در دشت‌ها و دره‌های ایران بوده است. برای مثال تنها در ناحیه کمره، منطقه کوچکی از ایران و در فاصله کوتاه پنج ساله در سال‌های آبی ۵۳-۵۴ تا ۵۸-۵۹ از تعداد کاریزهای منطقه دو رشته کاسته و به عبارت دیگر خشک شده است و میزان تخلیه سایر قنوات در حدود ۸/۲ میلیون متر مکعب کاهش یافته، یعنی ۸/۵ درصد تخلیه سالیانه کاریزهای باقیمانده منطقه. از سوی دیگر این منطقه دارای چشمه‌های باستانی چندین و چند هزار ساله بوده که در همین فاصله ۵ سال آبی یک دهنه از چشمه‌ها خشک و تخلیه سالیانه سایر چشمه‌ها (۲۲ دهنه) ۱۰ میلیون مترمکعب کاهش یافته است» [مرتضی فرهادی. نامه کمره، تهران، ۱۳۶۹، ج ۱، صص ۳۱ و ۱۰۳ و ۱۰۴]. سخن این است که این کاهش ۱۸ میلیون مترمکعبی تخلیه آب کاریزها و چشمه‌های منطقه به کجا رفته است؟ تازه این شروع این روند در این منطقه بوده است پیچیدگی‌های زمین شناسی و آب‌شناسی و شیوه‌های دزدی آب مستور و قدرت و نفوذ صاحبان حقا به جدید، نیازمند دانش و قوانین پیچیده و خاص و محلی و اجتهادی از همین دست هستند تا نان حلال مردم با آب حرام در هم نیامیزد و حقوق صاحبان سنتی و عرفی حقا به و مهمتر از آن حقوق نسل‌های آینده این مملکت کم آب از آب افعال، تا حد کویری شدن کامل‌العیار ضایع نگردد. در ضمن آنکه بخش قابل توجهی از منابع سنتی آب‌های ایران وقف عام می‌باشند. از نفرین‌های کهن ایرانیان یکی این است که "خدا کند مال وقفی در خانه‌ات بیفتد!" در همین منطقه حفر قنات "فیضی حسن" به دست شیخ علی نقی کمره‌ای از مجتهدین و شعرای عصر صفوی است که حدود ۴۰۰ سال این باقیات الصالحات شیخ در منطقه ساری و جاری بوده است! حفر این قنات در ۱۰۰۸ هـ. ق به پایان رسیده است. آب و حقا به وقفی این کاریز چهارصد ساله اکنون در کجاست؟ آب این کاریز از چاه یا چاه‌های چه کسانی سر در آورده و به حلقوم چه کسانی فرو رفته است؟

این قنات در سال ۱۳۵۹، ۵۸۵۸۲۰/۸ میلیون متر مکعب تخلیه سالیانه داشته است [همان منبع، ص ۱۱۹] و در سی و پنج سال گذشته کاملاً خشک شده است! خوشبختانه استفاده از تکنولوژی برای ویرانی بسیار است! به قول اهالی همین منطقه «گاو ما شیر نمی‌دهد آفرین به...!» و باز به قول مردم همین منطقه «ما از بزرگری خرمن سوزاندنش را خوب یاد گرفته‌ایم!!»

ما خوانندگان علاقمند را عجلتاً به دیدن فیلم مستند "مادرکشی" از مستندساز جوان و پژوهنده کمیل سوهانی دعوت می‌کنیم. که در مدت کوتاهی برنده جوایزی و از آن جمله تندیس بهترین فیلم مستند زیست بوم ایران گردیده است.

گفت که کندن چاه نوعی دزدی آب است، بارزترین مثال آن را می‌توان در منطقه "قره‌بلاغ" در... دشت فسا آورد...^۱ نگارنده نیز از پیش از انقلاب به دلیل مشاهداتش در روستاهای ایران و با وجود کمینه اطلاعاتِ حداقلی‌اش از آب‌شناسی و خاک‌شناسی و حساسیتش نسبت به مسئله آب و به ویژه به دلیل تک‌نگاری‌ای که اشاره شد و از ۱۳۴۷ شروع و به شکل مستمر تا هم اکنون نیز ادامه یافته است، این دزدی آب مستور را نه به وسیله شبروان^۲ که از جانب شاهزادگان و ارباب‌زادگان شیک و پیک و کراوات زده و مهندسان تکنوکرات و سازمان‌های دولتی "روزرو"، به کرات مشاهده می‌کرد و به خوبی می‌فهمید. مؤلف در مقاله‌ای که حدود سی سال پیش نوشته بود و در ۲۸ سال پیش به چاپ رسیده چنین نوشته است:

«حال باید پرسید ما به جای استفاده از نیروی ماشین و فنون جدید آب‌شناسی و خاک‌شناسی و چه و چه در حفر قنات‌های جدید و نگهداری از قنات‌های دایر و راه‌اندازی قنات‌های بایر چه کرده‌ایم؟ ... کاری که فرانسویان در الجزایر کردند و قناتی با به کارگیری اصول فنی با آبدهی یک متر مکعب در ثانیه حفر کردند؛ همچون قنات شاهرود خودمان، و یا کاری که آمریکایی‌ها برای خودشان کردند و با مقنیان کرمانی و با حفر چند رشته قنات در دشتی بین لوس آنجلس و سانفرانسیسکو شهرکی به نام "کرمان" ساختند و یا ما که با غارت آب‌های تحت‌الارضی کاری کردیم که مغولان نیز از عهده آن بر نمی‌آمدند.

۱- حسین ملک. گزارشی درباره نابسامانی‌های کشاورزی مملکت و امکانات مقابله آنها، تهران، ۱۳۵۷، انتشارات مرکز تحقیقات ایرانی، ص ۵، ضمیمه سوم کتاب.

۲- سعدی گوید: «خدایا تو شبرو در آتش مسوز / که ره می‌زند سیستانی به روز». که صد البته منظور مردم عادی و فوق‌العاده خوب و یاریگر و ایثارگر و مهربان سیستان نبوده.

جالب آن که پس از جنگ جهانی دوم و در نسخه کاخ سفیدی "اصل چهار ترومن" برای توسعه کشاورزی و اقتصاد ایران، کاریز را سیستمی پس افتاده و چاه‌های عمیق و نیمه عمیق را سفارش کردند و در این زمینه بسیار کوشیده و آوازه‌گری کردند.^{۱*}

«سخن از مخالفت با ورود تکنولوژی و نوسازی منابع آبیاری و مسائلی از این دست نیست. مسئله این بود که می‌باید آبی را که در جریان اصلاحات ارضی به دهقانان فروخته شده بود ۵۰۰ متر آن طرف‌تر از مادر چاه قنات، دوباره از چاه عمیق و یا نیمه عمیق همان فروشنده قنات بیرون بیاید!... و هیچ کس از مسئولان و برنامه‌ریزان نیندیشیدند که با این "دزدی آب" از آب کاریز و هرانگ (کی) و چشمه چه بر سر کاریز و "تمدن کاریزی" خواهند آورد...»^۲ و باید افزود چه بر سر فرهنگ کاریز آفرین آورده‌اند.

در ضمن مؤلف دو سال پس از این اعلام جرم (آب دزدی مستور) در جلد اول کتاب **نامه کمره** در ذیل عنوان "آب‌شناسی دشت خمین"، این دزدی را با عدد و رقم نشان داده و پیامدهای آنرا بازگو کرده است.^۳

۱- مرتضی فرهادی. «انهدام منابع سنتی آب و پیامدهای ناشی از آن»، (قسمت اول)، **مجله جهاد**، ش ۱۱۵، (بهمن و اسفند ماه ۱۳۶۱)، ص ۱۴.

* - نک به کتاب **بانگ آب و کرّ خواب** از مؤلف و نک به فیلم مستند "مادرکشی" از کارگردان جوان و مستعد آقای کمیل سوهانی.

۲- مرتضی فرهادی. «انهدام منابع سنتی آب و پیامدهای ناشی از آن» (قسمت اول)، **ماهنامه جهاد**، س ۲، ش ۱۱۵ (بهمن و اسفند ماه ۱۳۶۷)، ص ۱۴.

۳- مرتضی فرهادی. **نامه کمره**، تهران، ۱۳۶۹، انتشارات امیرکبیر، ج ۱، صص ۹۸-۱۲۳.

احیاناً به جز این دو مورد اعلام جرم، دیگران نیز از جای‌های دیگر ایران این مسئله را مشاهده و بیان کرده‌اند. اما انگار "در کشور گل و بلبل" این فریادها به این "دزدان پنهان کار آب"^۲ نمی‌رسد! در شصت هفتاد سال گذشته صاحبان خرد و اولوالالباب ما، نه کارآگاه و جرم‌شناس "آب دزدی پنهان آب"! تربیت کرده‌اند و نه کارشناس اقتصاد سیاسی و مدیریت آب و نه کارشناس سیاست اقتصادی آب و نه شاخک‌های تیز ادبا و شعرا و هنرمندانی کافی داشته‌ایم و نه چشم تیز فیلسوفانی ناسوتی و اضطراری که به جای "زمان" و "هستی" و "زبان" از دیدگان فلاسفه غرب، به ضرورت در اندیشه باشندگان این زمان در این مکان و مکان‌های نظیر آن در خاورمیانه و ایران و کشورهای پیرامون جنوب جهان باشند، که بی‌باشندگان و بدون هستان، اوراق فلسفه "زبان" و "زمان" به چه کار خواهد آمد؟ فلاسفه و اندیشه‌ورزانی که در این مسائل اضطراری، جامعه را به هشیاری برسانند، که بدون چنین قطب‌نمایی در جهان توسعه نیافته، طبیعتاً اندازه توانایی و برآیند نیروهای دردمندان، مطبوعات و وزارت خانه‌ها و رسانه ملی نیز بیش از این نمی‌تواند

۱- «در کشور گل و بلبل / در کشوری که هم گل و هم بلبل / ارثیه است که رسیده است از گرگ‌ها به کفتار» [در فصل‌های خنده دشوار، ص ۸۱].

۲- در برخی مناطق ایران از دیرتر زمان آئین‌هایی با نام "آب دزدی" دارند اما این آب دزدی‌ها جوانمردانه و در روز روشن و با داد و فریاد آب دزدان اعلام می‌شده است و هم در روش و هم در معنی با این زور پوشیده و دزدی‌های کلان پنهان و خطرآفرین ناجوانمردانه برای کشور و آینده فرق داشته است. اما به جز این، "آب دزدی نمادین"، در کل و به شکل معمولی نیز بسیار کم اتفاق می‌افتاده، اما کم و کیف آن با کم و کیف آب دزدی‌های نامشهود فعلی تفاوت از زمین تا آسمان داشته است، همچنان که "عروس دزدی" نمادین در فرهنگ ایرانی با آدم‌ربایی مدرن و پسامدرن!

در ضمن در مقابل آب دزدی بسیار نادر، آب بخشی‌ها و "آب میان"‌ها و همکاری‌های فراوان در این زمینه وجود داشته که به شکل بسیار فشرده بخشی از مطالب کتاب فرهنگ یاریگری در ایران را شامل می‌شود.

اما درباره "آب دزدی" برای نمونه نک به: [عروس‌ربایی آب] در "هونجان" و ایزدخواست سمیرم در [فرهنگ یاریگری در ایران]، صص ۱۸۱ و ۱۸۲.

باشد! چنین شده است که هر روز آب از زیرپای ما دور و دورتر و ابر آسمان سرزمین مان کمتر و کمتر می شود^۱ و آب دورترمان شورتر و تلخ تر می گردد و برکت از ما و شادابی و سرسبزی از سرزمین ما روی می گرداند و بن مایه آفرینش مان از نظر دینی پرشبهه تر اگر نگوییم، حرام تر و از نظر اقتصادی گران تر و از نظر سیاسی خطرناک تر و از نظر اجتماعی نزاع آفرین و از نظر فرهنگی یاریگری کُش و از نظر امنیت غذایی لرزان و از منظر مسئله پیشرفت، توسعه ما را ناپایدارتر می گرداند!

۱- این گونه است که ما به هشدار «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا...» (بگو خبر دهید، اگر آب شما فرو رفته گردد... توجیه نکردیم و در ده سال به اندازه هزار سال از سفره های آب های زیرزمینی و پس انداز میلیون ساله طبیعت را غارت کردیم و سیاست گذاران اقتصادی ما دل خوش کردند که پسته و پنبه و خشکبار و تره بار و صیفی جات به کشورهای دنیا و برخی برادران ناخلف عرب در کشورهای جنوبی خلیج فارس فرستادیم و گاه لنج های پریش صادر کردیم و به جای آن بُنجل آلات و "خِنزِر پنزر" (xenzor penzer) از هر نوع را لنج و کشتی کشتی وارد کردیم و ماه ها کشتی ها را بر روی آب در انتظار نوبت در اسکله نگه داشتیم و اجاره آنها را نیز پرداخته ایم. بن مایه آفرینش را به اشکال آب عینی و مجازی صادر کردیم، ذخایر و ذخیره های آبی را دادیم و زخارف و مزخرفات گرفتیم و پدرانمان درست گفته بودند: که تا ابله در جهان است مفلس در نمی ماند. (تا که احمق باقی است اندر جهان / مرد مفلس کی شود محتاج نان). [امثال و حکم دهخدا، ج ۱، ص ۵۲۸]. و پس از برخی از برادران ناخلف عرب نفت زده به جهانیان ثابت کردیم که: «فارس نرود به بازار، بازار می شه دل آزار!» بازارها و پاساژها و تجارتخانه های کلاه دوزی و کلاه گذاری و کلاه برداری بیگانگان را آبادان و با خرید و وارد کردن بنجل آلات و تله های کنترل از راه دور الکتریکی و الکترونیکی و "تمرکزکش"، امپراتوری چند هزار ساله نیاکانی را ویران ساختیم و همچون طفلان و صغیران و سفیهان، تلقینات دلالتان و بازاربایان چریکی و مخ زن را واقعیت پنداشتیم و خواستیم با مصرف، و تحریک و تبلیغ مصرف تولید بیگانگان را زیاد و کامل کنیم! که گفته اند: "کار را که کرد آنکه تمام کرد!" و با مصرف خود را برساختیم! و هویت یافتیم و با مصرف حتی "شورشی" شدیم، طغیان کردیم و در برابر قدرت قاهر و جابر ایستادیم! بدین ترتیب به قول زنان ایرانی درباره همسرانشان که البته به ندرت و بسیار اندک به خودشان نیز سرایت کرده است! در فرجام کار «خانه تاریک کن و کوچه روشن کن شدیم»!

بدینگونه فضای غالب به علوم اجتماعی تقلیدی ما سبب شد که در ربع قرن گذشته، نتوانیم چنین خطرات دهشتناک را در بغل گوشمان احساس کرده، درباره آن بیندیشیم و پژوهش کنیم و صاحب خبر شویم و بی‌خبران را خبر کنیم! جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و روانشناسی اجتماعی و اقتصاد و توسعه چه ربطی به آب و آبیاری مصنوعی و کاریز و تمدن و فرهنگ کاریزی دارند. وقتی که الگوی فکری و فلسفی ما و مکتب توسعه‌ای ما را دیگران می‌سازند و ما عمل می‌کنیم! ساخت و پرداخت انقلاب سبز اقلیم مدیترانه‌ای در خشک سال یزید یزد! از بازان بار به خانه دادام بار انگلستان تا آسمان آبی ابر ندیده ابر تو! و شهرهای چند میلیونی را در برهوت کویر لوت بنا کنیم. اگر علوم اجتماعی به کار تفکر در این زمینه‌ها نیابد، پس به چه کاری خواهد آمد؟! و به جز پز به چه دردی خواهد خورد؟

فضای فکری حاکم بر دانشکده‌های علوم اجتماعی در دو دهه پیش و در اوایل کار فصلنامه همچنین سبب شد که مقالات آماده برای دو ویژه‌نامه دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی در ایران، از دانشکده علوم اجتماعی ما به **فصلنامه نمایه پژوهش** وزارت ارشاد داده شود و در چهار شماره و ۲ جلد و با شمارگان بالا چاپ نخست نایاب و به چاپ دوم برسد و فصلنامه ما افتخار "فضل تقدم" معرفی و چاپ اولین و دومین فصلنامه در این زمینه را در ۱۷ سال پیش سال‌های (۱۳۷۸ و ۱۳۷۹) از دست بدهد.^۱

۱- نک به:

- **نمایه پژوهش**، (ویژه نامه دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی)، س ۳، ش ۱۱ و ۱۲ (پاییز و زمستان ۱۳۷۸)، معاونت پژوهشی و آموزشی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

- **نمایه پژوهش** (ویژه نامه دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی)، س ۴، ش ۱۳ و ۱۴ (بهار و تابستان ۱۳۷۹).
مطالب این دو مجلد در سایت وزارت ارشاد قابل دسترسی است.

دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی به معنا و حکم پایه برای برنامه‌های توسعه‌ای و شیوه‌های کاربردی علم در شرایط ما و نان شب مردم‌نگاران و مردم‌شناسان و همچون باغبانی پایه برای پیوند علوم و فنون جدید خواهد بود. همچنان که ما در کتاب بانگ آب و کرّ خواب به کوشش‌هایی در این راه اشاره خواهیم کرد.

البته امروزه خوشبختانه این رویکرد در دانشکده‌های علوم اجتماعی و از آن جمله دانشکده ما بسیار تعدیل و تلطیف شده، به قدری که ما در سال گذشته^۱ و در دو هیئت تحریریه مجله‌های دانشکده، به راحتی توانسته‌ایم، با استقبال اعضاء هیئت تحریریه، و با رأی قاطع کل اعضاء دو ویژه نامه آب را به تصویب برسانیم و از همین جا از پژوهشگران و دانشمندان علوم اجتماعی، تقاضای ارائه مقالاتشان در این دو ویژه‌نامه را داریم، تا اگر خدا بخواهد بتوانیم بخشی از بی‌توجهی‌های ناخواسته و به ناچار اما بزرگ خود را در مسئله‌یابی و مسئله فهمی و واقع‌گرایی‌های بومی و پیوند آب با مسائل گوناگون فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، حقوقی، دینی، اخلاقی، مدیریتی، اقتصادی، توسعه‌ای و زیست بومی و حتی فلسفی و هنری را جبران کرده و با این کار هر چند نابهنگام و دیر هنگام، و نوشداروی پس از سهراب، کوتاهی و خطای خود را جبران کرده، با این امید که این گونه حرکات بتواند آغازی برای دیدن مسائل و مشکلات ما نه فقط از دیدگاه مهندسی و علوم دقیقه، بلکه از زوایای کارساز و راهنمای علوم اجتماعی برای مردم ما و مهندسین و پژوهشگران علوم دقیقه و برنامه‌ریزان ما بشود. و همچنین امکانی برای دیدن

۱- جلسه شورای تحریریه فصلنامه علوم اجتماعی و دو فصلنامه (نیمسالنامه) دانش‌های بومی ایران.

چالش‌ها و فرصت‌های بومی ما باشد. دلیل دیگر پیشرفت و تغییر رویه دانشکده را می‌توان در ایجاد فصلنامه دانش‌های بومی ایران در این دانشکده ملاحظه کرد^۱ که نشان می‌دهد جامعه دانشگاهی ما به تدریج متوجه می‌شود که برای "توسعه پایدار" نمی‌توان و نباید تجربیات چندین هزار ساله ملی و منطقه‌ای و قاره آسیا و کشورهای توسعه نیافته جهان را به فراموشی بسپارد و به شعارهای نخ‌نمای "مکتب‌نوسازی متقدم" و توسعه‌ای استعماری و راه‌حل‌ها و نسخه‌های اروپامحور و غرب‌مدار و شرق‌شناسانه در علوم اجتماعی جهانی بسنده کند.

تا اینجا ما غالباً به نقطه ضعف‌ها و بخش خالی لیوان و کاستی‌های این مجله و ناخواسته مجله‌های علوم اجتماعی ایران و البته به شیوه کمی آرمان‌گرایانه و از آن جمله از دیدگاه خود اشاراتی سرگشاده و یا سربسته داشتیم، که گفته‌اند: "تا که از خودنگذری از دیگران نتوان گذشت"، اما بهتر است که در کنار این خودانتقادی‌های برخاسته از ناتوانی کلی و برآیند و تراز علوم اجتماعی در ایران^۲ و کشورهای پیرامون و جنوبگان، به چند نکته بنیادی و

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- خوشبختانه اولین و دومین شماره این نیمسالنامه در بهار و تابستان ۱۳۹۳ به کوشش دانشکده و دانشگاه علامه طباطبائی به چاپ رسیده و بر روی سایت قابل دسترسی است. گفتنی است که اخیراً این مجله توانسته درجه علمی^۵ پژوهشی خود را از وزارت علوم دریافت دارد.

۲- باور ما به این مسئله که سطح این فصلنامه نشان دهنده تراز نزدیک به واقعیت توانایی کلی و پتانسیل علمی علوم اجتماعی در ایران است به این واقعیت باز می‌گردد که این برکه کوچک فصلنامه در این سال‌ها از راههای گوناگون به دریای آزاد علوم اجتماعی ایران متصل بوده است و از همه جا و همه کس بدون قید و شرط مدرک و محل کار و شغل، مقاله چاپ کرده، شرط اصلی و اساسی کار مجله در اغلب موارد تنها شرط داوری بوده است. نگاهی به دایرة نام‌های نویسندگان و مشخصات و محل کار آنها این واقعیت را آشکار می‌سازد.

مهم که باید در داوری‌های ما نسبت به مجلات علوم اجتماعی در شرایط چند دهه گذشته ایران لحاظ گردد نیز اشاره شود:

الف ° مجلات علوم اجتماعی و از آن جمله فصلنامه علوم اجتماعی توان سفارش موضوع و خرید مقاله را ندارند، این جواب سؤالات کسانی است که ممکن است در دل به نویسنده این سطور داشته باشند که در صفحات پیشین به آن اشاره شد. برخی مجلات علوم اجتماعی حتی در ازای چاپ مقالات از پژوهشگران و نویسندگان مقاله پول هم می‌گیرند!^۱

البته ناگفته نماند که نویسنده این سطور، اعتقادی هم به کارهای سفارشی در برابر مزد اقتصادی و سلفخری ندارد و این مسئله را در پانزده سال پیش در یک گونه‌شناسی از پژوهشگران در مقدمه کتاب واره مطرح کرده است. ذات علوم اجتماعی به گونه‌ای است که بیشتر نیازمند "پژوهشگر خویش فرما" است و نه پژوهشگر دارای کارفرما!^۲ اگر چه مؤلف منکر مزایای پژوهشگری با کارفرما هم نیست. اما تا به حال در ایران، دست‌کم در علوم اجتماعی معجزه‌ای از طرح‌های پژوهشی چندین و چند میلیونی دیده نشده است.

اما اگر علم سفارشی و قراردادی می‌توانست مشکلات جوامعی نظیر ما را حل کند، در این سال‌ها و با این همه طرح‌های پژوهشی درون و برون دانشکده‌ای و دانشگاهی و وزارت خانه‌ای و پژوهشکده‌ها و اندیشکده‌ها و همایش‌ها و تالارهای "از تهی سرشار" فکر (اتاق‌های فکر)! اکنون نه ما و نه کشورهای ثروتمندتر و نه

۱- نویسنده خود با وجود "خویش فرمایی" یعنی نداشتن کارفرمایی که هزینه پژوهش‌هایش را تقبل کرده باشد، یکبار تا امروز، به اندازه ربع سکه طلا برای چاپ یک مقاله، از جانب "دانشگاه مادر" به اصطلاح عامه "نقره داغ" یعنی "جریمه نقدی" شده است. روانشناسان یادگیری معتقدند "پاداش منفی" تنبیه بلافاصله پس از ارتکاب جرم مؤثرتر است. خوشبختانه در دانشکده ما با وجود وقوف به قوانین یاد شده هنوز از "نقره داغ" خبری نیست و یا بوده، به حمدالله تا این زمان رفع شده است!

۲- درباره پژوهشگر "خویش فرما" و "دگر فرما"، (کارفرمدار) نک به: مقدمه واره، صص ۳۲-۳۴.

برادران در خوابِ عرب آل نزولی و لیبیایی یارانه بگیر و پسرعموهای ونزوئالیی ما دیگر نمی‌بایستی مشکل علم‌الاجتماعی و "اقتصاد منزلی" و میهنی و توسعه‌ای داشته باشند! و ما در ایران اکنون باید شاهد کارهای برجسته و اصیل و توصیفات عمیق و دقیق و "تعریف خیز" "گونه‌شناسی ساز" و "مفهوم‌پرداز" و "تبیین بار" و نظریه آفرین باشیم.

معرفت از هر نوع آن سرشتی گرم و مرطوب دارد، همچون هوای شرجی. حتی شناخت علمی هم که در عالم مقایسه با هنر و فلسفه و آیین ورزی سرد به نظر می‌رسد هم کمی گرم است. اما علوم اجتماعی که ذاتی بین علم و هنر و فلسفه و آیین (دین) و اخلاق از سویی و منافع و قدرت دارد، گرمتر است و به آتشی از درون و پنهان و خاموشی‌ناپذیر از درون و به انرژی‌ها و آتش‌زنه و افروزه‌های اجتماعی بیرونی با سرچشمه‌ها و بُن‌مایه‌های متفاوت همچون آتشکده "نوشی جان" از سویی و به بیوگاز حمام شیخ بهایی از سوی دیگر نیازمند است.

علوم اجتماعی باید با آتش درون پژوهشگر و یا پژوهشگران هم دامنه و همدل تشدید شود، پخته شود و قوام یابد. علوم اجتماعی بیشتر از علوم دقیقه خواهان "ذهن سوزی"^۲ و "دل سوزی" و "استخوان سوزی"^۳ است و بیشتر به صبوری دهقانی و شور شیرین و تیشه فرهادی نیازمند است.

هنگامی که پول با علم معاوضه می‌شود معنی آن در فرهنگ و از آن جمله در فرهنگ ایرانی این است که یا علم تجاری شده است و یا پول مقدس! که هر دوی این‌ها از نظر

۱- باستان‌شناسان بر این باورند که آتشکده نوشیجان ملایر از آتش درون خود و زمین پیرامون خود تغذیه می‌شده است و از نخستین آتشکده‌های گازسوز ایران بوده است.

۲- "ذهن سوزاندن" در گویش کرمانی به معنای، صبوری و پذیرش رنج اندیشیدن است، [مندم].

۳- "استخوان سوزاندن" و "پول سوزاندن" دو ترکیب نوپدید از مؤلف در سروده‌ای به نام «برف، پاره‌های کفن کیست که می‌بارد»، مربوط به ۱۳۴۹ (۴۶ سال پیش) و یکی از موضوعات انشاء مؤلف در گذشته‌های دور و دوران دبیری‌اش است. نک به: در فصل‌های خنده دشوار، ص ۵۲.

اخلاقی "بد" و از نظر زیباشناسی "زشت" است. حتی اگر از نظر منطق "درست" باشد. اگر چه متأسفانه در نظام سوداگری^۱ استعماری پول از ابزاری برای مبادله در مناطق خنثای زندگی، یعنی جز مناطق "مقدس" و "ضد مقدس"، با تبدیل به هدف، راه خود را در حوزه‌های ممنوعه "مقدس" و "ضد مقدس" گشوده و به آن رخنه کرده است و آنارشیسیم و نهیلیسم اخلاقی و زیباشناختی و حتی منطقی را در جهان به وجود آورده است و از سطح ابزار، خود را به سطح بتان دوران جاهلی و فثیشیسیم در عصر حاضر کشانیده است. پول همچنین به دلایلی که جای دیگر گفته‌ایم سبب جدایی انسان‌ها و دیده نشدن یاریگری به عنوان قاعده و محور اصلی زندگی بشری شده است و در تنزل همبستگی انسانی و اخلاقی مردم جهان هر روز نقش بیشتری را بازی می‌کند. چرا که به قول "بوین" محال است «فرشته‌ای به مدرسه بازرگانی رفته و دل‌بسته پول شده باشد»^۱

علوم اجتماعی راستین دستوری نیست برون‌زا نیست و صرفاً با آتش و مراسم "پول سوزان"^۲ گر نمی‌گیرد و انجام نمی‌شود و به فرجام نمی‌رسد. دغدغه پول هرگز نمی‌تواند، جای شور و آگاهی رسالت آمیز و ریشه‌دار و درونی پژوهشگر را اشغال کند و در مرکز دلمشغولی وی قرار گیرد. اگر چه "پول"^۲ برای امرار معاش پژوهشگر ممکن است تحت شرایطی لازم باشد، اما این لازم برای کار دانشمند علوم اجتماعی هرگز کافی نیست و این شرط لازم نباید با قرارداد و پیشنهاد موضوع و سفارش بیرونی همراه باشد، وگرنه ما با جسد علوم اجتماعی مواجه خواهیم شد و نه با وجود زنده و روح‌بخش آن. کمینه این که دلیل بخشی از سردی و خشکی مجلات علوم اجتماعی را باید در نبود آخشییج‌های گرم‌زای درونی پژوهشگران علوم اجتماعی زمانه ما جست!

۱- کریستیان بوین، نور جهان، ترجمه پیروز سیار، تهران، ۱۳۸۳.

۲- عجلتاً درباره پول و پرده پنهان آن نک به: مرتضی فرهادی، انسان‌شناسی یاریگری، صص ۲۵۴-۲۷۰.

همه گونه‌های معرفت (شناخت) و از آن جمله علم و به ویژه علوم اجتماعی باید جایی در حوزه مقدس داشته باشند نه در حوزه تجارت! پس مبادله فرآورده‌های آن نمی‌تواند به شکل بازاری انجام شود و جز با فرآورده‌های مقدس دیگر و یا با تمهیداتی بسیار فرهنگی و اندیشیده شده امکان‌پذیر نیست.^۱

ب ° مجلات علوم اجتماعی، سازنده و علت وجودی علوم اجتماعی نیستند - این مسئله را درباره همه انواع انتشارات مربوط به علوم اجتماعی از خبرنامه‌های انجمن‌های علوم اجتماعی تا ماهنامه‌ها و فصلنامه‌های رسمی و غیررسمی آن می‌توان بیان کرد. این مجلات و مصاحبه‌ها و مقالات و گزارش‌ها همگی نمایشگر بخشی از توان علوم اجتماعی‌اند که از "دیگ این علوم به کم چیز"^۲ مطبوعات و مجلات علوم اجتماعی وارد شده و آمده‌اند - ، بلکه معلول‌اند. پیش‌بودگی و یا واپس‌ماندگی آنها، توانایی و ناتوانی، پربودگی و تهی‌بودگی، چندی و چونی و دغدغه‌ها و انگیزه‌های درست و یا نادرست، نو و کهنگی، کارآمدی و ناکارآمدی، بهنگام و یا نابهنگامی این مجلات مربوط به کلیت این علم در ایران و مشکلات و کاستی‌های جهانی آن است. با این وجود، این سخن به معنای بی‌نقشی و بی‌تأثیری اینگونه مجلات نیست. فصلنامه‌های علوم اجتماعی متقابلاً همچون چراغ‌های راهنما و همچون نمونه و مظنه‌ای از تولیدات این دسته از علوم هستند و همچون کوزه، نمایانگر مایع و اندرونه و توجهات و بی‌توجهی‌های علوم اجتماعی ما می‌باشند و می‌توانند بر روی معدود خوانندگان خاص اما مؤثر خود، تأثیرات گوناگون و مهم به جای بگذارند.

۱- درباره مقدس و ویژگی‌های شیئی مقدس و شیوه رفتار و مبادله پدیده‌ها و اشیاء مقدس نک به:

مرتضی فرهادی. «مختصات شیئی مقدس و اصل همربایی قطب‌های همنام»، نمایه پژوهش، ش ۷ و ۸ (پاییز و زمستان ۱۳۸۸)، معاونت پژوهشی و آموزشی وزارت ارشاد، صص ۱۴-۲۸.

۲- "کم چیز" (kamçiz)، ملاقه و قاشق بزرگ "آنچه در دیگ است به کم چیز می‌آید". ضرب‌المثل ایرانی است.

مجلات علوم اجتماعی بادنماهایی هستند که جهت، شدت، حدت، پیوستگی و ناپیوستگی بادهای موسمی و غیرموسمی، درون مرزی و برون مرزی بودن آنها را به نمایش می‌گذارند و نیرومندی و تأثیرات آنان بستگی به نیروها و برآیند نیروهای علوم اجتماعی جهان و ایران دارد و نمایشگر گرانیگاه چنین نیروهایی هستند.

اما این به معنای بی‌تأثیری آنها نیست. آنها اگر خوب عمل کنند، با داوری‌ها و گزینش‌ها و سرمشق‌های خود می‌توانند افزون بر کار محوری بادنمایی خود به ویژه اگر از جزئی‌گرایی و کمی‌گرایی‌های جامعه‌شناسی آمریکایی بپرهیزند، کمی هم همچون معرفت فلسفی و فراتجربی وظیفه قطب‌نمایی را انجام دهند. توان جمعی این مجلات می‌تواند همچون ناخداهایی باشد که حرف‌هایشان را می‌زنند، حتی اگر ملوانان دست‌ها و پاها را بسته و به گوشه‌ای بیندازند!

آنها با پیشنهادهای خود، داوری‌های خود، خرده‌گیری‌های به ویژه عمده خود و راهنمایی‌های دلسوزانه و صادقانه و تشویق‌های خود، می‌توانند سهمی هر چند کوچک در مجموعه‌ای بزرگ داشته باشند. در مورد مجلات علمی^۱ پژوهشی و علمی^۲ ترویجی دانشکده‌ها و مراجع علمی، راه دادن به دیگران می‌تواند بسیار سازنده و ارزنده باشد و در ایجاد انگیزه در نوکسوتان و نوجامگان مؤثر افتد. متأسفانه توان دیدن دیگری برای برخی از جماعت تحصیل کرده و پژوهشگران و نویسندگان و استادان ما، به دلیل تغذیه فکری از جامعه فردگرای افراطی غرب و نوع معیشت و سبک زندگی امری است مشکل که ما دلایل آنرا در جای دیگر به تفصیل بیان کرده‌ایم.^۱

ما در اینجا کوشیده‌ایم به شیوه مرضیه "خودانتقادی" و به قول استاد باستانی پاریزی "خود مشت مالی" مطالب و مصادیقی از کم و کاستی‌ها را چه در این فصلنامه و چه به مناسبت در مجموع تولیدات و انتشارات علوم اجتماعی ایران، بیان کنیم.

۱- نک به فصل "نظریه ناهمکاری ایرانیان" در کتاب انسان‌شناسی یاریگری.

اما این فصلنامه و فصلنامه‌های نظیر آن، دارای نقاط قوت با اهمیتی نیز هستند که امیدوارم نقادانی دیگر و از جاهایی دیگر و با شیوه‌های عالمانه‌تر و بینش وسیع‌تر و فیلسوفانه‌تر به نقد آن که حاصل کار و تلاش جمعی بسیار است، بپردازند. بی‌شک این نگاه از بیرون و همچنین نگاه‌های دیگر از درون می‌تواند برای آینده و تأثیرات و تغییرات مثبت این مجله و همکاران ما در مجله‌های دیگر و جاهای دیگر یاریگر و راهنما باشد.

تقاضای من از همکاران این فصلنامه در ۲۵ سال گذشته و به ویژه از مدیر مسئول داننده و دلسوز فصلنامه جناب دکتر محمدحسین پناهی این است که ایشان نیز درباره کار حاضر نقد و نظر و تحلیل خود را برای شماره ۷۲ این مجله از هم اکنون تدارک ببینند. چون هیچ کس از این سال‌ها به اندازه ایشان یکایک این مقالات را با دقت و صبوری نخوانده است و از آن جمله همین نوشته ویژه حاضر را؛ که امیدوارم مجموعه چنین نقد و نظرهایی پاگردی نو برای این فصلنامه باشد.

این تصور کلی وجود دارد و بر عهده دیگران است که این تصور و گمانه را بررسی و اعلام کنند و آن این است که فصلنامه علوم اجتماعی با وجود کاستی‌های بسیار، دارای برخی نوآوری‌ها و کوشش‌های خاگریزشکن در حوزه علوم اجتماعی و به ویژه در مردم‌شناسی ایران بوده است. اما همانگونه که اشاره شد، داوری نهایی بر عهده دیگران است که نتایج کار و تلاش پیگیر ربع قرن‌ی بازتابیده در ۷۰ شماره و بیش از سیزده هزار صفحه که خود دست کم از نظر کمی به عظمت یک دایره‌المعارف بزرگ است را با حدود ۳۸۳ مقاله با یک و یا چند نام و بیش از ۴۰۰ مؤلف و حداقل ۷۰۰ داور و بیش از چهل نفر اعضای هیئت تحریریه و غیره و همچنین صرف وقت و بودجه و توجه معاونت پژوهشی دانشکده و دانشگاه را در کم و کیف و با مقایسه با دیگر فصلنامه‌های هم وزن بررسی کرده و نتایج آن را به جامعه علمی گزارش کنند.

چه با طرح پژوهشی و چه با شیوه‌های خویش فرمایی!

در پایان یکبار دیگر باید اشاره کنم و آن گمانه ما است که این فصلنامه کم و بیش نماینده واقعی توان علمی کشور است، چرا که بر این باوریم که ما کوشیده‌ایم در ربع قرن گذشته خود را از تعصبات و "حمیت قسمتی"!^۵ که در ارتش خوب است اما در علم ناخوب - چه در موضوعات رشته‌های گوناگون علوم اجتماعی و چه تنگ نظری‌های مربوط به اینجا و آنجا و این دانشکده و آن دانشکده و مرکز و پیرامون! و مدرک‌گرایی و شکل‌گرایی‌های جا افتاده و معمول دور نگهداریم.

این فصلنامه مانند برکه کوچکی بوده است که با همه خردی خود کوشیده حتی‌المقدور به دیگر برکه‌های علمی راه داشته و با سایر پژوهشگران علوم اجتماعی ایران همچون ظروف مرتبطه پیوندد و تا ممانعت وزارت علوم، مانع از چاپ ترجمه مقالات دیگران نبوده‌ایم. اما در موارد دیگر ملاک اصلی داوری بوده است نه مدرک تحصیلی و نه درجه علمی و نه رشته تحصیلی و نه آوازه و منزلت اجتماعی^۶ به جز یک مورد استثنایی، شاید^۷ البته اشتباه و اندک جای‌ها، ملاحظات داوران و یا مدیران مسئول ممکن است دخالت کرده باشد که حتی در "فوتبال" با همه عظمت جانی آن! هم اتفاق می‌افتد. آن هم با این همه تماشاچی متخصص و دوربین‌های بسیار و نظارت‌های سازمان ملی و "شورای امنیت فیفایی"!^۸ در رتق و فتق امور حیاتی در بردن "همانه" پرباد از این سوی به آن سوی میدان!

این پیوند با دیگر برکه‌ها گاه حتی ممکن است سبب افت سطح بشود، اما برای منظور ما و ادعای ما، این سطح "سطح معیار" برای وقوع همترازی آب دریا‌های آزاد لازم است و می‌تواند شاهد صادق توان علمی در حوزه علوم اجتماعی ایران باشد. اگر ادعای ما در برکه آزاد بودن این فصلنامه درست باشد،^۹ پس بسیاری از کمی‌ها و

۱- مقالات منتشر شده از نویسندگان داخلی دانشکده و دانشگاه علامه طباطبائی: ۲۰۲ مقاله-معادل ۵۲/۷۵ درصد.

مقالات منتشر شده از نویسندگان خارجی (سایر دانشگاه‌ها بغیر از دانشگاه علامه طباطبائی): ۱۸۱ مقاله-معادل ۴۷/۲۵ درصد که با استاندارد فعلی مجلات علمی^{۱۰} پژوهشی دانشگاه‌ها همخوانی بسیار دارد.

کاستی‌ها و کژئی‌های کار به جامعه کل علوم اجتماعی باز می‌گردد و ایرادات جامعه کل علوم اجتماعی به کل جامعه ما و اشکالات آن فراتر از وزارت‌خانه‌های آموزش و پرورش و آموزش عالی به یکایک خانواده‌ها و نظام ارزشی امروز جامعه ما باز می‌گردد. برای مثال یکی از اشکالات دانشکده‌های علوم اجتماعی ما برخاسته از تلقی‌ها و تشویق‌های خانواده‌ها برای فرستادن هوشمندترین جوانان این سرزمین به رشته‌های پول‌ساز دندان‌تراشی و بینی‌تراشی و گوش‌بالشی و مهندسی رو و نقاشی رو و پزشکی و مهندسی و غیره است که دانشکده‌های علوم اجتماعی ما را از نیروهای رنج‌بردار و پشت‌کاردار و هوشمند و خلاق تا اندازه چشمگیری دور کرده است و این تنها مثال کوچکی است که هم خانواده‌ها و هم رسانه‌ها و هم جامعه و وزارت‌خانه‌های درگیر با مسئله کمتر به آن اندیشیده‌اند و هزاران عامل ریز و درشت در این وضعیت مدخلیت دارند! اما همیشه راه‌هایی برای اصلاح و بهبود کار وجود دارد که بر دوش همه مردم و به ویژه اهالی علم از صغیر و کبیر است و همه در چنین وضعیتی به نوعی سهم و شریکند! و ما نیز به نوبه خود در آن سهم داشته و داریم، که مسئولیت خود و سیاست‌های آموزشی خود را باید بپذیریم و فروتنانه پوزش بخواهیم و به قول "سارتر" قبول کنیم که هر عملی را انجام می‌دهیم آنرا قانونی می‌کنیم برای همه بشریت.

وزارت آموزش و پرورش و وزارت علوم باید در پذیرش دانش‌آموز و دانشجو برای رشته‌های علوم انسانی و علوم اجتماعی تجدید نظری اساسی کرده و کسانی که بهره‌هوشی و انگیزه و پشت‌کار لازم در تحصیلات دانشگاهی ندارند، را در دانشکده‌های علوم اجتماعی نپذیرند و کمیت دانشجویان در این رشته را به حداقل و کیفیت آن را به حداکثر برسانند. پس از جنگ جهانی دوم که متفقین همه دانشمندان علوم دقیقه و حتی کارخانه‌های آلمان را غارت و به کشورهای خود بردند، این تحصیل‌کردگان علوم اجتماعی بودند که آلمان پس از جنگ جهانی دوم را ساختند نه دندانپزشکان و بینی‌تراشان! شیوه‌های تستی چهار جوابی و مکانیکی با فهم و درک

پیچیده مسائل اجتماعی سازگار نیست، علوم اجتماعی نیازمند هوش خلاق است و نه حافظه. تعداد دانشجوی در این حوزه باید چنان کم بشود که با دقیق‌ترین و پیچیده‌ترین امتحانات و مصاحبه‌ها و مشاهدات قابل‌گزینه‌ها باشند. بدین ترتیب نیروهای بسیاری که برای کارهای دیگر توانایی‌های لازم را دارند آزاد گردیده و در راستای علایق واقعی و توانایی‌های آنان و ضرورت‌های جامعه قرار می‌گیرند. ضرورت یک جامعه‌شناس برجسته و یا فیلسوف فلسفه و اندیشه‌ساز و نه حافظ اندیشه‌ها و هنرمند اصیل و خلاق و نه کپی‌کار کجا و یک دندان‌پزشک و بینی‌تراش قابل‌کجا؟ برنامه‌ریزان آموزش و پرورش و آموزش عالی و فلاسفه نداشته‌ی تعلیم و تربیت ما کجایند؟ اگر هستند و به چنین مسائلی پرداخته‌اند؟ چگونه است که این نظریات تا به حال تجربی نشده و به عمل نییوسته است؟

ما تا اینجا بیش از ۹۰ صفحه از کمی و کاستی و کزروی‌های علوم اجتماعی چه در زادگاه خود و چه در ایران و دلایل آن از دیدگاه استخوان شکستگان پیرامونی و نه جراحان^۱ و بازتابندگی‌های آن بر مجلات علوم اجتماعی ایران و از آن جمله فصلنامه علوم اجتماعی گفتیم و اشاراتی داشتیم، که امیدواریم راهی به جایی ببرد، اما به گفته بزرگان و پیران پیشین، سخن گفتن از تاریکی لازم است؛ اما فروختن شعله و افروزه‌ای هر چند خرد پس از درک تاریکی بایسته‌تر است. شعله‌ای هر چند خرد و در حد فروزندگی کرمی شبتاب و یا چوب کبریتی! به ویژه آن که ماهیت علم نیز به گونه‌ای است که از مسائلی خرد آغاز می‌شود که ظاهراً فاقد هر گونه اهمیت‌اند. مؤلف در مقدمه واره به نمونه‌ای از آغاز دانشی حیات بخش با شروعی ظاهراً بی‌معنی و بی‌فایده و کشیش پرت شده‌ای از عالم علوی به سفلی، سخن گفته است. چه مسئله‌ای خردتر از پوست صاف و یا چروک خورده یک دانه لویا و یا نخود! که امروزه علم مفید و پرکارکرد ژنتیک و توارث حاصل آن است.

۱- ضرب‌المثل ایرانی می‌گوید: «از استخوان شکسته پیرس، نه از جراح» [مندم].

فصلنامه علوم اجتماعی نیز در طی ربع قرن گذشته کوشیده است چند گام کوچک در راه‌های کم‌رهر و نو در علوم اجتماعی ایران و طبیعتاً بومی و غریب بردارد و به قول "الیوت" شاعر و منتقد انگلیسی همچون هر پدیده نو و نارسى ممکن است، با ترش‌رویی مخاطب مواجه شود. الیوت می‌گوید: «هنر نو همچون میوه کال و نارس است، کمتر کسی است که بر آن دندان بفشارد و روی ترش نکند!» واقعیتی که قابل تعمیم از هنر بر دیگر معارف بشری نیز هست.

ویژگی این گام‌های کوچک، نخست در بومی بودن آنها و ریشه‌داری در تاریخ و جغرافیا و فرهنگ این سرزمین است و در عین حال پرداختن به مضامینی است که در علوم اجتماعی ایران بسیار نو و گاه آغازگرانه است و به اندازه نو بودن آنها در علوم اجتماعی، دشوار نیز هست و همچون "رچ باز کردن" با پای پرهنه و در برف‌های زردکوه با بیل و کلنگ در فیلم مستند مردم‌شناختی علف (گراس) در ۹۱ سال پیش می‌باشد، که البته نگاه کردن به آن صحنه‌ها ممکن است آسان و عمل کردن به آن بسیار دشوار است، حتی به شکل مقطعی و لحظه‌ای و در حد چند دقیقه‌ای؟!

برخی از این مقالات و مقولات پژوهش‌های بنیادی‌اند که به علم بنیادی و محض کمک می‌کنند و ظرفیت آن را دارند که بالقوه جامعه ما و جامعه جهانی را به نظریه‌پردازی‌های جدید و بدیل و پارادایم‌های نو رهنمون شده و یا کفه برخی از نظریات مستور و یا محکوم را تقویت و حتی پیروز کنند. نمونه این شعله کبریتی را می‌توان در توجه ویژه **فصلنامه علوم اجتماعی** به مسئله حیاتی یاریگری (همکاری، تعامل، مشارکت) در عصر رقابت و ستیزه و جنگ‌های جهانی اول و دوم تا جنگ داعشی ملاحظه کرد. فصلنامه علوم اجتماعی مقالاتی اکتشافی در زمینه مشارکت‌های مردمی "واره" و "بُنه شناسی" و مشارکت‌های جدیدتری درباره یکپارچه سازی زمین‌های کشاورزی و مشارکت‌های پشت جبهه زنان روستایی ایران دارد که به شکل مفصل‌تری به این موضوع مهم در صفحات آینده خواهیم پرداخت.

برخی دیگر از مقالات کمیاب در ایران در این فصلنامه مربوط به موضوعات اکتشافی هستند که با وجود قدمت، ناشناخته بوده‌اند، که ظرفیت‌های تازه‌ای را چه در نظریه‌پردازی و چه در کاربرد و چه در پایه‌گذاری و بومی‌سازی علوم اجتماعی درون‌زاد ما، می‌توانند ایجاد کرده، در تقویت هویت ملی و منطقه‌ای و پیرامونی کشورهای توسعه نیافته مؤثر واقع شوند و برای ملت‌های تحت ستم اعتماد آفرین باشند. و به شکل کاربردی نیز در توسعه و توسعه پایدار به کار آیند. نظیر مقالات «سد پنهان و زیرمینی قنات وزوان»^{۱*} که برای نخستین بار در ایران معرفی شده است و یا مقاله "جی‌غال اسمک"^{۲*} و احتمالاً لبنان را به آسانی فراهم می‌سازد و می‌تواند گیاهی خوراکی و دارویی را به جهان معرفی کرده و به دایره اقلام غذایی و دارویی آدمیان بیفزاید. ادبیات شفاهی و باورها و غذاهای ساخته شده از آن و غیره می‌تواند افزون بر گیاه‌شناسی به مردم‌شناسی اقتصادی و مردم‌شناسی خوراک و زبان‌شناسی و همچنین از لحاظ نظری می‌تواند به ریشه‌یابی حکمت‌آمیز و پندآموز دسته‌ای از خرافات و دلیل اختراع برخی از آنان به مردم‌شناسان و جامعه‌شناسان کمک کند. باورهای مربوط به کندن این گیاه نشان می‌دهد که انگار ساخت خرافات مربوط به آن بیش از آن که زاینده تفکر افراد نادان و کودکان و عقب‌افتادگان ذهنی باشد، برخاسته از ذهن خردمندان جهان برای بی‌خردان قوم بوده است. این مقاله افزون بر این که اولین مقاله مستقل و پرکارترین مقاله اکتشافی در زمینه گیاه مردم‌شناسی ایران بوده، ظرفیت ایجاد محصول و کشت جدیدی را در مناطقی از ایران، عراق و ترکیه در حوزه گیاهان خوراکی و دارویی جهان، با کمترین امکانات لازم و از آن جمله آبیاری مصنوعی، را نیز دارد.

۱- شماره ۶-۵ فصلنامه علوم اجتماعی.

* . دکتر جواد صفی‌نژاد، بیژن دادرس.

۲- شماره ۶۷ فصلنامه علوم اجتماعی.

* . دکتر مرتضی فرهادی و همکاران.

یکی دیگر از گیاهانی معرفی شده البته به اختصار در این دو ویژه نامه گیاه "استبرق" است که اگر عزم و آگاهی لازم فراهم گردد سازمان میراث فرهنگی و مرکز صنایع دستی ایران می تواند حتی با سرمایه فیزیکی اندک و سرمایه اجتماعی زیاد زنان مناطق جنوبی خط خرمای ایران این صنعت فراموش شده یکی دو هزار سال پیش شهرها و روستاهای مناطق جنوبی ایران را از نو بازسازی کرده و صنعتی بی رقیب در جهان و اقتصادی ویژه در حوزه "اقیانوس آبی" را بیافریند و دانش صریح و ضمنی زنان ایرانی را در حوزه کار دسته جمعی و واژه های کار و سرمایه های خرد و سرشار از سرمایه اجتماعی را بکار گرفته و الگویی مثال زدنی برای تمام زنان ایرانی گردد. البته درختچه خودروی استبرق همچنین در صنایع دارویی و برق نیز می تواند کاربرد فراوان داشته باشد.

دانش صریح نانوشته و دانش ضمنی و فنون بدن "مارسل موس" در این دانش میان رشته ای جدید یعنی گیاه مردم شناسی، جا برای کارهای نظری و به ویژه کاربردی فراوان دارد.

گفتنی است که چاپ مقالات در حوزه گیاه مردم شناسی از یک یا چند مقاله فرارفته و تاکنون توانسته ایم^۱ البته با زحمات بسیار و روترش کردن های برخی همکاران^۲ دو ویژه نامه در این زمینه را برای نخستین بار در ایران منتشر سازیم. نمونه دیگر کار اکتشافی فوق العاده نازد و نو را می توان در دو مقاله مستقل آغازگر در مردم شناسی هنر و نمادهای ما قبل تاریخ ایران در شماره های ۷ و ۸ و ۹ و تأثیرات آنرا در ایجاد سررشته ای نو، در باستان شناسی و مردم شناسی هنر و تاریخ ایران

۱- مرتضی فرهادی. «موزه هایی در باد (معرفی مجموعه عظیم سنگ نگاره های نویافته تیمره)»، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۷ و ۸ (پاییز و زمستان ۱۳۷۴).

۲- ~ . «گمانه ها و چون و چراهایی بر دیدگری های نقوش صخره ای نیمره»، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۹ (پاییز ۱۳۷۶).

ملاحظه کرد. شاخه‌ای میان رشته‌ای و برون معرفتی در علم و هنر که چند تصویر عکاسی شده دانشجویی - به روایت شادروان روح‌الامینی - "آندره لوروا گوران"^{۱*} (۱۹۱۱-۱۹۸۶) استاد بنام نقوش صخره‌ای فرانسوی و استاد مرحوم روح‌الامینی را چنان به شوق آورده که از استراحت بعدازظهر را فراموش کرده، خود را به کتابخانه و آرشیو طبقه‌بندی شده‌اش از این نقوش^۲ البته به جز از ایران^۳ می‌رساند.^{۲*}

اکتشافات بازتابیده در ۲ مقاله یاد شده و پیامدهای آن توانسته است به تنهایی تاریخ هنر ایران را از ۶ هزار سال پیش به حداقل ۱۲ هزار سال و حداکثر به چهل هزار سال عقب برده و همچون کتابخانه‌ای سنگی سرشار از آلبوم عکس و غالباً از تصاویر و نمادهای ماقبل تاریخی بر تاریخ و زندگی و فرهنگ گذشته بشر و اقوام ایرانی پرتو فشانی کرده و برخی از نظریات در مورد هنر و خط و فرهنگ را تحت تأثیر شدید قرار

1. Andre Leroi- Gourhan

* . نک به: ویژه نامه آندره لوروا گوران در نامه علوم اجتماعی، دوره جدید، ش ۲ (تابستان ۱۳۷۰).
 ۲- از خواننده کنجکاو و دقیق خواهشمند است حتماً این مقاله کوتاه چند صفحه‌ای را به دلیل درس‌های آموزنده آن برای جامعه علمی ایران مطالعه کند: محمود روح‌الامینی. «شنیدن صدای چکش»، نامه علوم اجتماعی، دوره جدید، ش ۲ (تابستان ۱۳۷۰)، صص ۲۳۵-۲۴۶.
 * . «... عکس‌ها را به استاد نشان دادم... عکس‌ها برایش جالب بود. از استراحت بعدازظهر که برایش تعیین شده بود و همسرش خانم "آرلت لوروا گوران" (که خود استاد گیاه‌شناسی است و در موزه مردم‌شناسی به تحقیق درباره گیاهان و کاربرد سنتی آنها می‌پردازد) با دلسوزی مراقبت می‌کرد تا مبدا استاد آن را رعایت نکند، صرف نظر کرد و در این اسلایدها به دقت دسته‌بندی شده، به جستجو پرداخت و نقاشی‌هایی از یک نقش سنگی (منطقه‌ای در فققاز) را پیدا کرد که متخصصان قدمت آن را بین ۹ تا ۱۲ هزار سال پیش بینی کرده بودند... استاد می‌پنداشت اینها همزمان هستند. وی با دستی لرزان... از روی عکس (که کم رنگ و محو بود) ترسیم کرد (تصویر ضمیمه). لوروا گوران طراحی و ترسیم تمام تصویرهای آثارش را خود انجام داده است. در این عکس آنچه برایش روشن نبود، نوع حیوانی بود که رو به شکارچی ایستاده بود. به نظر وی این حیوان نه سگ بود و نه بزکوهی... چقدر غم‌انگیز است که با شرمندگی اقرار کنم، که با اینکه ۱۷ سال از آن زمان می‌گذرد، نتوانسته‌ام اطلاعاتی دقیق‌تر، درباره آن بدست آورم. شاید هم اکنون گزند باد و باران و آسیب‌های زمان، آن سند کم نظیر میراث فرهنگی بشری را در حال نابود کردن است (یا نابوده کرده است)» [همان منبع، ص ۲۴۰].

دهد و اطلاعات بسیار ذی‌قیمتی را برای علوم اجتماعی در هر زمینه و از آن جمله در باستان‌شناسی و مردم‌شناسی پیش از تاریخ و زبان و نشانه‌شناسی و همچنین جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی جنگ و صلح فراهم ساخته و یا در تضعیف نظریات مربوط به داروین‌یسم اجتماعی و جامعه‌شناسی تضادگرا، تأثیرگذار خواهد شد. همچنین تحلیل محتوای این کنده‌کاری‌ها، وضعیت و حالت‌ها و ابزارها و اشیاء می‌تواند برای فهم تاریخ علم و تکنولوژی مهم باشد و مراودات انسان‌های اعصار گذشته با یکدیگر را بازنمایی کند.

تأثیر چاپ این دو مقاله اکتشافی در زمینه کنده‌کاری‌ها و نشانه‌های غالباً پیش از تاریخی چنان بوده که انگار راه بُن بستی را گشوده است و به دنبال چاپ این دو مقاله در فصلنامه، گزارش اکتشافات و چاپ مقالات و کتاب‌های^۱ نسبتاً زیادی را در مدت کم فراهم آورده است و یک سریال مستند چند قسمتی^۲ و یک فیلم مستند کوتاه هنرمندانه^۳ در این موضوع را به نمایش در آورده است. اگر این موزه‌های بی‌در و پیکر با بیل‌های مکانیکی و سنگ شکن‌ها و بولدوزرها نابود نشوند، ظرفیت ایجاد یکی از جاذبه‌های جهانگردی مهم علمی و فرهنگی در ایران را دارا هستند. تأثیرات این نو رشته معرفی شده به اندازه‌ای بوده که اخیراً در گلپایگان و خمین زنجیره انسانی برای حفظ بخشی از این آثار در تنگ غرقاب را شاهد بوده‌ایم. معنی این حرکت آن است که مردم محلی این نقوش صخره‌ای را به عنوان بخشی از فرهنگ، تاریخ و هویت خود پذیرفته و ارزش‌های نهفته در آنرا شناخته‌اند. در ضمن تا جایی که مؤلف اطلاع دارد

۱- نک به: جلال‌الدین رفیع‌فر. سنگ‌نگاره‌های ارسباران، تهران، ۱۳۸۴، پژوهشکده مردم‌شناسی.

- محمد ناصری فرد. موزه‌های سنگی، هنرهای صخره‌ای، اراک، ۱۳۸۶، نوای دانش.

- ~ ، سنگ‌نگاره‌های ایران و خمین، ۱۳۸۸، مؤلف.

۲- سریالی به نام "سنگ‌نگاره‌های تیمره" به کارگردانی آقای مجید کریمی و حضور و گویندگی داریوش ارجمند که چند بار از سیمای جمهوری اسلامی کانال چهار و کانال مستند نمایش داده شده است.

۳- فیلم مستند و بسیار هنرمندانه و مؤثر و سوررئالیستی به کارگردانی مهدی اسدی به نام بوم‌های سنگی که جایزه فیلم مستند سال را از آن خود کرده است.

چند پایان نامه ارشد نیز در همین موضوع در این مدت دفاع شده است و کارهای دیگری نیز در این زمینه در راه است.

این اکتشافات سبب توجه سازمان میراث فرهنگی به این نقوش در مجلات سازمان و موزه‌های آن شده و کپی‌هایی از این نقوش را در محوطه باز موزه نیاوران و نمونه‌هایی از این نقوش را در دیگر موزه‌های ایران به نمایش گذاشته‌اند.

"گیاه مردم‌شناسی" و "گلخوشناسی"^۲

قبلاً اشاره شد در یک دهه پیش به شکل اندیشیده و آگاهانه‌ای با پیشنهاد اینجانب و پذیرش^۳ البته نه آسان - اعضای دو هیئت تحریریه مجله، مجموعه مقالاتی در یک سرشاخه بسیار نو در حوزه دانش‌ها و فن‌آوری‌های مردمی (سستی، قومی، بوم‌زاد) در دانش نوپای و ترکیبی برون رشته‌ای "گیاه^۴ مردم‌شناسی" به چاپ رسید که تنها در هند دارای فصلنامه‌ای مرتب بود.^۵ جالب این که پس از شماره ۵ و ۶ ما، این شماره^۶ دومین شماره فصلنامه بود که به شکل شگفت‌آوری به سرعت نایاب شده و واکنش‌های مثبت بسیاری را کتباً و شفاهاً به دنبال داشت. همچنان در یادداشت مدیرمسئول مجله (دکتر محمدحسین پناهی)^۷ در آغاز شماره بعدی آن (۳۶) اشاره شده است که کسانی مانند دکتر ناصر فکوهی در سایت مشهور خود^۸

1. ethnobotny

۲- "گلخوشناسی" اصطلاح مؤلف است برای نامگذاری نوجوانه میان معرفتی بر سر شاخه گیاه^۹ مردم‌شناسی.

۳- فصلنامه علوم اجتماعی (ویژه نامه گیاه مردم‌شناسی)، ش ۳۴ و ۳۵ (تابستان و پاییز ۱۳۸۵)، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی.

۴- محمدحسین پناهی. «سخن مدیرمسئول (هفده سال تلاش پیگیر)»، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۳۶ (زمستان ۱۳۸۵)، ص ۳.

۵- محمدحسین پناهی. همان منبع، صص یک تا ده.

۶- انسان‌شناسی و فرهنگ.

و دکتر علیرضا حسن‌زاده در روزنامه^۱ ویژه نامه گیاه مردم‌شناسی را نقد و معرفی نموده‌اند و سرکار خانم دکتر مقصودی نیز با لطف این شماره را در کلاس‌های خود معرفی و دانشجویانشان را به این حوزه جدید متوجه ساخته‌اند. یا همچون دکتر تقی شامخی استاد دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران و دکتر حسین بارانی دانشیار دانشگاه کشاورزی و منابع طبیعی گرگان، دانشجویان خود را به سمت این رشته متوجه نموده و کارهای نو و کاربردی مفیدی را به انجام رسانده و در حال پیگیری هستند.

گفتنی است که در ده سال گذشته و با چاپ و معرفی این سرشاخه در فصلنامه علوم اجتماعی در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی، هم اکنون پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد و دکتری^۲ و مقالاتی در این زمینه در مجلات علمی^۳ پژوهشی دانشکده‌ها و مجلات تخصصی سازمان میراث فرهنگی به چاپ رسیده است.

قابل ذکر است که پس از یک دهه از چاپ نخستین ویژه نامه گیاه مردم‌شناسی در ایران (شماره ۳۴ و ۳۵ فصلنامه)، موفق شدیم که دومین ویژه‌نامه در این موضوع را در شماره ۶۷ فصلنامه^۳ به چاپ برسانیم، که نشانه تداوم این راه و جا افتادن سرشاخه نوینی در حوزه دانش‌ها و فن‌آوری‌های سنتی در رشته مردم‌شناسی و استقبال پژوهشگران ایرانی در این زمینه است که یکی از پرگنجایش‌ترین، مهمترین و کاربردی‌ترین شاخه‌ها در حوزه دانش‌ها و

۱- روزنامه اعتماد ملی.

۲- مانند پایان‌نامه کارشناسی ارشد خانم منصوره رضوی در دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه آزاد اسلامی اراک و رساله دکتری، دکتر حسین بارانی و رساله کارشناسی ارشد و دکتری، دکتر محمد عواطفی همت از دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران، که همه یا بخشی از آنها در ارتباط با گیاه مردم‌شناسی می‌باشد. البته دیگرانی هم در این حوزه کار کرده‌اند که نام بردن از تمام آنها از حوصله این بخش خارج است.

۳- فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۶۷.

فن‌آوری‌های سنتی بوده و این امیدواری وجود دارد که به زودی بتواند منشأ خیر و برکات و اثربخشی در اقتصاد و محیط زیست ایران و در نتیجه در توسعه پایدار کشور ما و تحرک در برخی رشته‌ها و فنون گردد. حتی ضبط و ثبت بخشی از تجربیات چندین هزار ساله و غالباً فراموش شده مردم ما در انطباق با مسائل بوم زاد و جغرافیای طبیعی این مملکت می‌تواند به تحولات باورنکردنی و پیش‌بینی نشده‌ای منجر گردد، برای مثال می‌تواند به تغییر الگوی کشت و به افزوده شدن گیاهانی زودرشد و بی‌نیاز به آبیاری در فصل تابستان و کشت گیاهان و درختان دیمی و نیمه دیمی که در شرایط کم آبی و اقلیم خشک ایران سازگار شده‌اند، منجر بشود. این تحقیقات به شرط توجه دانشکده‌های کشاورزی و وزارتخانه‌های صنعت و پارک‌های علم و فن‌آوری و مرکز صنایع دستی سنتی و سازمان میراث فرهنگی و کارآفرینان، قابلیت ظرفیت آن را دارند که به دانشی کاملاً زنده و پویا و توسعه‌یاری و آینده‌ساز و کاملاً اقتصادی تبدیل شوند، که این به جز فواید نظری و علمی محض این حوزه و سرشاخه‌های آن است که قبلاً به یک مورد آن اشاره شد.

برای نمونه مقاله نخست شماره ۶۷ به خواننده داننده و هوشمند نشان می‌دهد که چگونه یک گیاه کوچک و افتاده و دیده نشده (جوگاسم، پیشوک، چیدم، چیدان...) توانسته تا این اندازه در معیشت و زندگی و فرهنگ دست کم یک پنجم از سرزمین ایران که قلمرو رویش این گیاه خاص است مؤثر واقع شود، و در چند هزار سال گذشته در قحط‌سالی‌ها و تنگ‌سالی‌ها و گرانسالی‌ها رد پای عمیق خود را بر ادبیات شفاهی و دایره واژگان گیاه‌شناسی و باورها و رژیم غذایی در سخت‌ترین و حساس‌ترین موقع سال (قبل از جودرو) و غیره باقی بگذارد. در این مورد مثال‌های بسیار دیگری نیز وجود دارد. مثلاً می‌توان به وجود درختچه زیبا و خودرویی به نام استبرق (خَرک، کَرک، غرق) که روزگاری بخشی از صنعت بافندگی پیشرفته ایران و مناطق دیگری از خاورمیانه

و مسلمانان بوده و اکنون این صنعت به طور کلی فراموش شده است و قرآن کریم از آن به عنوان جامه و مفرش بهشتیان یاد کرده است،^۱ اشاره کرد. اطلاعات اندک فعلی ما نشان می‌دهد که این گیاه در سراسر جنوب "خط خرما" در ایران به شکل دیم می‌روید و در صنایع پارچه‌بافی و برق (الکتریسیته) و داروسازی می‌تواند کاربردهای فراوان غیرقابل جایگزین و منحصر به فرد داشته باشد. همچنین به دلیل زیبایی و کیفیت گل‌ها و گل‌آذین آن، سزاوار است که کار اصلاح نژاد بر روی گل‌های زیبا و خوشرنگ این درختچه در باغبانی و گلکاری صورت گیرد. اما برای بازآفرینی و بازتولید دانش‌ها و فنون و ماشین‌های مربوط به آن طبیعتاً به کار همراه با عشق و علاقه باستان‌شناسان، مردم‌شناسان، مورخان، گیاه‌شناسان^۲ و مهندسان صنایع نساجی و بافندگی و رنگرزی نیازمند است.

نمونه دیگر این گیاه، گیاهی فراوان و مقاوم و پیش پا افتاده و خودرو به نام "لوئی" است که در سراسر ایران هر جا آب روان و سطحی و زه‌زار وجود داشته باشد به سرعت آن جا را به تسخیر خود در می‌آورد. نام فارسی گیاه‌شناسی آن لوئی و گرز می‌باشد. در استان مرکزی به آن "گَرزول" و "گَرِدول" گویند^۳ و در خوزستان به آن "بردی" و در سیستان و بلوچستان "لوخ" گویند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱- در قرآن کریم این واژه چهار بار در سوره‌های انسان (الدهر) آیه ۲۲ و کهف آیه ۳۱ و دخان آیه ۵۴ و رحمان آیه ۵۵ تکرار و در هر چهار جا به عنوان نعمت الهی بر بهشتیان بشارت داده شده است.

۲- درباره این درختچه خودروی شگفت‌آور نک به:

مرتضی فرهادی. گیاه مردم‌شناسی گیاهان خودروی کمره... در شماره ۳۴-۳۵ فصلنامه علوم اجتماعی.

۳- مرتضی فرهادی. گیاه مردم‌شناسی گیاهان خودروی کمره، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۳۴-۳۵ (تابستان و پاییز ۱۳۸۵)، ذیل گَرزول.

بنابر پژوهش سرکار خانم رضوی در خوزستان و سیستان و بلوچستان از سنبله‌های نر و فوقانی لوئی فرآورده فوق‌العاده و گران قیمتی به نام "خریط" تهیه می‌شود که در سیستان و بلوچستان به آن "قواریت" گویند. این فرآورده به جز در خوزستان و سیستان و بلوچستان، دارای خریداران زیادی در کشورهای عربی است.

محصول فرآوری شده در بازارهای محلی شادگان و دشت آزادگان در سال ۱۳۹۳ هر کیلو تا سقف ۷۰ هزار تومان به فروش می‌رفته و به صورت سفارشی از سوی کشورهای عربی خلیج فارس تا مبلغ کیلویی ۱۲۰ هزار تومان نیز خریداری می‌شود.^۱

اما فایده این گیاه تنها فایده غذایی و دارویی سنبله و پرچم‌های نر آن نیست؛ در اغلب مناطق ایران در طول تاریخ از سنبله‌های ماده آن در تهیه سخت‌ترین و ماندگارترین ساروج‌ها در بناهای مربوط به سد و بند و پل و حمام و به ویژه خزینة آن و ساختمان‌های عظیم و شکوهمند استفاده می‌شده است. در برخی مناطق ایران همچون نیمه‌ور محلات از کُرک‌های میوه آن به نام «کُرک» برای مقاوم کردن گچ شمشه‌های طاق و به عنوان آرماتور در معماری استفاده می‌کرده‌اند.^۲ همچنین این گیاه در اطراف رودخانه‌ها و مرداب‌ها و جریان‌های آبی همچون پالاینده، پالایشگر، فیلتر و صافی عمل کرده، سموم و فلزات سنگین را در خود جذب و تثبیت می‌کند.

۱- منصوره رضوی. «خریط، دانش بومی فرآوری سنتی گیاه (لوئی)»، فصلنامه تخصصی "اوج"، س ۱، ش ۲ (پاییز ۱۳۹۳)، معاونت میراث فرهنگی خوزستان، ص ۱۹.

۲- مرتضی فرهادی. «نیمه‌ور، کهنسال نام آور»، فصلنامه راه دانش، ش ۷ و ۸ (پاییز و زمستان ۱۳۷۵)، اداره کل ارشاد اسلامی استان مرکزی (استان اراک)، ص ۵۵.

بررسی انتقادی فصلنامه علوم اجتماعی از ... ۱۰۱

در طب سنتی ایران محصول "خریط" (قواریت) دارای خواص دارویی گوناگون بوده و در بیماری‌های قلبی، چشمی، دیابت و غیره کاربرد داشته و بر این باورند که سبب آرامش و تنظیم خواب می‌گردد.^۱

مقالات این دو ویژه‌نامه یکی از نوآوری‌های فصلنامه در کل ایران بوده است. برای مطالعه بیشتر این سرشاخه، خواننده علاقمند می‌تواند به یادداشت‌های سردبیر در ویژه‌نامه^۲ «نوبرنارس گیاه مردم‌شناسی» و همچنین در یادداشت مدیرمسئول فصلنامه شماره ۳۶^۳ و دیگر مقالات این دو ویژه‌نامه مراجعه کند.

گفتنی است که این فصلنامه در ربع قرن گذشته در حدود چهار مقاله (چهار جلد) در حوزه‌های گوناگون مردم‌شناسی به چاپ رسانیده که اغلب آنها به شکل نسبی نو و بیش از ۳۰ درصد مقالات این حوزه نخستین مقاله مستقل در زمینه خود بوده‌اند که در جامعه پرتکرار علمی و پژوهشی ما این پدیده‌ای نادر است.

گلخوشناسی جوانه ایرانی بر شاخه گیاه مردم‌شناسی

یکی از نوترین مقالات در حوزه مردم‌شناسی و سرشاخه گیاه مردم‌شناسی مقاله‌ای با نام "گلخوشناسی" است که ظاهراً بر شاخه گیاه مردم‌شناسی روئیده شده است. جوانه‌ای که از گیاه‌شناسی و مردم‌شناسی عبور کرده و به شعر و فلسفه و علوم اجتماعی و روانشناسی و از چند رشته‌ای و برون‌رشته‌ای (تک‌معرفتی) در علم به میان معرفتی رسیده است و اگر هر ده سالی یک مقاله در این زمینه نوشته و منتشر شود این امیدواری وجود دارد که این جوانه و نوشاخه از ایران به جهان معرفی شود! و اگر نه

۱- منصور رضوی. همان منبع، ص ۲۱.

۲- فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۳۵ و ۳۴، (تابستان و پاییز ۸۵)، صص ۹-۱.

۳- فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۳۶، (زمستان ۸۵)، صص ۱۲-۱.

همچون شعله خردی می‌تواند خاموش و فراموش گردد. نوشاخره‌ای که تولد آن ۴۱ سال پس از نام‌گذاری آن اتفاق افتاده است!^{۱*}

مردم‌شناسی هنر پیش از تاریخ

همان گونه که اشاره شد فصلنامه علوم اجتماعی همچنین شروع کننده حرکتی در مردم‌شناسی هنر پیش از تاریخ ایران بوده است و توانسته است تنها با دو مقاله آغازگر حرکتی گردد که در طی نوزده بیست سال گذشته کشفیات بسیاری در زمینه حکاکی و کنده‌کاری نقوش و نمادهای غالباً ماقبل تاریخی تا عصر پارینه سنگی را سبب شود و تاریخ هنر ایران را از ۶ هزار سال و نقوش سفالینه‌های تپه سیلک کاشان، دست کم به دوازده هزار سال و حداکثر تا چهل هزار سال پیش به عقب ببرد، نقوشی که باستان‌شناسان فرنگی و ایرانی وجود آنرا در ایران نفی کرده بودند.

این دو مقاله در شماره‌های ۷ و ۸ و ۹ فصلنامه منتشر شده است که مبنای کتابی شد که دانشگاه علامه طباطبائی به شکل چشم‌گیری آنرا به چاپ رساند.^{۴*} این کتاب پرتو نویی را به باستان‌شناسان و مردم‌شناسان و پژوهشگران محلی در ایران نشان داد که به زودی به تولید چهار جلد کتاب و ده‌ها مقاله و صدها گزارش یک سریال

۱- فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۶۷، (زمستان ۱۳۹۳).

* عنوان و ترکیب ابداعی "گل ° خویی" و "گل خوشناسی" در سال ۱۳۵۴ در سروده‌ای به نام گل حسرت (۴) آورده شده است.

۲- فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۷ و ۸، (پاییز و زمستان ۱۳۷۶).

۳- فصلنامه علوم اجتماعی، شماره ۹، (بهار ۱۳۷۷).

۴- مرتضی فرهادی. موزه‌هایی در باد (رساله‌ای در باب هنر پیش از تاریخ در ایران)، تهران، ۱۳۷۷، دانشگاه علامه طباطبائی.

* این کتاب پیش از چاپ به عنوان پژوهش سال جمهوری اسلامی و پس از چاپ به عنوان کتاب برجسته دانشگاهی دانشگاه تهران برگزیده گردید.

بررسی انتقادی فصلنامه علوم اجتماعی از ... ۱۰۳

تلویزیونی و یک فیلم مستند کوتاه هنرمندانه از این کشفیات در سراسر ایران منجر گردید.^۱ **

این رویکرد سبب شگفتی مؤلف نیز شد و نشان داد که یکی از تأثیرات بسیار مجلات علوم اجتماعی می‌تواند، نشان دادن راه و معرفی موضوع برای پژوهش باشد. البته در آن زمان تعداد مجلات علوم اجتماعی بسیار کم بود.

این کنده‌کاری‌های صخره‌ای در تعداد چندین هزاری خود به منزله پیدا شدن یک بایگانی چند صد هزاری غالباً از قبل از ورود اسلام تا چندین هزار سال پیش را شامل می‌شود و به منزله اسنادی غیرقابل جایگزین^۲ افزون بر ایجاد جاذبه فرهنگی بسیار برای گردشگری^۳ می‌توانند همچون عکس‌های مستند برای باستان‌شناسی، مردم‌شناسی، زبان‌شناسان و نشانه‌شناسان و جامعه‌شناسان عمل کنند. علایم تکرار شونده در مسافتات بسیار دور از هم می‌توانند برای علم ارتباطات و زبان‌شناسی و انسان‌شناسی زبان، بسیار مفید و مهم باشد. این مطالعات اگر به پیش برود و این همه تصاویر ما قبل تاریخی، زمان سنجی و طبقه‌بندی شوند، این مجموعه می‌تواند به پایه

۱- پس از چاپ این مقالات و کتاب گزارش‌های بسیاری از سراسر ایران درباره کشف این گونه نقوش صخره‌ای در مطبوعات ایران به چاپ رسیده و در این میان کتاب‌های زیر:

الف) جلال‌الدین رفیع‌فر. سنگ نگاره‌های ارسباران، تهران، ۱۳۸۴، سازمان میراث فرهنگی.

ب) محمد ناصری فرد. موزه‌های سنگی، هنرهای صخره‌ای (سنگ نگاره‌های ایران)، اراک، ۱۳۸۶، نشر نوای دانش.

ج) محمد ناصری فرد. سنگ‌نگاره‌های ایران (نمادهای اندیشه‌نگار)، خمین، ۱۳۸۸.

** بر این چهار جلد کتاب باید گزارش‌های بسیار زیادی را چه در روزنامه‌ها و مقالاتی را در فصلنامه‌ها تخصصی و علمی^۴ پژوهشی افزود. در ضمن از این نقوش صخره‌ای، سریالی چندین قسمتی به نام سنگ‌نگاره‌های تیمره با گویندگی و گزارشگری داریوش ارجمند و فیلم مستند کوتاه و هنری از آقای مهدی اسدی که برنده جایزه نیز گردیده، تهیه شده است.

و "پارچینه" ^۱ از توصیفات جدید مبدل شده و منجر به زایش نظریات نوین در علوم اجتماعی گردد که این گونه تأثیرات را مؤلف در کار پژوهشی خود احساس می‌کند. به طوری که تحلیل محتوای این نقوش در توجه و ترغیب وی به انسان‌شناسی جنگ تا اندازه زیادی مؤثر و برانگیزاننده بوده است.

شیوه‌ها و گونه‌های یاریگری (مشارکت، تعاون، همکاری) و زمینه‌های گوناگون

فصلنامه علوم اجتماعی، جهان پرتخاصم و یاریگری

گفتنی است که دوره جدید نامه علوم اجتماعی با ده سال وقفه پس از انقلاب و با مدیرمسئولی دکتر غلامعباس توسلی و زیر نظر شورای نویسندگان، در پاییز ۱۳۶۷ و با چاپ سخنرانی حسین العطاس ^۲ با نام "درباره اسلام و علوم اجتماعی" شروع شده است؛ شاید به این دلیل که برخی فشارهای اوایل انقلاب را از دوش علوم اجتماعی بردارد. جالب آن که در شماره یک دوره جدید نامه علوم اجتماعی دو مقاله با عناوین: گونه‌شناسی یآوری‌ها و یاریگری‌های سنتی در ایران» از نویسنده این سطور و «شیوه‌های همیاری در جامعه روستایی ایران» از آقای دکتر مهدی طالب به چاپ رسیده است. گفتنی است که در سال ۱۳۷۰ هم در شماره پنج نامه علوم اجتماعی دانشگاه تهران، و همچنین در شماره ۱ و ۲ (پاییز و زمستان ۷۰) فصلنامه علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی و شماره ۳ و ۴ آن (بهار و تابستان ۱۳۷۱) دو مقاله درباره

۱- "پارچینه" (pârçine)، واژه زیبا و دیرینه به معنای نردبام و چینش‌هایی از پیش نهاده، طرح و نقشه و واگیره

پیشین.

۲- استاد مالزیایی علوم اجتماعی.

تعاونی سستی واره و یک مقاله درباره "بُنه‌شناسی" به چاپ رسیده است،^۱ که نشان دهنده توجه و گرایش دانشکده‌های علوم اجتماعی ما در آن زمان به مسئله مهم، اما فراموش شده "یاریگری" (مشارکت و همکاری و تعاونی‌های بوم‌زاد) در ایران و فراتر از آن در کل، حرکت به سوی راه بسیار پرچم و خم و دشوار بومی‌سازی علوم اجتماعی^۲ و همچنین پژوهش‌های میدانی ژرفانگر و اکتشافی در ایران بوده که متأسفانه در حد انتظار ادامه نیافته است. این در حالی است که در دهه‌های بعدی با ورود مفاهیم و نظریات مربوط به "سرمایه اجتماعی" و "مشارکت" و "توسعه مشارکتی" از سوی سازمان‌های بین‌المللی، سازمان ملل و همچنین علوم اجتماعی غرب، و فعالیت‌های جهاد سازندگی، بسیج و پشتیبانی جنگ و ان.جی.ا.ها و فعالیت‌های اجتماعی گروه‌های مشارکتی مردم نهاد برخاسته از ضرورت‌های درون جامعه ما، می‌توانست^۳ به ویژه با توجه به پیامدهای جنگ مشارکتی و جهادی مردم ایران و تجربیات وزارت جهاد در توسعه مشارکتی^۴ این روند به شیوه‌ای فراگیر در عرصه‌های گوناگون و به ویژه در توسعه پایدار، از نوع فرادادی و فتوتی پس از اتمام جنگ جدی گرفته شده و همه نیروهای خط مقدم جبهه‌ها را در مسیر توسعه پایدار قرار دهد و اجازه ندهد که پیوندهای سازمانی و گروهی رزمندگان مردمی و داوطلب و خودخواسته ایران از هم پاشیده و روحیه یاریگری و ایثار و دگریاری در مرداب مصرف‌انبوه، به فراموشی و استحاله دچار شود و ما از جنگ تحمیلی به سبک زندگی مسرفانه حاصل از آزار

۱- افزون بر این مقالات باید مقالاتی که در ربع قرن گذشته در ماهنامه وزارت جهاد سازندگی، ماهنامه زیتون و کیهان فرهنگی و همایش‌های مربوط به مشارکت و روحیه جمعی در ایران کار شده‌اند را نیز ملاحظه کرد که نشان دهنده توجه برخی وزارتخانه‌ها و نهادهای انقلابی و به ویژه جهاد به بحث یاریگری و مشارکت بوده است.

۲- نک به: مرتضی فرهادی. «خم و چم‌ها و دشواری‌های بومی‌سازی یک نظریه... (بومی‌سازی نظریه تکروی و فردگرایی کشاورزان ایرانی) بومی‌سازی علوم انسانی در ایران. مجموعه مقالات به کوشش احمد گل محمدی و همکاری جلال کمالی اردکانی، تهران، ۱۳۹۴، انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی، صص ۲۵-۹۴.

"اقتصاد بادآورده" (آزار هلندی، آزار مَکِل مَکِل مَکینگی،...) ^۱ و نسخه‌ها و برنامه‌های مکتب‌نوسازی برخاسته از نظام سوداگری ^۲ استعماری بغلتیم و فضا و فرهنگ مقاومتی حاصل از انقلاب و جنگ و انرژی و پتانسیل آن را در ابعاد و جبهه‌های اقتصادی ^۳ اجتماعی جدید به شکل مؤثر و مستمر با یکدیگر پیوند زده و معنای کافی و همه‌جانبه‌ای را به نمایش بگذاریم که حاصل آن شیوه‌های خاص و خلاقه، برای توسعه همه‌جانبه و پایدار ایران را رقم بزند و سرمشق کشورهای توسعه نیافته و به ویژه کشورهای مسلمان و همسایه گردد. اما متأسفانه همه این تجربیات گوناگون مانند خط‌های موازی در هندسه اقلیدسی انگار پس از جنگ به هم پیوستند و پیوند نخوردند. پس از حدود ربع قرن هنوز انگار هیچ ربطی بین مطالعات مربوط به یاریگری و "پتانسیل فرهنگی" مورد نظر مؤلف ^۲ و مسئله "سرمایه اجتماعی" و رفتار جمعی و مدیریت و توسعه مشارکتی و تجربیات مربوط به انقلاب و تجربیات وزارت جهاد و بسیج و جنگ تحمیلی هشت ساله و تجربیات تاریخی هفتاد ساله گذشته و نهضت ملی شدن نفت وجود ندارد و این موارد و عناصر کمیاب و تجربیات دیرباز حتی در داخل یک ظرف واحد و اجبار مکانی در دانشکده‌های علوم اجتماعی و سازمان‌ها و وزارت‌خانه‌های عریض و طویل لِرزه‌های (تکانه، چندش) مکانیکی و دستگاه‌های "ترکیب کن" و مرکب‌ساز و نه مخلوط کننده ما نیز نتوانسته‌اند به ترکیبی کارآمد دست یابند. برای مثال پس از مدت‌ها، هنوز بیشینه مطالب و حتی مثال‌های مربوط به بخش کشاورزی و روستایی در مبحث "سرمایه اجتماعی" و "همیاری" و "اعتماد اجتماعی"، "اعتماد و مبادله بازاری" و... در طرح نظریات کسانی همچون **جیمز کلمن و پاتنام، فوکویاما، مرنسی و دیگران** در پایان نامه‌های ارشد و دکتری

۱- "مَکِل مَکِل مَکینگی" (makel makel makinegi). درباره این آزار نک به: ویژه نامه آب همین فصلنامه در شماره ۷۲.

۲- درباره مفهوم پتانسیل فرهنگی و تعریف و توصیف اینجانب نک به: مقدمه بلند کتاب انسان‌شناسی یاریگری، ۱۳۸۸، نشر ثالث.

بررسی انتقادی فصلنامه علوم اجتماعی از ... ۱۰۷

دانشکده‌های علوم اجتماعی از همان منابع آورده می‌شود و انگار کسی در ایران حوصله خواندن منابع و پژوهش‌های ایرانی و تطبیق اصطلاحات و مفاهیم مربوط به آنها را با واقعیت‌های جامعه ما و یا اعتماد به نفس لازم برای عبور دشوار از تسمیه‌گرایی‌های آسان را ندارد. انگار ما حتی در سطح نظری نیز توانایی پل زدن بین نظر و عمل و نظریه و واقعیت‌های بومی را از کف داده‌ایم و همچون همه چیزها مترصد واردات نظریه و نسخه و داروی بیگانگانیم و تجربه هفتاد ساله برای ناامیدی ما از نسخه‌های غیربومی کافی نیست! و انگار نه در دانشکده‌های علوم اجتماعی و نه در مراجع برنامه‌ریزی، تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری نه کسی به کوه تجربیات ملت ما در انقلاب و جنگ کاری دارد و نه به تجربیات درازمدت تاریخی ما و نه کسی به توصیفات و نظریات درونزاد و بومزاد ما درباره مشارکت و توسعه و یا هر چیز دیگری. مدت نسبتاً زیادی این پرسش در مؤلف شکل گرفته که دلیل این واقع‌گریزی در روشنفکران و استادان و مدیران ما از کجا سرچشمه گرفته و برای این بی‌توجهی‌ها چه باید کرد؟ چگونه است که حتی کسانی که خود از بطن و متن شرایط فعلی ما و با تحمل سختی و ایثار و مشارکت بیرون آمده‌اند غالباً نسبت به این مسائل بی‌توجهند؟

نباید فراموش کرد که اگر چه سرمایه اجتماعی حاصل از فرهنگ مشارکتی در سرشت همه جوامع و همه دوران‌ها وجود دارد، اما کم و کیف آن در جوامع با محور اصلی رقابتی و جوامع با محور اصلی رفاقتی از چند هزار سال پیش متفاوت بوده و اغلب جوامع شرقی (آفریقایی^۱ آسیایی و آمریکای لاتین) به لحاظ تاریخی و فرهنگی سهم بیشتری را در این زمینه دارند. از این گذشته در جوامع و جغرافیای "دشوار زیست"، بخشی از کمبودها و نابودها، از راه "پتانسیل فرهنگی" و مشارکت جبران می‌شده است. اما غرب اخیراً پس از تکاندن "درخت جهان" (نیروی کار متبلور و تجارت کار زنده غیراروپایی)، قلّه فروافتاده کوچکی از این کوه یخ در حال آب شدن در جامعه سوداگری را بازیافته است و به حق شگفت‌زده شده است و برخی

پژوهشگران اینترنتی از این شگفت‌زدگی بیشتر شگفت‌زده شده‌اند و ندانستند که شراکت در توانایی‌های گوناگون و از آن جمله "مایه"^۱ و "سرمایه"^۲ مردم، همان سرمایه اجتماعی است و آن اعتباری است که با "آبرو" و منزلت اجتماعی فردی و یا جمعی گره خورده است^۳ و از هزاران سال پیش در روستا و کشتزار و در کوه و بیابان و "مال" و "بلوک" دامداران کوچ‌رو و یکجانشین و اصناف شهرها و حتی در میان بازرگانان و تجار شرقی تا چه اندازه به وفور و فراوانی و گوناگونی [انواع جوهری و گونه آمیزی‌های آنها] و یک منظوره و چند منظوره، گروهی و سازمانی وجود داشته و هنوز هم بقایای آن در حد مزه و هم به قدر تشنگی موجود است و هم از نیم قرن گذشته به تواتر به کوشش پژوهشگران غالباً مردم‌شناس و مردم‌نگار و جغرافیادانان ایرانی گزارش شده است.

افزون بر این و فراتر از تأثیرات یاریگری در سطح خرد و میانه، در سطح کلان و بین‌المللی، از آنجا که راههای رقابتی فردگرایانه ستیزه‌پرور و جنگ‌آفرین نظام "سوداگری" استعماری^۴ غرب، در پانصد سال گذشته و به ویژه در یکصد سال اخیر و با سر باز کردن زخم "ناسور" نظام یاد شده در جنگ جهانی اول و دوم^۵ و به نمایش درآمدن درون مایه آن، جهان را بر لب پرتگاهی پرژرفا کشانده است، تغییر جهت

۱- منظور از "مایه": ثروت و پس‌انداز فرد یا خانواده و گروه و صنف و جامعه و غیره است.

۲- منظور از "سرمایه": ثروت و پس‌انداز آورده و یا به کارگیری "کار تن‌یافته" (متجسد، متبلور) در کار تولید است.

۳- مردم خوش حساب ما همانند ضرب‌المثل فارسی "شریک مال مردم" (دیگران) بودند!

۴- این جنگ بین‌المللی اما به شکل بی‌نشان و پنهان به قول "فوکو" به نمایندگی از قدرت نوینی که می‌خواهد بیش از پیش و حتی‌المقدور پنهان بماند، هنوز و هم اکنون در جهان و به ویژه در پس از وقوع انقلاب اسلامی و فروپاشی شوروی به اشکال جدید در حال رخ نمودن است و آخرین نمونه آن را در جنگ مستور و مغلوبه بین‌المللی چند کانونه و در نتیجه فرآر و خطرناک و سرطانی "مهار دشوار" امروز در خاورمیانه می‌توان ملاحظه کرد.

بنیادی پارادایمی از "کنش‌های متقابل گسسته" به "کنش‌های متقابل پیوسته" را به صورت ضرورتی غیرقابل انکار و غیرقابل نادیده انگاری درآورده است. بدین گونه در بالاترین سطح معرفتی فلسفی و "علوم اجتماعی عام" و از آن جمله در علم تاریخ، جامعه‌شناسی، و انسان‌شناسی، جهان منتظر راه‌هایی برای دفاع از طبیعت، هستی و جامعه بشری در برابر خشونت فردگرایی تشدید شوندهٔ بدفرجام است.^۱ پیشنهادهای بدیل ما با وجود غرابت بسیار امروزی آن در جامعه چندپاره و منقسم و به قول "هگل" فروریخته، حتی در سطح خانواده، مبتنی بر قرابت بسیار با نظام‌های دراز ریشه در محور اصل "کنش‌های متقابل پیوسته" و مبادلات گرم جمع‌گرایانه دو میلیون ساله و عاقبت به خیر بازتابیده به قول "یونگ" در "ناخودآگاه جمعی"^۲ بشری است.

این ضرورت که مؤلف از اواخر دهه چهل آنرا احساس کرده، روز به روز به ژرفای عاطفی و ادراکی آن بیشتر پی برده است، امروزه به هزار زبان و ادبیات گوناگون که یکی از آخرین آنها، حتی در چارچوب نظام تجارت رقابتی خود را در لزوم عبور از اقیانوس سرخ به اقیانوس آبی در کلام "جان کیم" و "رنه موبورگنه" نشان می‌دهد.^۳ من شک ندارم اگر آنها در اعماق ذهن خود به اقیانوس سبز دور از دسترس نیندیشند، دیگرانی به راهنمایی ضرورت و احتیاج دیر یا زود به آن خواهند اندیشید. دنیای پرتخاصم با اقیانوس به رنگ خون، نمی‌تواند تا ابد بدین شیوه به پیش برود.

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱- مؤلف این سطور با توانایی ناچیز خود، در راه کم رهرو "کنش‌های متقابل پیوسته" نزدیک به نیم قرن کوشش‌هایی بهتر از ماندگی را انجام داده است، و سه جلد کتاب و تعداد نسبتاً زیادی مقاله در این حوزه به چاپ رسانده است. اما در یکی دو دهه اخیر به ضرورت به "جنگ" یعنی بارزترین و خطرناک‌ترین نمونه کنش‌های متقابل گسسته و پیامدهای آن در کتاب **انسان‌شناسی جنگ** از دیدگاهی مغلوب و مغفول پرداخته است که قرار بود پیش از **انسان‌شناسی یاریگری** به چاپ برسد که هنوز امکان آن فراهم نشده است. اما عجلتاً نظرات مشروح مؤلف را می‌توان دست کم در زمینه یاریگری و ضرورت آن مطالعه کرد.

۲- به نظر می‌رسد "ناخودآگاه قومی" یونگ، همان تأثیرات فرهنگی ناپیدا در ذهن تاریخی آدمیان است.

3. W. Ghan Kim, Renee Mauborgne, **Blue Ocean Strategy**, Harvard Business School Press, 2005.

در همین جا گفتن دارد که فصلنامه علوم اجتماعی به جز مقالات پراکنده درباره یاریگری (مشارکت، همکاری، تعاون) یک ویژه‌نامه درباره مشارکت سیاسی نیز منتشر کرده است؛ اما مشارکت در کلیت و نظام‌وارگی خود معنادار است و تجزیه آن به سطوح گوناگون و نگاه به آن به شکل ابزاری و جزئی‌گرایانه و کمی‌گرایانه کردن آن همچون "خلاصه کردن، کشتن است" با تقلیل‌گرایی بسیار همراه است و برای نظام‌مندسازی یاریگری، به کار جمعی فراوان و فرارشته‌ای فراوان و حتی میان‌معرفتی نیازمند است. البته تبیین نظری، تازه گام نخست برای رفتن به سوی کاربردی کردن این اندیشه در فضا و ساختارهای اجتماعی است که اکنون متأسفانه در تقابل و ضد آن است.

مجله علوم اجتماعی نقاط قوت کوچک و بزرگ دیگر نیز داشته است و صحبت درباره آنها از عهده مؤلف خارج است و باید متخصصان آن رشته‌ها درباره مقالات آن با دقت بیشتر سخن بگویند. اما آخرین و مهمترین موضوع میان رشته‌ای که این مجله سردمدار آن بوده است، مسئله بنیادی و متأسفانه فراموش شده یاریگری است که مؤلف در ۴۸ سال گذشته دست از سر آن برنداشته است؛ چرا که چاره مشکلات جهان و کشورهای نظیر ایران را در احیاء و بازاندیشی و کار نظری و عملی بر روی آن به عنوان بدیل و راه سومی برای نظام سوداگری^۱ استعماری و نظام متضاد با آن می‌داند^۱ که بیش از هر نظام دیگری با اندیشه‌های شرقی و ایرانی و اسلامی سازگاری دارد و برای اقتصاد کشور ما «بن بست شکن» می‌باشد و بازوی شیر خدایی و رستم‌دستانی برای توسعه پایدار کشورهای نظیر ما به حساب می‌آید.^۲

۱- نک به: محمود مهام. «تغییرات پارادایمی در تحلیل مسائل اجتماعی: از رقابت تا همکاری...»، فصلنامه برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی، س ۲، ش ۵ (زمستان ۱۳۸۹).

۲- درباره مناسبات نظام یاریگری به اسلام و ادیان افزون بر منابع معرفی شده در کتاب فرهنگ یاریگری در ایران و فصل دهم (فرهنگ ایرانی و مشارکت) در کتاب انسان‌شناسی یاریگری و یا در: «بازتاب آموزه‌های دینی در فرهنگ ایرانی و بنیادهای دگریار ناهم‌تراز»، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۴۶ (پاییز ۱۳۸۸)، صص ۱-۳۹ و

پرداختن به مسئله مشارکت از جنبه‌های گوناگون هم در فضاهاى مفهومی و کلی و تاریخی و هم مصادیق اجتماعی و سیاسی و هم مصادیق سنتی و بومی آن در ایران بوده است. افزون بر مقالات پراکنده نسبتاً زیاد، دو ویژه‌نامه "مشارکت سیاسی" و "ویژه نامه انقلاب اسلامی" نیز در این کارنامه وجود دارد. ملت ما در طول تاریخ به دلایل گوناگون دارای روحیه مشارکتی بالا و سرمایه اجتماعی فراوان بوده که می‌توانسته بسیاری از کمبودهای اقلیمی و سختی‌های اجتماعی را آسان سازد. شروع دوران تولید غذا (کشاورزی و دامپروری) از ایران و بین‌النهرین و خاورمیانه و اهلی کردن مهمترین اقلام کشاورزی و دامی در این منطقه غالباً سخت و نیمه‌کویری، نشانه وجود این موهبت بزرگ و "پتانسیل فرهنگی"^۱ به شدت متراکم و متکاتف در ایران و منطقه بوده است.

اما بیماری "اقتصاد بادآورده"^۲ و گونه‌های فراوان کم‌شناخته آن همچون "آزار هلندی" (آزار ایرانی الاصل و هلندی‌الاسم) و ناشناخته‌تر آن مانند آزار "مکمل مکمل مکینگی"^۳ و "آزار کونکاری"^۴ و غیره به ویژه پس از جنگ جهانی دوم و در پاگرد اصلاحات ارضی سبب شده است که هشیاری فرهنگی ما درباره کار و تولید و طبیعتاً کار جمعی و پتانسیل فرهنگی و یاریگری در زمینه‌های گوناگون کاهش یابد. اما طرح این گونه مسائل می‌تواند به یادآوری و هشیاری فرهنگی ملت ما کمک کند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

همچنین احمد علی یوسفی. اقتصاد تعاونی از منظر اسلام، تهران، ۱۳۹۴، انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی و منابع آن.

۱- درباره "پتانسیل فرهنگی" نک به: مقدمه انسان‌شناسی یاریگری.

۲- درباره اقتصاد بادآورده نک به: «صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن»، دو فصلنامه دانش‌های بومی ایرانی، ش ۱.

۳- درباره "آزار مکمل مکمل مکینگی" نک به: شماره ۷۲، فصلنامه علوم اجتماعی (ویژه‌نامه آب).

۴- نک به کتاب صنعت بر فراز سنت یا در برابر آن. در دستور چاپ.

مردم ایران و کشورهای نظیر ما باید بدانند که از دو سنخ فرهنگ رفاقتی و رقابتی، اغلب کشورهای جهان سوم و حتی برخی کشورهای اروپایی از گونه رفاقتی و جمع‌گرا، ستم ستیز و برابری خواهند و در لوای همین فرهنگ توانسته‌اند بر سختی‌های زندگی طبیعی و اجتماعی در چندین هزار سال گذشته فایق شوند. مردم ما با عبور از بیماری "اقتصاد بادآورده" در شکل‌های گوناگون آن دوباره باید به ریشه فرهنگ مشارکتی خود باز گردند.

گفتیم نمی‌شود در "خلاء ضرورت" و احساس عدم نیاز و توهم بی‌نیازی به مشارکت پرداخت. ما باید به ضرورت‌های پیش از "اقتصاد بادآورده" و هشپاری فرهنگی و جمعی ملازم آن بازگردیم و در این مورد بازگشت به خود، بازگشت به زمین، بازگشت به روستا، بازگشت به کار جمعی و بازگشت به تولید، دور شدن از فرهنگ مصرفی، دور شدن از اوقات فراغت بدون کار (اوقات بلاهت)، دور شدن از فرهنگ رقابتی ستیزه‌جو و جنگ‌طلب، دور شدن از فضاهای توهمی و مجازی و ظواهر نمایشگاهی و بازگشت به واقعیت طبیعی و واقعیت اجتماعی و واقعیت فرهنگی باید در دستور کار ملت و دولت ما قرار گیرد. بازگشتی که امیدواری برای توسعه پایدار فرادادی و فتوتی را در پی داشته باشد.

در همین جا باید گفت اگر چه فصلنامه علوم اجتماعی به نسبت و به خوبی درباره کار جمعی و مشارکت و یاریگری در گونه‌ها و زمینه‌های گوناگون وارد شده است، اما متأسفانه از کار و تولید به شکل انتزاعی و مطلق غفلت بسیار شده است. این جای تأسف بسیار است که در ۷۰ شماره مجله تنها یک مقاله درباره کار در فصلنامه ما وجود داشته است^۱ و از فرهنگ تولید و تولید نه به شکل انضمامی و فرعی و جنبی متأسفانه حتی یک مقاله چشم‌گیر بیادام نمی‌آید؛ در زمانه‌ای که این اندازه عناوین

۱- «کار در اندیشه و آیین‌های ایرانی» اسلامی و یونانی، یهودیایی، مسیحیایی، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۵۵ (زمستان ۱۳۹۰).

ترجمه‌ای و غیرترجمه‌ای دربارهٔ مصرف و مصرف‌انبوه و جامعه مصرف‌انبوه و فرامصرف و اوقات فراغت، کتاب و مقاله به چاپ می‌رسد. این عدم توازن «کلوا و شربواو را تو در گوش کن / و لا تسرفو را فراموش کن» معنادار به نظر می‌رسد؛ جامعه‌شناسان، روانشناسان اجتماعی و مردم‌شناسان و اقتصاددانان و فلاسفه ما را چه افتاده است؟

در پایان باید افزود برای رسیدن به فصلنامه‌ای با موضوعات نو، ضروری و بنیادی و نان شبی، راه درازی در پیش است و امیدوارم در ربع قرن بعدی و با تکیه بر تجربیات ربع قرن گذشته، مجله بتواند راه‌های بسیار مفیدتری را به پیش ببرد. جای تأسف است که ما نتوانسته‌ایم پیش از این مدت ویژه‌نامه‌هایی درباره کار و دگرگونی‌های فرهنگ کار در ایران، درباره جامعه‌شناسی تولید و دگرگونی‌های فرهنگ تولید در ایران و درباره جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی زیست‌بوم در ایران، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی و حقوق و اقتصاد و سیاست و حکمرانی و مدیریت آب در ایران، جامعه‌شناسی روستایی و درباره نقد و پیامدهای ده‌گیزی، ایل ستیزی و در واقعیت تمرکز همهٔ امکانات در شهرهای مصرفی و اکثریت خدمات به طبقهٔ تن‌آسان نوپدید و تکیه‌گاه و امید نظام سوداگری^۵ استعماری استکباری، و پدیده‌های در پیوند با آن، افزایش و حشمتناک مصرف‌گرایی و آموزش یکصد ساله غیررسمی زنان ایران از درون و برون در کشاندن آنان به جرگه مصرف‌گرایی افراطی مدیریت تن و رهاکردن ذهن، آسیب‌شناسی واقعیت‌ستیزی پزمدرنیستی! و کتاب و مطالعه‌گریزی و پس رفت و آب رفت فرهنگ کتاب‌خوانی در ایران، شیئی‌پرستی نوین و ابزارزدگی و ابزار ذلیلی و مدینه فاضله و دقیقه فاضله‌سازی‌های نوین! آسیب‌شناسی سرسپاری به آموزش و پرورش حافظه‌گرا، مصرف‌گرا، شکل‌گرا و خواسته‌افزا و کار و تولید و طبیعت واقعیت‌گریز و نقد آموزش غیررسمی (مطبوعات و رسانه‌های گروهی و ملی و بین‌المللی مصرف‌محور و اقتصاد‌بادآورده و توسعه‌پایدار) منتشر کنیم. در مورد توسعه پایدار بزرگترین وظیفه مجلات علوم اجتماعی شناسایی در هر لباس "مکتب

نوسازی" و به ویژه نوسازی متقدم و افشاء زور پوشیده و لخت قدرت‌های استیلایی در راه توسعه بیش از ۱۶۰ کشور توسعه نیافته است و طراحی راه‌های نوین و تکثرگرا و خلاقه بومزاد و فهم موانع واقعی و نه موانع فرصتی و اروپامحور مکتب نوسازی و افشاگری در این زمینه باید باشد و باز باید تکرار کنم که امر توسعه به هیچ وجه صرفاً اقتصادی نیست و میان رشته‌ای و حتی میان معرفتی است و مجلات علوم اجتماعی اما باید بسیار بیش از این در امر توسعه ورود کنند.

اما این فصلنامه در حوزه‌های دیگر علوم اجتماعی نیز مقالات به نسبت فراوان‌تری دارد که پس از مقالات جامعه‌شناسی، بیشترین مقالات در حوزه ارتباطات است که چند مقاله خلاقه و تازه‌یاب از دکتر محسنیان‌راد را نیز در بر دارد. در درجه سوم مردم‌شناسی و در درجه چهارم مقالات مربوط به یاریگری (مشارکت، تعاون، همکاری) و در درجه پنجم مقالات مربوط به خدمات اجتماعی و در درجه ششم مقالات حوزه برنامه‌ریزی (شهری) و در آخر مقاله‌شناسی و کتاب‌شناسی و کمترین مقالات در حوزه جمعیت‌شناسی و روانشناسی اجتماعی بوده است. با وجود تفاوت‌های کمی چشم‌گیر در تعداد مقالات هر رشته، در یک مسئله کیفی همه این مقالات ° به جز برخی استثنای‌های گریزناپذیر و دلگرم‌کننده - با هم شریک و هم‌رنگ‌اند و به قول قدمای ما همه ساکنین این کویند و آن این است که غالباً کاری به هویت و فرهنگ و حتی جغرافیای جهان‌سومی ندارند. ما در مجلات علوم اجتماعی مان بنا بر سنت قدیمه و ریل‌گذاری شده تکامل‌گرایانه و کارکردگرایانه مکتب نوسازی، تنها کافی است به پاک‌سازی مسائل از فرهنگ و هویت شرقی و جهان‌سومی و بی‌ذکر نام فرهنگ و هویت ایرانی بپردازیم. فرض بر این است که در جهان سوم در هیچ جا و هیچ چیز منجمله در مسائل شهری و روستایی هیچ گونه برنامه قابل قبولی وجود نداشته است و آنچه دارد در کشور و در همه زمینه‌ها اتفاق می‌افتد طبیعی و حتی ضروری است، پس هیچ آژیر خطری از هیچ سوی و رشته‌ای بر نمی‌خیزد و خوشبختانه وقتی ما در خوابیم دانشمندان علوم اجتماعی اروپا بیدارند، همان‌گونه که

وقتی کوروش در خواب بود. بنابراین علوم اجتماعی ما مانند بیماری است که به کم‌خونی دچار است، کم‌حافظه است و با حداقل انرژی می‌نویسد، کم‌رنگ می‌نویسد، سرد و دور ایستاده است، عصا بدست است و غالباً فراموش می‌کند که از کجای آمده است، پس به شکل آستیگمات فراموش می‌کند که می‌خواسته به کجای برود و امیدوارم که این بیمار همراه چهل چیز پیرامونش سالم شود، بلند و با اطمینان سخن بگوید، پر انرژی و هشیار باشد و به جامعه و جمع و ملت ما انرژی ببخشد و راهنمایی سرزنده و هشیار و بیدار برای مردم ما و کشورهای نظیر ما باشد!

همانطور که قبلاً اشاره شد، مجله در سفارش مقالات نقشی نداشته است. ما در این ربع قرن منتظر مقالات وارده بوده‌ایم، تنها درباره موضوع ویژه‌نامه‌ها مجله از پژوهشگران و استادان و به شیوه‌های غیررسمی و گرم از علاقمندان در آن زمینه خواهش مقاله داشته است.

در سال‌های نخست اغلب کارهای فصلنامه "صلواتی" و داوطلبانه به پیش رفته است. پس از مدتی دانشگاه به نویسندگانی که مقالات آنها پذیرفته شده است و به داوران مبلغی می‌پرداخته که با اصطلاح اینجانب و به دلیل ناچیزی آن "حق‌البرق" نامیده می‌شود. با این وجود خوشبختانه مجله در ربع قرن گذشته هرگز از نویسندگان پول نگرفته است! که در سال‌های اخیر در برخی مجلات رایج گردیده است.

خواننده گرامی ملاحظه می‌کند که به جز داوری‌های جاری در حین کار و معمول و مرسوم برای گزینش و چاپ مقالات، این فصلنامه نیازمند یک داوری تاریخی و تطبیقی چند رشته‌ای با فصلنامه‌های نظیر و هم‌عصر خود می‌باشد تا آشکار شود که دقیقاً تحت چه شرایطی در این ربع قرن و به نسبت مجلات علوم اجتماعی دیگر چه کرده است؟

بنا بر تخمین این جانب با احتساب دست کم سه ماه کار برای هر مقاله^۱ و همچنین کارهای فنی، داوری، ویراستاری و غلط‌گیری و مدیریت و چاپ، کار این دوره ۷۰ جلدی منهای نبوغ و غیرت و کارخلاقه و قهرمانی و اساطیری و وطن‌خواهی فردوسی!، از نظر کار فیزیکی و کوشش برای یادگیری از طریق تقلید و آزمایش و خطا! این مجله کار کمی نبرده است و کمینه چهل سال عمر از کارکشتگان و سرآمدان علوم اجتماعی و سربازان گمنام کار تایپ و چاپ و صحافی و ویراستاری و غیره را به خود اختصاص داده است. پس لازم است که گروهی و دستگاه‌هایی نیز دست کم یک سالی صرف معرفی و نقد چنین کارهایی نمایند. نبود چنین نظارت و پژوهش بر پژوهش‌ها و داوری بر داوری‌ها و نوشتن بر نوشته‌های پیشینیان سبب می‌شود که ما همچون ماهیان غارهای آبدار نور و سوی چشمانمان را از دست بدهیم و کورمال کورمال راه بسپاریم. افزون بر این کمبود داورهای منصفانه و خردمندانه کیفی، نبود و کمبود فلاسفه قدر علوم اجتماعی سبب شده است که این کشتی بدون قطب‌نما با بادهای نامعلوم، کژتر به پیش رود.

جامعه علمی ما باید بداند که با چاپ مجله و کتاب کار پایان نمی‌پذیرد. متأسفانه ما در این زمینه کمبودهای بسیار ناشناخته و نپرداخته فراوانی داریم. نویسندگان و پژوهندگان فلسفه علم، جامعه‌شناسی علم و معرفت و توسعه علمی در ایران باید از موضوعات کلی و جهانی نقلی در این زمینه‌ها فراتر رفته و به سراغ ضرورت‌ها و مصادیق و مشکلات کار در ایران و مختصات و ویژگی‌های تولید علم و چند و چون و نو و کهنگی و پر و خالی بودن، برون‌زا و درون‌زا بودن، تقلیدی و تحقیقی بودن ظروف

۱- محاسبات مؤلف برای میزان کاربری و زمان‌بری مقالات خودش به طور متوسط چهار ماه برای هر مقاله است و برخی مقالات نظیر مقاله "جی‌غال اسمک" چاپ شده در شماره ۶۷ فصلنامه حاصل بیش از یک سال کار پاره وقت دراز مدت خود و دانشجویانش است. البته مؤلف می‌پذیرد که سریع‌القلم و تندنویس نیست و می‌پذیرد که کار میدانی و نازک طبیعتاً زمان‌برتر و دشوارتر است اما حتی پژوهشگران هوشمندتر و خوش‌روش و با بهره‌وری بالا نیز بعید است که به طور متوسط برای هر مقاله غیرکلیشه‌ای کمتر از سه ماه وقت صرف کنند.

و خلاقه و یا کلیشه‌ای بودن قالب‌ها و محتوای این تولیدات و سود و یا زیان‌آور بودن مضامین و نتایج کار و مشکلات و موانع تولید علم در ایران پردازند و به دلایلی سکوت سنگین درباره دیگران و کارهای همکاران معلوم نیست چه معنایی دارد:

آیا بنا بر ضرب‌المثل‌های فارسی نشانه رضایت است و یا پاسخ ابلهان خاموشی است؟ یا نشانه ناامیدی از نویسندگان و پژوهشگران ایرانی و یا ناتوانی از کار سخت و گاه دشمن‌آفرین نقد! و یا تکبر و خودشیفتگی و بی‌اعتنایی به کار دیگران و ناتوانی در دیدن دیگری است! یا بی‌جایگاهی نقد در کار معرفت و مجلات علمی و تخصصی در جامعه‌ای است که احساس سیری و پری از علم و بی‌نیازی از آن را دارد، جامعه‌ای وارداتی که تصور می‌کند علم و انواع معرفت و تحقیق را هم می‌توان کشتی کشتی و کامیون کامیون و یا به شیوه‌های پیله‌وری و از راه‌های کوهستان و به شکل رسمی یا قاچاق با قاطر وارد کرد!

در روانشناسی یادگیری و کار آموزش، شعاری است که می‌گوید: **اگر می‌توانی تشویق کن و اگر نمی‌توانی تنبیه و هیچ روشی ناسودمندتر از بی‌اعتنایی نیست!** فصلنامه علوم اجتماعی در اوایل کار خود از گوشه‌ای و رشته‌ای این کار را شروع کرده است. مؤلف خود در شماره ۵ و ۶ مجله با نقد کارهای مردم‌نگاری ایران از جهت مسئله‌یابی و روش، اولین نقد کلی مستقل از این رشته را به عمل آورده است. در این مقاله به نقد تکوینی و مضمونی و روشی مردم‌نگاران ایران پرداخته شده است و عوامل مؤثر در گزینش چنین روندی آستیگمات و آزارمند در مردم‌نگاری و مردم‌شناسی ایران و نتایج و کاستی‌های آن مورد توجه قرار گرفته است.^{۱*} در چند شماره بعد، مقاله‌ای

۱- مرتضی فرهادی. «آسیب‌شناسی پژوهش‌های فرهنگ عامیانه و لزوم مردم‌نگاری و مردم‌شناسی دانش‌ها و فن‌آوری‌های عامیانه و کار ابزارهای سنتی در ایران»، **فصلنامه علوم اجتماعی**، ش ۵ و ۶ (پاییز و زمستان ۱۳۷۳)، صص ۸۵-۱۱۴.

*. از چاپ مقاله نخست اکنون ۲۲ سال و از دومین مقاله ۱۸ سال می‌گذرد. برای آن زمان این گونه مقالات پیشروانه و جهت بخش بوده است و دست کم باب سخن را باز می‌کرده است. مؤلف امیدوار است جامعه‌شناسان، پژوهشگران و

دیگر در همین زمینه از همکار مردم‌شناس دانشکده آقای دکتر نعمت‌اله فاضلی به چاپ رسیده است.^۱ ما امیدواریم که پژوهشگران و نویسندگان رشته‌های جامعه‌شناسی و ارتباطات و سایر رشته‌های علوم اجتماعی که در این مجله دسته‌ای از مقالات مربوط به آنها است دست به قلم برده نقطه نظرات خود را به قصد سازندگی و بهبود کار و به شکل تخصصی مطرح نمایند.

آیا نباید بخشی از بودجه پژوهشی کشور در وزارت علوم و ارشاد و سازمان‌هایی نظیر صدا و سیما و میراث فرهنگی و غیره، دانشکده‌ها، پژوهشکده‌ها و اندیشکده‌ها صرف چنین کار فراموش شده‌ای بشود؟ البته متأسفانه در جامعه دانشگاهی و دانشجویی ما نقد به معنای نفی تند و تیز است که اگر چه نمونه‌های شفاهی و لحظه‌ای و سخنان گذرا و بی‌گدار در این زمینه فراوان است^۲ که البته این هرگز مورد نظر ما نیست^۳ اما نقد اثباتی، منطقی، عالمانه، اخلاقی و زیباشناسانه لازم برای نزدیک شدن به واقعیت، چیزی است و نقد در فضای از خودبیگانه و از خودگریزان و کلیشه‌ای و قیاس‌های مع الفارق نهیلیستی و آنارشیستی افراطی، چیزی دیگر و نقد تطبیقی و نسبی‌گرایانه و با ملاحظات و با نگاه به الزامات و ضرورت‌ها و امکانات محلی و پا در واقعیت‌های همه‌سویه و واقع‌گرایانه و صمیمانه و دلسوزانه چیزی دیگر است.

به قول سعدی: «شکسته استخوان داند بهای مومیایی را» و به قول نادرپور در شعر انگور: «چنین آسان مگیریدش، چنین آسان منوشیدش»^۲ به درستی که برای

استادان ارتباطات و دیگران توانسته باشند با دیدی کل‌نگر محتوای و جهت و کمبودها و پروردهای رشته مورد علاقه و کار خود را مورد توجه و داوری قرار دهند. این کار به دلایلی که اشاره شد آسان نیست اما به اندازه دشواری خود می‌تواند جهت بخش و مفید واقع شود.

۱- نعمت‌اله فاضلی. «آسیب‌شناسی مردم‌شناسی در ایران»، فصلنامه علوم اجتماعی، ش ۱۰، (تابستان ۱۳۷۷).

۲- چه می‌گویید؟ / کجا شاهد است این آبی که در هر دانه شیرین انگور است؟ / کجا شاهد است؟ / این اشک است / اشک باغبان پیر و رنجور است / که شبها راه پیموده / همه شب تا سحر بیدار بوده / تاکها را آب داده / پشت را چون چفته‌های مو دو تا کرده / دل هر دانه را از اشک چشمان نور بخشیده / تن هر

قدرشناسی از یک کار نو و خلاقه «باید در عمرت یک انشاء واقعاً انشاء، یعنی خلاقه و بدیع نوشته باشی تا قدر یک کتاب [یا مقاله] و مجله پرزحمت را بدانی؛ اگر کسی در همه عمر به قول جامی نه دانه‌ای کاشته و نه نهالی افراشته باشد^۱ آنگاه نه تنها شکستن یک شاخه سبز درخت که از بُن بریدن آن نیز برایش چندان مشکل نخواهد بود»^۲.

در پایان باید از همه کسانی که در این ربع قرن این فصلنامه را به شکل‌های گوناگون یاری کرده‌اند از نویسندگان مقالات که برخی اکنون در میان ما نیستند،^۳ از داوران علمی و هیئت‌های تحریریه مجله در سال‌های گذشته^۴ و از مدیران مسئول^۱ و

خوشه را با خون دل شاداب پرورده / چه می‌گویید؟ / کجا شهد است این آبی که در هر دانه شیرین انگور است؟ / کجا شهد است؟ / این خون است / خون باغبان پیر و رنجور است / چنین آسان مگیریدش / چنین آسان منوشیدش. [نادر نادرپور. برگزیده اشعار، ۱۳۲۶-۱۳۴۹، تهران، ۱۳۵۴، کتاب‌های جیبی، صص ۸۵-۸۷]

۱- جامی گوید:

«نه زمینی ز تو آراسته گشت / نه درختی ز تو پیراسته گشت،
نه یکی داند به گل کاشته‌ای / نه نهالی ز گل افراشته‌ای،
نشد از بیل گفت آبله‌وار / نشدی غرقه به خون، آبله‌دار،
آیاریت شبی خواب نبرد / راحت خواب تو راه آب نبرد».

[خسرو خسروی. جامعه دهقانی در ایران، تهران، ۱۳۵۷، انتشارات توس، ص ۱].

۲- مقدمه واره، صص ۲۰ و ۲۱.

۳- زنده‌بادان: دکتر عظیم رهین؛ دکتر جواد یوسفیان؛ دکتر محمد عبداللہی؛ دکتر کاظم معتمدنژاد

۴- آقایان دکتر مرتضی امین فر (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر نعیم بدیعی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر احمد به پڑوه (دانشگاه تهران)، دکتر ابراهیم پاشا (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر سید احمد حسینی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر مسعود چلبی (دانشگاه شهید بهشتی)، دکتر علی محمد حاضری (دانشگاه تربیت مدرس)، دکتر سعید زاهد زاهدانی (دانشگاه شیراز)، دکتر محمد زاهدی اصل (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر نادر سالارزاده (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر حسن سرایی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر رحمان سعیدی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر مهدی سمتی (دانشگاه ایلی نوین شرقی)، دکتر سید محمد سید میزایی (دانشگاه شهید بهشتی)،

سردبیر پیشین فصلنامه^۲، مدیران داخلی^۳، مسولان روابط عمومی فصلنامه^۴، کارشناسان^۵، ویراستاران پارسی^۶ و مترجمان و ویراستاران چکیده‌های انگلیسی^۷ و رؤسای سابق و اسبق دانشکده^۸ و کارشناسان و مدیران و معاونت‌ها و رؤسای دانشگاه و سرانجام حروف‌چین و صفحه‌آرا^۹ و کارشناسان ناظر معاونت پژوهشی دانشگاه^{۱۰} و

دکتر محمد شیخی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر جواد صفی نژاد (دانشگاه تهران)، دکتر انور صمدی‌راد (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر محمد عبداللهی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر علی علاقه بند (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر مرتضی کتبی (دانشگاه تهران)، دکتر یوسف کریمی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر یحیی کمالی پور (دانشگاه پوردو)، دکتر غلامرضا لطیفی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر مهدی محسنیان‌راد (دانشگاه امام صادق^(ع))، دکتر منصور معدل (دانشگاه میشیگان شرقی)، دکتر سعید معید فر (دانشگاه تهران)، دکتر محمد میرزایی (دانشگاه تهران)، دکتر محمود یحیایی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر علی ساعی (دانشگاه تربیت مدرس)، دکتر احمد نقیب‌زاده (دانشگاه تهران)، دکتر جعفر هزارجریبی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر محمود جمعه‌پور (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر محمدمهدی فرقانی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر هادی خانیکی (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر علی خاکساری (دانشگاه علامه طباطبائی) و خانم‌ها دکتر طلعت اللهیاری (دانشگاه علامه طباطبائی)، دکتر ژاله شادی طلب (دانشگاه تهران)، دکتر عدرا جاراللهی (دانشگاه علامه طباطبائی).

۱- دکتر سیف اله سیف اللهی؛ دکتر محمدحسین پناهی؛ دکتر جعفر هزارجریبی.

۲- دکتر محمدحسین پناهی.

۳- دکتر انور صمدی‌راد؛ دکتر نعمت اله فاضلی و مرتضی سالمی که بیشترین و طولانی‌ترین مدت و زحمت از آن وی بوده است.

۴- پروانه سلحشورنژاد؛ اعظم افقی؛ فهیمه پاکروان؛ محمدعلی شاکری یکتا؛ مرتضی سالمی.

۵- معصومه بابامحمدی؛ مژگان فارسی.

۶- رضا خاکبانی؛ دکتر اکبر فریار؛ دکتر علیرضا حسینی پاکدهی؛ دکتر نعمت اله فاضلی؛ علی قاسم نژاد جامعی؛ محمدرضا رازقی؛ غلامحسین صالح نسب؛ مرتضی سالمی؛ اکرم سادات بنی‌طباء.

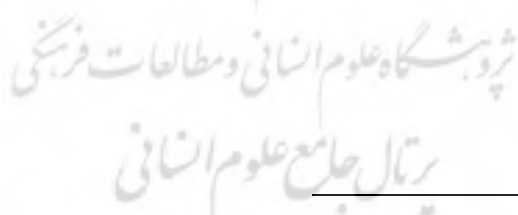
۷- علی قاسم نژاد جامعی؛ دکتر محمدحسین پناهی؛ غلامحسین صالح نسب؛ دکتر حسین ملانظر؛ دکتر سمیه سادات شفیعی.

۸- دکتر سیف‌اله سیف‌اللهی؛ دکتر محمدحسین پناهی؛ دکتر سید احمد حسینی حاجی بکنده؛ دکتر محمدزاهدی اصل؛ دکتر محمدمهدی فرقانی؛ دکتر عزت‌اله سام آرام؛ دکتر جعفر هزارجریبی.

۹- محمدرضا حجتی؛ لیلا خداپنده لو.

۱۰- سیدمهدی سمیعی و سمیرا میرابیان.

طراح روی جلد^۱ و همه کسانی که نامشان به سهو از قلم افتاده است به دلیل تلاش‌های فردی و جمعی ایثارگرانه و غالباً رایگان و در نهایت در حد "حق‌البرق"، سپاسگزاری کرده و از جانب این کوشندگان ربع‌قرنی و از جانب خود با پوزش از کمی‌ها و کاستی‌ها و کوتاهی‌های ممکن و موجود - به جز توان "کلی علوم اجتماعی" جامعه ما که از اختیار ما بیرون بوده^۲ که در این کار راه یافته از زبان جمع با بیان مولوی می‌گوییم: «دوست دارد یار این آشفستگی / رفتن بیهوده به از ماندگی»^۲ و به قول شیخ اجل سعدی: «به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل / که گر مراد نیابی به قدر وسع بکوشی» و از قول جمع و با زبان "جبران خلیل جبران" می‌گوییم: «آنچه در دل داریم بیش از چیزی است که بر زبان می‌آوریم و اشتیاق ما بیش از آن چیزی است که بدست آورده‌ایم»^۳



۱- طراح لوگوی مجله آقای محمدرامین ضیاء است که به سفارش دکتر سیفاللهی افتخاراً این کار را برای دانشکده انجام داد و با لطف ایشان مجله فریه‌تر و استخوان درشت‌تر از آن چه هست، هم از اول نموده شد! در شماره‌های بعد آقای دنیوی این طرح را زیباتر ساختند. همکاران ما در طراحی جلد هر شماره عبارتند از: رضا دنیوی؛ سمیرا حاجی گلدی.

۲- و یا کوشش بیهوده به از خفتگی.

۳- جبران خلیل جبران. جاودانه‌ها (گزیده آثار)، ترجمه مسیحا برزگر، تهران، ۱۳۸۱، کتاب خورشید.